

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ...

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



Handwritten notes in Persian script, including 'ارکان مجلس شورای اسلامی' and 'کتابخانه مجلس شورای اسلامی'.

- Vertical list of numbers from 1 to 28, serving as a table of contents or index.

Handwritten notes in Persian script on the left page, including 'مجلس شورای اسلامی' and 'کتابخانه مجلس شورای اسلامی'.

الحمد لله الذي خلق الحكمة من نوره معرفة وعلم وحجبه
 من شعائر الحكماء الحادقين والعلماء الراغبين وخلق الخوض
 في الاشياء الوجيز ذوا المرصين وصلى الله على محمد والاهل
 الطاهرين **اما بعد** اين مختصر است در بيان خواص شفقت
 عرف كودن كوكرد كه ماء مبارك كونسيد وخواص آن بتفصيل گفته
 شود ان شاء الله تعالى الكوكبي در دسر باشد از اين ماه مبارك
 نميدرم ياد و در هر كلاب در بيا اجنبى بخته بيك يكو خورنج
 سازد و بعد از تر اسيده سر محكم بر سر باله هر ضرر كه داشته
 بود شود الكوكبي و چشم داشته باشد يا چشم سرخ
 شده باشد يا آب رود يا قوت بينايي كمر شده باشد نميدرم
 از اين ماه مبارك و در هر ماد بيك يكو خور كودن به نيش
 چشم حكمت و بخت بخوابد و دفع كونه كسيه رود و در
 داشته بفر مقدار نميدرم از اين ماه شريف و مقداري كلاب
 از كوكبي

از كوكبي صمغ كوده اول اندكي بسپارد و بعد از آن الكوان
 دندان بوج سده باشد يا سوراخ داشته باشد به نيش
 سوراخ خش چكاند و بد و جانبش بمالد چند مرتبه باين
 سوال بكند دفع شود كسي دندان زرد شد يا سده اما
 در دنگند و سوراخ نباشد از اين ماء مبارك با نيش بمالد
 بعد از آن محكم سوال كند هم چون مر و اريد شود الكوكبي بوي
 داشته بفر هر روز يك بار با كلاب انقد كه قابل خوردن باشد كه
 از ارزنده مد على الصبح ناشتا بخورد دفع شود اما چند مرتبه
 بايد كود الكوكبي و چكلسه باشد بعد از نيش و امدن
 از حمام بمالد با نيش البير طرف شود الكوكبي و در گوش داشته
 باشد و قطره از اين ماء شريف باشد قطره كلاب با ريش
 كه مناسب باشد مخلوط كرده چكاند چند مرتبه چهره كند و
 طرف شود الكوكبي در دنگل و داشته باشد با نيش بان كوچك افنا
 ده باشد يكفاله با آب كور كه قابل خوردن باشد بسيار خوش
 نباشد مخلوط كود و بتدريج بخورد دفع شود الكوكبي زخم
 بهوش نباشد اول مسهل بخورد تا تفهيم درون شود بعد از آن

در وقت ناشتا یکدوم باب گوهر یا کلاب یا قند با عسل
 خالص شربت کند و از این ماء مبارک آنقدر که قابل خوردن
 باشد مخروج کرده بخورد و بعد از آن حمام سرد و کسبه محکم بچل
 بنویسد بمالد تا سرخ شود و این ماء مبارک بمالد بر طرف شود
 منفع و سهیل بنویسد بر روز اول بدین مداومت نماید عتبا
 و پستان از هر یک بیت و از نیلوفر و بنفشه اصل السوس غیب
 الثعلب کل خطر و پر سیاوشان مریک و در منقال کل قند افتا
 ده منقال ادویه را خوب جویند صبح جو شامیده و صاف غوره
 بنوشند و هر روز دو تا چهار مرتبه بدین عمل نمایند عتبا پستان از
 بیت و از نیلوفر و بنفشه و خار می و غیب الثعلب مبدیه کابلی
 و مبدیه نمرود و مبدیه سیاه از مریک و در منقال فلوس خیار چین
 بانزد و منقال ساء مکه و منقال عمر بندی و در منقال الویخا
 مراده و از مویز منقی بیت و از انقیون اقراطی منقال
 که بولته کتان بسته باشند شاه تود و پر سیاوشان مریک دو
 منقال ادویه را جویند و صاف غوره بنوشند غده بخورد
 نخورد با گوشت شیشک معده اول و دار چینی و میخک سیل بنویسد

الکرکی

الکرکی زحمت آنست که داشته باشد اول فصد کند و سجا
 کند تا بد نش از دم فاسد پاک شود و مسهل بخورد و
 دو از دهر و زین یا زباد و هر روز ناشتا از این ماء مبارک باب
 گوهر بقدر امکان خوردن که بسیار تند نباشد مخروج سازد
 و بخورد و یکسوز و از این باد و خرد کلاب مخلوط کرده بنوشد
 بمالد و هر سه روز یکبار چهار روز و بار بمالد چند مرتبه چنین
 کند دفع شود الکرکی زحمت استسقا داشته باشد که از این آب
 جگر و فساد جگر حاصل میشود اول بمیاید که شربت قشر
 اصل مهند یا نه و شراب وینار بخورد و از طعام غلیظ و سخا
 پرهیز کند و نان و آب نخورد و چهار روز و از سر ماخورد
 محافظت کند و بجای آب مهر و زین از این ماء شریف باب گوهر
 مخروج کرده بخورد اما آنقدر آب داخل کند که از تنندی
 بدر نرود و زیاده نکند و توشیحی باید دانفع داشته باشد
 تا در کلونبشید چند بار چنین بچورد کند بر طرف شود
 ان شاء الله تعالی الکرکی زحمت جرم داشته باشد اول از این
 الحلو خون بکورد و بعد از سه روز از این آب جلیل خون بکورد

و اگر از اهل وقوف کسی نباشد حجامت بکند و بد نشیما
با چغندر فاسد پاک کند و سهیل بخورد که در وقت
جم از اخلاط فاسد پاک شود و صبح و شام کوسنه بود و از پی
ماء مبارک یکمقال باورد و مرغ سوزن قابل خوردن باشد
و بپزند و در وقت روز چغندر اعراض مالد و از چغندرهای
توش و از طعامهای تلکین و از میوههای مخالف که موجب
باشد برهن کند و بعد چهل روز حجام رود و محکم کسب کند
سودا اگر کسی سهیل نافرمانی که فاشک گویند عناب
سیستان هر یک بیست دان سلیو فر بنفشه زوفای مصری و سفی
سج ققن اقیون اقرطی اسطوخودوس کل سرخ شاه و
از هر یک دو مقال هلیله کابل هلیله سیاه هلیله زرد سنا
مکلی از هر یک سه مقال سو و بخان مصری یکمقال فلوس
خیار چغندر با نوزده مقال انجیر زرد دانه شیر خشک و تو
چغندر از هر یک دو مقال ادویه را جوشانند و صاف نموده
بنوشند تا سه روز غذا نخورد آب با گوشت شیشک میل
نمایند شربت دینار جهت استسقا تخم کاسنی نیم کوفته

کل روز

کل سرخ هر یک بیست مقال پوست تخم کاسنی هر یک مقال سلیو
فرو کاوز باک هر یک ده مقال تخم کسوف در لانه کن
چغندر سه مقال ادویه در یک کاسه آب ریخته جوشانند
تا آخر اسود صاف نموده با عین قند بقوام آورده ده مقال
بر بوند ساینده و اصل شربت مذکور نموده شربت چغندر
بنوشند غذا نخورد آب میل نمایند سهیل خرازم تا سه
روز بدین عمل نمایند عناب سیستان هر یک بیست دانه
سلیو فر بنفشه خبازی عین لعل اصل السوس شاه و
بادر نجبویه هلیله کابل هر یک دو مقال فلوس خیار چغندر
با نوزده مقال سنای کله هلیله سیاه هلیله زرد هر یک سه مقال
اقیون مصری که بر لانه گمان است سه مقال شیر خشک
و تو چغندر هر یک دو مقال ادویه را شرب جوشانند صباح
جوشانند صاف نموده بنوشند و سه روز دیگر بدین حب
مداومت نماید حب مذکور با هر چه فقیر یکمقال تخم
خنظل حب النیل ترید سفید غار بقون سفید لاجورد
هر یک یکمقال ادویه را کوفته حب نموده پس از صبح میل نماید

و غذا نخورد آب بخورد اگر کسی در بدن خشکی و خارش
پیدا کرده باشد اول خود را از درمیاک سازد و حمام
رود در محکم کبسه کشد و خود را بسوید و هر روز ازین
ماه شریف بگشاید و در مقابل ماء در مخلوط کند علی
الصباح ناشتا بخورد و دیدنش بمالد بر طرف شود اگر کسی
از خنی باشد که دایم جوارح باشد و به نگر در این ماه شریف
هر روز بگشاید ناشتا بخورد باب دیگر ازین ماء مباح
و بد و جزو آب مخلوط سازد و با نیشه بزخم بمالد نیک شود
اگر کسی طاعون بیرون آورد همان دم که پیدا شود تا بیست
چهار ساعت گذشته باشد اول خون بکشد و یکف کافور
و در مقابل ازین ماء مبارک ^{شریف} بمالد و در مخلوط سازد آنقدر
که قابل خوردن باشد و هفت روز با رجه لشر بالای یکد
یکوتر کند و مقدار کف دست سازد و در میان آن ماء
مخلوط بگذارد تا خوب تر شود و بر بالای طاعون بندد
و چون طاعون ظاهر گردد ازین ماء شریف با نظر بقی
که مذکور شد بگشاید بخورد شفا یابد اگر کسی تب در

باشد

باشد هر روز ازین ماء مبارک باب کومر که قابل خوردن باشد
مخلوط سازد و چند روز علی الصباح ناشتا بخورد ازین خلاص
شود اگر کسی ضعیف و لاغر و بی قوت بود باشد و خواهد
که فریب شود ازین ماء نایاب از ده هم ازین ماء شریف بنمید
بشربت قند بخورد ناشتا فریب شود اگر کسی در شکم یا
فنج داشته باشد ازین ماء مبارک بگشاید باب کومر مخلوط
کند که قابل خوردن باشد بخورد دفع کند اگر کسی کومر
داشته باشد یا با وجود جنونی داشته باشد ازین ماء مبارک
بگشاید ناشتا آب کومر مخلوط سازد و بخورد و خلاص شود
اگر کسی کومر خارش داشته باشد که ترکان طاطا و قورری
میگویند بگشاید ازین ماء مبارک بسیار چه قندی باب کومر
بت کرده مخلوط سازد و ناشتا بخورد دفع سازد اگر کسی حجت
بواسیر داشته باشد او پنج روز با هفت روز ناشتا بخورد
ازین ماء مبارک بگشاید با آن نوع که مذکور شد با مخلوط
کرده بخورد و بکنند و مقعد بکفتر بمالد بر طرف شود
اگر کسی از حجت مشانه داشته باشد هر روز بگذارد ازین ماء

شریف بیوف که قابل خوردن باشد مخروج ساخته بخورد
چند مرتبه دفع شود اگر کسی فقیر است باشد اول مسهل
بخورد و چند مرتبه بطرف سودا در وقت خوب تقویه یابد
و از چوب سرامت از برك باسلو بخورد بکیرد یا انجا که فقیر
ترحت میدهد از لوج چساند و بعد از آن تقویه کند تا در
فاسد از بدنش پاک گردد و بدین روز از رویه ماء شریف
ناشتا بشربت قد بخورد و از ترشها و طعامهای غلیظ
پرهیز کند و طرف شود حب شیارحت فوس عرقالتا
صبر سقوطی تو بد سفید از برك مشت مثقال پوست طبله
زرد بوزیدان سورنجان از برك دو مثقال اینون سقو
نیا از برك بکله مراب کند تا ح ساخته شربت در دم
باب کومر بنوشند تا پنج روز بدین عمل نماید غذا نخورد
اب بخورد اگر کسی کچل باشد بجمام دو و سوسه برآید
و صابون عراق بنویسد و بعد از آن از نیام مبارک قدری
باسه مقدار آن کلاب مخلوط سازد و پیچیده را پهن کرده
در میان این آب تو کند و بولای زخمهاش گذارد و

چند

چند این مرتبه چینی کند و طرف شود اگر کسی در بدنش
بر نیاید از نیام شریف اندک مقدار آن کل درخت الگو
مخروج سازند و انجا که محل موت خوب بنویسد و کسبه محکم
بکشد و از نیام مبارک چند بار با بنظر یومالد دفع شود
اگر کسی را مال الخویا غلبه کند اکثر از کثرت خون میشود
و آن بخاربت که هم چنانکه اوقات برامی پوشد عقل را
بر آکند میکند اول تقویه و معاد و در درن کند و بعد از آن
از نیام مبارک هر روز یک مثقال باب کومر ناشتا بخورد
و از طعام ممکن و طعام خشک و مخالف حذف کند شفا
یابد تقویه مال الخویا شیر بز از زشت مثقال در پا
طبله کورد و جوش آورند و مقدار بیت مثقال بکنجین در
میان شیر ریخته تا شیر بپزد شود بعد از آن این آب را ماء
الجین گویند مقدار یک مثقال ایارج فقیر احب کورد و بنوشد
در شب و صباح این ماء الجین را بنوشد تا پنج روز بدین عمل
نماید و غذا نخورد تا میل نماید ایارج فقیر اسازن حب
بسان عود بسان سنبل الطیب سلخه زعفران هر یک

مشت شقال صبر سقوطی دو برابر اجزا کوفته و بجزه
سربی دو مثقال باب حب ساخته بخورند اگر کسی
نیسان غالب بود باسد یا از کثرت بلغم یا از کثرت
در میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است
کافیت العلم داخل النسان اگر کسی را بلغم بوده باسد
حب سسل بخورد تا تنقیح درون شود بعد از آن مهر روز
یک مثقال از نیمه مبارک باب ناشتا بخورد دفع کرد
و اگر از کثرت سوره فاتحه را در کاسه کاسه سبزی که
نوباسد بنویسد و باین ماء مبارک و کلاب بشوید و
بخورد دفع شود حضرت امیر المؤمنین میفرماید که اگر کسی
قبل از آنکه مرض در وجود او حادث کرد و در بصره باشد ازین
ماء مبارک بچکست استعمال کند هرگز مرض نه بیند و این
ماء مبارک کیمیای انسانیت و این نوع که وصف شد اگر
عمل نمایند مسر و خود را بر حالص میگرداند و کبریتا هم
که میگویند انبیت و منافع بسیار دارد و اگر خوامی که خجسته
کنی بر روی شایه که رنگ داشته باشد بنویس و نماشا
کن

کن که غیر از آن رنگهای مکرر ظاهر میگرد
ایضا در فواید و کوفتی بر وزن کور مدینه بزبان
تازی کور در کبریت گویند و بغت اهل هند کنک
و با مطلق اهل اکثر عقرب و قاعده کوفتی رغن کور
انچنانست که از شیشه ظرف بسیارند مثل ابوق که جسم او
تنگ نباشد و هر چند جسم باشد بهر است و سرادک او
می باید نبوی که اگر دست خورجی باشد در آن برود و لوله
آن میباید که است باشد و بطرف بیرون میل داشته باشد
و کورن ابوق من کورجی باید که فوریته باشد در اندرون
ابوق بطرفی که دورا از جانب درون مثل ظرف که کنار
بیرون او بلند تر باشد نبوی که اگر سر اشب کنند رغن
در ظرف نماید و از لوله بیرون از آنکه ظرف مذکور
حقه جسمی از شیشه می باید مثل دانی که سر او کوچک باشد
و دهان او تنگ تا رغن از لوله با بخار بیرون آید و اگر توان
جمله انچنانست که لوله را بان که رغن بیرون برسد و
ظرف مثل طاسی کوچک که کور کورن میان بسوزد از آهن

می باید ساخت که در من آن ابروی آن بوز کتر و فرخ
تو که بخار گوگرد و سماج در اندرون ابروی تو رود و بیرون
آن شیشه را بکل حکمتی باید گرفت چنانچه قسم شیشه
مطلقا ظاهر نیاشد و سماج پنهان باشد و اجزای کل
انبت کل کوزه کو آن موی سر آدمی موی بز سر کین است
کریش جولاها نمنک و اندک خاکستر نخچه خیمه کنند و خوب
لکه کوب کنند و بوز نند و بدوران بمالند و حضرت
شیخ محمد فروری در تذکره خود آورده که در بدن آدمی
چهار هزار مرض مختلف است که در هزار حکمهای حاذق
کامل بیان فرموده اند و علاج نموده اند و در هزار دکنیا
نام علاج مذکور است و بیان فرموده اند و در آنها حیران
مانده اند و جمیع آن چهار هزار مرض را روغن مذکور علاج
میکند و اگر کسی عارف باشد و داند که از هر یک چه قسم
بعل میباید آورد و به هر مرض چه مقدار میباید داد و آنحضرت
بدست مبارک خود روغن شریف را گرفته و عمل آورده
و منفعت او بدین وجه فرموده تا هر که بخواند از آن

فایده

فایدهها بجز در هر رساند اول اگر کسی در دست باشد چنان
نخچه بیخ جز روغن نشود و نمیدرماند این روغن باید که در
کلاب داخل کرده بود موضوع که در دکن بمالد و الحال در
ساکن شود و اگر کسی را در دندان باشد و آه و دانه آنها
که در خوزه باشد اگر سوراخ داشته باشد اطراف دندانها
چوب سار و در هر ساکن که در اندرون روغن را در پای پر
مرغ میخند در آن سوراخ چکاند اگر کسی را در آنها نیز دیشیا
شده باشد یا زهره ازین روغن دو مسواک مالیده دندانها
مسواک کند البته سفید شود اگر کسی را راجحه که پله ازین
آید چنانچه خودش منافی باشد از آن بوی باید که تا سه روز
هر روز یکبار در این روغن باد و در هر کلاب بنوشد آن مرض
زایل شود اگر کسی گوشت بز دندان بوسیده باشد یا گو
شت رفته باشد اندک ازین روغن مالک نافع باشد اگر کسی
بتر یا سه نام باشد که او را قویا گویند چهارم روغن آن موضع را
ازین روغن با کلاب بمالد چون مکرر کند نافع بود اگر کسی
دانههای پوستی در مقلد باشد دانهها ازین روغن بمالد بشود که

مقال دوم از کتاب اختیارات بدیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقال دوم از کتاب اختیارات بدیعی در هر کتاب معتدل
دوران شانزده بابست اول در مفرجات مفرج یا قوی
خفکان و سواسی سودمند بود و در وقت جهد و نشاط
آورد و خاصیت آن بسیار است محقق کردیم اخلاط اماره مزاج
ناسفته است درم بسد چهار درم یا قوت ربانی دو درم
رز محلول و قوی از هر یک یک شقال حجر الاجر و یک شقال و نیم لعل
و عقیب و حجر نیش از هر یک سه درم طباشیر سفید صد لعل
از هر یک پنجاه درم که با کل نیلوفر زرشک بیدانه از هر یک
سه درم صندل سرخ طین مستوم از هر یک دو درم کشتیزخک
تخم کل از هر یک دو درم و در بعضی نسخا اقیقون شکر مرغی
کنند ساوج هندی و زرنیباد در روخ عقرب از هر یک یک درم
و نیم عود هندی پوست اینخ کاو زبان هر یک سه درم بنشین
هر یک دو درم بادرنجوبه بیرونند چو از هر یک دو درم
تخم کاسنی کافور قصوری عنبر شهاب از هر یک سه درم مشک

ترک

ترک نیم شقال سه درم شیر امده بند کابلی از هر یک
سپت درم کلاب نبات مصری از هر یک یک شرب سبب
آب انار شکر از هر یک ده شقال اگر صبر از نسخا شرب
سبب یک شرب آب انار چهار درم گفته و این نسخه مستعمل
شرب سبب سه درم خار و ما کوفته و پنجه نبات با کلاب یک
ار و شرب سبب و بنه و آب انار با آن بقوام آورد و در
روزها بدان سبب شده و در نظر جنی کند و حمل روز در میان
چونند و بعد از آن استعمال کند شرب نیم شقال مفرج مقد
خفکان و سواسی و ضعف ل زایل کند و نشاط آورد و اخلاط
مروارید ناسفته بعد از هر یک سرخ درم کبیرا و درم نیم صد
اسه طباشیر از هر یک چهار درم کاو زبان پنجاه درم کاسنی
دو درم و نیم درم روخ عقرب یک درم ساوج مدینه دو درم
نیم اقیقون و رقی کل سرخ از هر یک سه درم زرنیباد و تخم بابک
تخم فرخنگ از هر یک دو درم و نیم درم بعضی نسخا سبب
سه درم میکنند زعفران عنبر شهاب از هر یک یک درم کافور
نیم درم مسک ترک و انار پنجاه درم کشتیزخک دو درم

وبنم خشتاش سفید بنفشه وکل از من
 مفرج سرد خفقان کوم را سود میدهد بود و قوت دل بد بد صفت
 آن در کل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کثیر خشک بریان کرد
 ضدل مقاصی از هر یک یک درم مفرج خیارین مغزانه کدو
 از هر یک چهار درم تخم بوزک بوزن آن بهمن سفید کاو زبان
 از هر یک دو درم زرشک بیدانه شکر مرمره بارید با سفید کبریا
 سبزه از هر یک سفید در بعضی نسخه کافور بنیده و زعفران دانگ
 سبکند مجموع کوفته و پنجه نیات لبرق بید مشک بقوام آورده و دو
 روها بدان شکر شربتیک درم تا یکمغال مفرج کوم حقیقا
 سرد و ضعف دل و اسود مند بود صفت آن کاو زبان بالنگو
 بنهیر از هر یک هشت درم امیله در مثلث خوب سائید خشک
 کرده بریان کرده بست درم فرخند هشت درم عود قماری
 ده درم کل مخوم درم بید ناسفته از هر یک یکمغال زعفران یک
 درم و نقل سبزه کبریا و کثیر خشک از هر یک دو درم کتبه

سه درم در پنجه یک درم و نیم قد سفید کثیر تخم کبریا بسب

باید که سوخته مان دار و ما کوفته و پنجه صاف کنند و بقوام آورده
 و عمل بنیده و منق کوفته بر سر آن کنند دار و هاند در سبزه
 شربتیکمغال مفرج سرد نوع دیگر خفقان و ضعف دل که آنرا
 کومی بنامند کند صفت آن طباشیر دو درم کاو زبان دو درم
 شیر امیله یا نوده درم عصاضه شکر یک بخدرم ضدل مقاصیری
 سه درم بهمن چهار درم و ورق کل سرخ بخدرم در و پنجه عقری
 دو درم کثیر خشک پوست پیرون بسته درم بید ناسفته کبریا
 سوخته لید سوخته او نیم سوخته از هر یک دو درم زعفران نیم
 درم یا قوت چهار دانگ زرشک کوفته و ورق یکمغال
 آب سلب توشل جمل درم اب جصاص جمل درم قد سفید دو درم
 قد را بقوام آورده و دار و ما بدان سبزه شربتیک یک درم
 مفرج کرم نوع دیگر خفقان و ضعف دل که آنرا سردی بود بنام
 کند زرشک در و پنجه عقری کاو زبان از هر یک شش درم
 بادرنخوبه سه درم کوفته و پنجه شتراب سبب بسب شکر
 از آن بعضی کف کوفته بسب شکر کثیر یکمغال مفرج خواص
 نوسه خواص بسب خفقان و سواس و ضعف دل سود مند

و حکم کرده و مغز قوت دهد و لوز را صاف کند و نشاط تمام آورد
 و باد های سوداوی دفع کند و قوت دل بغایت بدهد
 و خاص آن بسیار است لیکن مختصر کردیم **احذراط آن**
 یا قوت سرخ در مثقال یا قوت زرد چهار مثقال یا قوت کبود
 چهار مثقال یا قوت سفید چهار مثقال لعل ۳ مثقال فرود
 نوح ۳ مثقال زرد کینقال نیم عقیق چهار مثقال حجریت
 لوز لونه ناسفته چهار مثقال لید و مثقال کهر باد و مثقال حجر
 لاجورد ۲ مثقال تخم فرخچنگ ۵ مثقال ابریشم خرق ۳ مثقال
 درق قرنفل ۳ مثقال پوست پروین پسته ۴ مثقال امله مقشر
 ۲ مثقال پوست ملیله کابلی ۱ مثقال باد مغز پسته ۴ مثقال
 کل نیلوفر ۳ مثقال کاذب زبان ۵ مثقال عصاره زرشک ۱۰
 مثقال عود قادی ۴ مثقال باد روج ۲ مثقال جبهه درخ
 عرق طین مختوم هر یک چهار مثقال مشک توکی طین امری
 ۲ مثقال طباسیر سفید ۵ مثقال عنبر شهب ۴ مثقال چهار
 مثقال مشک توکی ۱۰ کینقال زرد و زرد قفر و زرد کل و چینی
 انزهریک ۴ مثقال کافور قیصری نیم مثقال قاقده کبیر ۳

مثقال

مثقال سنبل الطیب ساوج مندی همین سرخ انزهریک ۲
 مثقال همین سفید ۴ مثقال آب سیب و آب پسته
 انزهریک یکین آب حمض نیم کلاب نیم عرق سید مشک
 دوس نبات مصری دوس نبات ابهر قهای و آب سیب
 و به بقوام آورد و چون فرو گیرد آب حمض بر آن بریزد
 و در او مایه آن بسرشد شربت می دهد تا بگذرد **مغز**
دکن **مغز** لوز و سوس سوداوی و حقیقان **مغز**
 کند و بر قوت دهد و نشاط هر چه تمامتر آورد **واحد**
آن لوز لونه ناسفته ۳ درم لید ۳ درم و نیم کبیر یا بگذرد
 لعل کینقال یا قوت زرد نیم مثقال نیب قرنفل هر یک
 یک درم همین سفید دو درم کبابه چینی همین سرخ انزهریک
 یک درم زرشک نباد نیم درم تخم باد مغز پسته ۳ درم ساوج مندی
 یک درم در روج عرق نیم مثقال پوست پروین پسته ۳ درم
 پوست اقح ۳ درم کاذب زبان پنجه و صد لیس هر یک کثیر
 خشک دو درم زرد کل سرخ ۳ درم دارچینی یک درم
 امله مقشر پنجه عصاره زرشک ده درم طین امری

دو درم تخم فرجنگ ۲ درم طباشیر ۲ درم عود خام یک
 مثقال کا فور تصویر نیم درم زعفران دانه کی غلبه ترب
 مثقال سنگ ترک دانه نیم هنر زرق نقره و زهره یک
 نیم مثقال شراب جهان مصری نیم شراب شیک خوناز چهل مثقال
 شراب به اصفهانی بیت مثقال در او مارا کوفته و تخم بدان بس
 شد شربتی یک درم **مفرح و اللبک حل و سوغ** ضعف
 دل و مرضهای سوداوی را سود دهد و بادای که زنان
 آب تن را بیدار سود نافع است **صفت** مردارید ناسفته
 که با بسد آبوشم مقروض نرینا در در و تخم عقرب از هر یک
 یک مثقال بنین سبل الطیب سنگ ترک ساوج هندی از
 هر یک ۲ درم زعفران ناخجا تخم کرفس از هر یک چهار درم
 صبر قوطری افسین روی از هر یک درم ربون چینی
 ۴ درم چندید ستر یک درم نیم مجموع کوفته و تخم بغیر از هر
 مر را بچو شاند و بکدازد و بیالاید و بوسران کند و باب
 چندان عمل مصفی سبب شد شربتی نیم درم تا یک درم و
 قوت این تا سال می ماند **مفرح سبب سوغ مولف قوت**

قوت قوت ساوج هندی زنده از هر یک یک درم

معده قله قرنفل ساوج هندی رشته از هر یک یک درم
 چندید ستر یک درم و لغز نیم درم میکند طار فلغل نخیل
 از هر یک نیم درم شک خالص نیم درم و اکو دانه بود شا
 بد کوفته و تخم با سه چندان عمل شد که اقس نندید باسد
 سبب شد یک مثقال و قوت آن تا سال باقی ماند **مفرح و**
المکح سوغ سودمند بود حفقان و درم حل و مطو
 بت معده **اختلاط آن** سبل الطیب و مشک ترک ساوج هندی
 از هر یک ۲ درم زعفران ناخجا تخم کرفس از هر یک ۴
 درم صبر قوطری افسین روی از هر یک شش درم ربون
 چینی شش درم چندید ستر یک درم نیم مجموع کوفته و تخم
 بغیر از هر مر را بچو شاند و بکدازد و بیالاید و بوسران کند
 و باب چندان عمل مصفی سبب شد شربتی نیم درم تا یک درم
 و قوت این تا سال می ماند **مفرح سبب سوغ مولف قوت**
 معده و دماغ و جگر بدهد و قوت لیث و کوه زیاد
 کند و نفوط تمام او برد و مینی سفراید و باطل قوت دهد
 و شتهای طعام بد کند و با ضمیر قوت دهد **اختلاط**

قرص بخدرم خولجان کبابه قرنفل جوز الطيب قد کبابه
 و صفر تخم فرنجك ورق قرنفل انزهر يك ۳ درم کافور
 بان بادرنجيوه بخدرم سنبل الطيب شسته انزهر يك ۴
 درم زعفران مصطك مريك ۳ درم زعفران مريك چهار
 درم ساوج مندی ۲ درم زنجبيل و از فلفل مريك بگذرد
 پوت انزوح ۳ درم ورق گل سرخ بخدرم سعد مندی
 بگذرد نیم حصيد الثعلب لسان العصا قرنفسا به مريك ۳
 درم عنبر اشهب ۲ درم مسك تركه منیدرم لعل بگذرد نیم
 ورق نیم نقره ورق نیم شقال الكوچل خواهند دو ورق
 ادویه عمل و الكوندی خواهند ۳ وزن ادویه قد و الكوچل
 خواهند چنانکه بلع کند پست درم زعفران بادام دار و دارا
 کوفته و پخته بدان چوب کنند و الكوچل خواهند چنانکه پخته
 بود خشی شرد درم بادویه بگوید و بقند بسیار **دیان درم**
 در معاجین **عقور استور** املاء مولا نامعان
 الدین طبیب باها قوت دهد و نشاط زیاده کند کوردو
 پست ددل و دماغ را قوت دهد و نفوط تمام آورد

شفاقر

شفاقر بنفین بوزیدان سورجیان مصری سیاه انزهر يك
 بخدرم تووری زرد و سرخ انزهر يك ۴ درم سره
 سقنقور ۴ با نژده شقال خصیت الثعلب با نژده درم
 کبابه ۳ درم قرنفل ثقیب کاوخت کرده سود و مغز
 الزلم مغز طغوز و مغز الحقر مغز نارجل لسان العصا
 خولجان قنده کبابه تخم شلم دار فلفل انزهر يك بخدرم زنجبيل
 ۳ درم نارمسك فرنجك صد لیس خشی ش سفید کاوز بان
 ورق گل سرخ بادرنجيوه تخم ملیون اسلردن قرقره درم زعفران
 خیر لواکل قرقره ورق قرنفل جوز بواشته سفید انزهر يك
 بخدرم زعفران ۴ درم سعد مندی زرنب تخم بادرنجيوه
 زرنب باد مصطك کره تخم کره تخم است انزهر يك ۳ درم عود
 خام بخدرم عنبر اشهب ۲ درم مسك تركه کیمفقال نیم سنبل
 الطيب ده درم ساوج مندی ۳ درم **یا قوت**
 زرد بگذرد نیم لب ۳ درم لود لود ناسفته بخدرم کره یا نیم
 سیر ۳ درم زرنجی نقره محلول مريك ۳ درم جو و خوب
 صد شقال عمل بقدر حاجت **عقور لبوب** منبغ اید

مصلح کبریا تخم

و کورد پست سراقوت دهد و منانه را پاک از بلم و رریک
 و لغو تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط
 تمام آورد و این نسخه را ملامه مولانا معین الدین است
اخطاط آن مغزیسته مغز فندق مغز بادام مغز جلفوقه
 مقشرین معوج الزم مغز گردکان مغز جرف فلفل کبجد
 مقشرین از هر یک پنج مثقال مغز نارچهل حصیه الثعبان از هر یک
 ده مثقال خشکاش ۳ درم خولجان ۳ مثقال درخوشقا
 قل همین سرخ تو درین از هر یک پنج مثقال همین سفید ده مثقال
 کاوز بان پنج مثقال لسان العصاره فرد و مثقال مغز دماغ کبجد
 پنج مثقال قضیب کار ۳ مثقال بوریذان ۳ مثقال نخ بانو
 پنج مثقال قرنجک پنج درم خشک مرپی پنج مثقال زنباد زریب
 پنج مثقال قرفل سیاه شخم باد نیویه از هر یک ۳ درم عنبر ۲
 اشب **سک تو کیم مثقال عود خام ده درم**
 زعفران یک درم مصطک ده مثقال مر و بار بد با سفته پنج درم
 لعل دو درم یا قوت کبود یک مثقال زهر مخلول دو مثقال ۲
 مثقال نقره مخلول ۳ مثقال قند کبجد و اگر بعضی خواهند

عسل اسب پنج مثقال

بمیان

سبل معجون اسرار الاطبا این نسخه از ان شمس الدین
 ابن سلال اردبیلی نوشته اند مر فداست خاصیت این بسیار
 اما مخصوص است بچند چیز اول آنکه با هر از یاده کند
 و جماعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط را یاده کند
 و قضیب محکم دارد و کونیه روی نیکو گرداند و استعمال کنند
 بعد از جماعت تا عرف النساء و نفوس و نقصان جماعت
 و نقلا من در جمله مرضهای عصبانی اندر کرد **دست**
 شقار حو لجان حصه الثعبان همین فرج تو درین لسان
 العصاره از هر یک ۳ درم سره سقنقور ۳ مثقال حب
 البیان حب میمان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین
 تخم جرجر تخم جرز تخم کد نا تخم پیاز تخم تلخ تخم اسبب خشت
 خشکانه تخم ترتر تخم شبت دو قو تخم طیون خشک مر پی از هر یک
 دو درم و اینچون قرفل سنبل الطیب لارون بسباسه کبابیه چینی
 سعد کونیه دانه فلفل قرمز جوز الطیب نار شک عود خام عنبر
 اشب زعفران از هر یک یک مثقال مشک تو کد دانه و نیم ناچیل
 مغز بادام مغزیسته مغز صوبه کباب مغز جلفوقه مغز

شویز قط فلفل و ار فلفل فرج از هر یک ده درم و ورق
سدا ب جنطیا ناروی حلیث خود زهر او را مد جرج حب
الغار چند پید سر شیط ج هندی از هر یک پنجاه درم عمل
بلادر چهار مثقال نیم دار و با کوفته پنجه بر دغن کردگان
جرب کند و با آب چند ان عمل کف گرفته سبب شد و بعد
از ششماه استعمال کند شربت یک درم تا یک مثقال و هر چند که نه
تر شود و بهتر بود و مؤلف کتاب گوید که جت قوت باه کش
که یعنی مزاج بود و این معجون را کفتم در استعمال کردند نجات
سند داشتند در قوت حفظ و دهم و دفع نسیان و فالج
و لغوه و هر سر بخا که از سردی بود سود مند است **افقود**
یاقوت خواص از هر یک **مخمس** خواص کس صفت هدیه است
بوست هدیه امله عشره از هر یک ده درم سعد کوفته سنبل
الطیب کند و کوج فلفل سیاه از پنجاه عمل بلادان
هر یک پنجاه درم دار و با کوفته پنجه بر دغن کردگان جرب
کند و با آب چند ان عمل کف گرفته سبب شد شربت یک درم
تا یک مثقال **معجون فلو نیای مروی** سود مند

بودی

بود قولنج را و عشر العول و سیر و شیح و در دوا حلا
ساکن کرد اند و سرفه و حناق از این کند و در دگر
سود مند بود و در دندانان چون بوری نهند ساکن کرد
صفت آن زعفران پنجاه درم فلفل سفید بوز النسخ از
هر یک بیست افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم
خم کرفس کوهی چهار درم خم کرفس بنطی سه درم سنبل
الطیب چهار درم ساوج هندی سلخه عاقر قرحا حلیث
فرنیون از هر یک یک درم دار و با کوفته پنجه بر دغن بلک
جرب کند و با آب چند ان عمل کف گرفته سبب شد و بعد از
ششماه استعمال کند شربت یک مثقال بکنوز از هر یک پنجاه درم
کود و با آب کوفته و بعضی از اطبا بدل خم کرفس و قو
کند و قوت این معجون از سه ماه یا سه سال باقی می ماند **افقود**
نیای قارون سود مند بود قولنج و خوتیان و باد های
رحم و دهن و دماغ را نقصان دارد **اخلاط کزنج** فلفل
سفید بذر النسخ از هر یک بیست درم افیون ده درم غم
پنجاه درم و بعضی از اطبا طمغوم ده درم می کنند سنبل

الطیب مرعی قرقچا فرنیون انزهریک دو درم هر چند با دست
 بگذرم نهنی باد و درم عقرب انزهریک بخندرم مرهارید نا
 سفینه سگ ترکه انزهریک نیم شقال کافور دانه نیم مجموع کوفته
 و خسته با چندان عمل کف کوفته بپوشند بعد از ششماه استعمال
 کند شرابی بگذرم و هر چند که تر کرد و بهتر بود وقت این هم
 سه ل می ماند **مغز انزهریک** حبه در دندان چو
 بروی سندان عظیم نافع بود و حبه قویخ نیم درم فرو بردن اثری
 تمام دارد و در جویها ساکن کرد و قطع خون بکند و این نسخه
 مشهور است **انزهریک** حبه در دندان چو
 بنویسند انزهریک بپوشند شقال ایون ده شقال زعفران بخ
 شقال سبیل الطیب مرعی قرقچا فرنیون انزهریک یک شقال کوفته
 و خسته با چندان عمل کف کوفته و بعد از ششماه که در میان
 جو نهاد و باشد استعمال کند **مغز انزهریک** این مغز از مغز
 نمک و از مغز جان که برست و بعد از این مغز را از آن تر باقی
 شمرده اند **صفت کزقرنفل** از جنبل فوغل سبیل الطیب از فلفل
 خیرا بواجز بواق قد که بر شیطاح مندی در اجزین ساوج مهند

این نسخه است

لسان

لسان العصاره فرنیون و خرقه عقرب با دره نیون لسان الثور مصطکی
 خولجان قرقچک مروارید ناسفته صد ل نهنی و نهنی مد جرج
 سلیمه یا قوت رمانی درق کل سرخ انزهریک دو درم سبیل
 شندرم پوست انزهریک ۳ درم زعفران پوست طلیه انزهریک
 بگذرم نهنی سرخ سبیل درم عنبر شرب مشک تو که سمد انک
 کوفته بخسته بنایت سخی کرده بعد از مطهر سبیل شند شرابی
مغز انزهریک این مغز خاصیت بسیار دارد و
 است حبه باه قوت کوه بدیده و سخی زیاد کند و غوطه تمام آورد
 و در مغز و حکم را قوت دهد **اصطوخاوس** کزقرنفل انزهریک یک شقال
 سبیل فلفل فلفل کوبیده کزقرنفل انزهریک ۳ درم قرقه
 زعفران کندر مصطکی عود خام انزهریک چهارم نیم نایلینول شقا
 قل یونزیدان یمن نوز روی نهنی و سرخ و سفید لسان العصاره
 فیله انزهریک بخندرم نهنی نیم شقال شست نیم جرج حبه نهنی
 نیم سبیل حبه نهنی باد و کوزه و نیم کند ناخولجان جوز العنب
 کل قرقه در فلفل انزهریک ۳ درم بصل الفاسوی بگذرم
 نیم مغز حبه نهنی مغز انزهریک مغز طلیه نهنی مغز انزهریک

این نسخه است
 این نسخه است
 این نسخه است

هر يك بمغفول خفیه الشعب ذکر کاو خشک سوده مؤنه
دماع کخک خشک کرده که در وقت میجان کوفته باشند
خک مریه کس خرمال از هر یک ده مثقال عنبر شرب و درم
مسکه که نمیدرم مجموع کوفته پنجه فانی که از کعب الغزال
خوانند بوزن او و سه و عمل بوزن مجموع معجون سازند شرب
بسی گرم مزاج را در درم و سرد مزاج را بخندرم باید که یک
کاس شیر یا کواتر هوده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود
از آنکه معجون تناول کند شیر و شکر تناول کند و بعد از آن
معجون فرد بود و اگر سرد مزاج بود اول معجون فرد بود و
عقب آن یک کاسه ماء العسل بیاشامد مد که مفید است
و در قوت ناه و امر بجماعت بقره نیز معجون نیت و کواکب
خولف این کتاب خواص آن مشاهده کرده و بحسب
حجر الیهود خاصیت می آنت که هر یک کرده و مشابه
نیز آن کند **احلاط آن** مغز تخم خیار با نیک مغز تخم خربزه
مغز تخم کدو و کک کنج از هر یک بخندرم حجر الیهود پنجاه
درم کوفته و بخند با سه چندا ن عمل کف کوفته سبب شد

معجون کاکج مستقر سود مند بود در کرده و شانه را
صفه سزا بنج از زیاده از هر یک هفت درم مغز تخم حیا
نزه بخندرم کک حماض افیون مغز جلفوزه بریان کرده
مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده مغز غفران
از هر یک سه درم حب بیست پنج عدد کثیر چهار درم مجموع
کوفته و پنجه عسج سبب شد و بعد از شماه استعمال نمایند
معجون عقرب چون حبه مشابه دکنند که عقرب بغایت
نافع بود **احلاط آن** عقرب سوخته سه درم خبطیا نارنجی
یک درم نیم نیم خچیل یک درم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم
بنج کاکج بخندرم چند سید چهار درم مجموع کوفته و پنجه
عمل کف کوفته سبب شد و بعد از شماه استعمال کنند بالغ را
سستی دکن بود و با بالغ را نیم دانگ **معجون سحر نیا** این
معجون را از نریا فان شمره اندازند و از معاجین کبر است
سود مند بود حبه معد و سوزا لیهوم و قوی بنج و غیر النول
و حبه مرزها و بلغر و بادامی غلیظ **احلاط آن** چند سبب شد
افیون دار چینی استکارون مو و در از هر یک یک مثقال

مر فلفل دار فلفل قهقهه ^{قسط} از هر يك شش مثقال مجموع گرفته
 چغندر کف گرفته سر شد شش از دانه ناکه مثقال و بعد
 از ششماه سه کف کند **مخون قهقهه** خاصیت آن بسیار است
 سودمند بود و جمع مفاصل نفوس در در آن ساکن کند و آنرا
 راحت این بود و سودمند بود در در دستگیر باد می غنط و
 تنهای کهن و قولنج دفع کند و سده بکشاید و سلک کرده
 بگذرانند و ضیق النفس و سرفه کهن و ریش رود و آنگاه
 و در در کلوزایل و هر که در روز بخورد صحت بدن نکند و در
 شتر تی بگذرد و این **مخون** را بعد از ششماه سه کف کند و وقت
 این ناسته ل می مانند **حداط لوز** جنطیانای رومی اسطوخو
 در در مانا جاوشیر کما فیطوس تخم سد اب فراسیون
 اسقور دیون صیحه سامله از هر يك پنج مثقال مرز عفران قسط
 فلفل سفید از هر سنبل الطیب فریبون پوست پنجه تفاح آق
 بودینه کوهی تخم از زبان تخم چرخ بوی و ورق کل سرخ مادین
 اقلیط حب لبسان مصری از هر يك سه مثقال در ارجینی مرث
 شقل سلینر مرسانوزده مثقال قهقهه عصاره عافت کاش

تخم خد فوئع صغ بادام از هر يك چهار مثقال انیسون برزر
 النج سفید از هر يك شش مثقال صغنا و عصاره در مثقال
 خوب سایند و باغ ادره بکوفته و بچینه با سه خندان عمل کف
 گرفته سر شده و در ظرف آبگینه کند و بعد از ششماه سه کف کند
مخون نخی مستقر خاصیت مستقر سود است و بطنم لوزج و
 خطهای غنط دفع کند **احلاط آن** طبله سیاه پوست طبله
 طبله کابله آبله مقشره افیمون از هر يك ده درم اسطوخو
 دوس سفیج فنقره تریه سفید مخون از هر يك پنج درم
 غار بقون سه درم حجر لاجورد حجر ابریز معقول از هر يك
 یک درم نیم سقونیاس درم عمل کف گرفته صد و پنجاه درم
مخون خیار چیره مستقر مؤلف تریه مخون خیار سفید بودنیخ
 بادام چرب گوده و چهار درم بنفشه خشک است درم یک
 مندی رب البوس از هر يك صفت درم مر از زبان انیسون
 مصطک از هر يك پنج درم سقونیاس عمل خیار چیره صد درم
 روغن بادام صقل درم داره ما کوفته و بچینه سقونیاس با بنفشه
 سقو کرد و روغن بادام چرب کنند و بعد خیار چیره سر شد

و عمل حد درم و شکو صدرم بقوام آورده بوسه آن کند
 کند و باید که عمل خیار چیز آن نزدیک باشد شریقی شقی
 تا هفت مثقال **مغز سوراخانی** مخصوص بادمار
 نفوس و مفاصل و عرق النسا و در دیت **صفقان** سو
 سوراخانی مصری مثقال فنفل سیاه دار فنفل و در قحان
 حریم در مثقال کوز کوز شیطیح هندی از هر یک درم پوست
 تخم کبر در مثقال ملح فلفل در مثقال نیم کف در باد و مثقال
 زرد سفید جوف خراشید بود مغز بادام حریم کوز در جمل
 درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنجم درم سقونیاس درم
 پوست بلبله ریز در مثقال کوفته و نیمه باس جندان عمل کف
 کوفته بپوشد شریقی هفت مثقال شاید **باب بیوم** در جوائیا
سقفور هفت کرده و دیت کند و باه از زاده کند و نطفه
 تمام آورد و خاصیت این بسیار است **اصططاق** تخم المینج
 تخم بیاز تخم کنه نا تخم تلخ تخم است تخم جرجب الرشا
 کوزه منوخب الحرق العصاره کجده مو مو قشر تخم تریپت
 منو صنفور از هر یک درم زنجبیل و مثقال منو خر لیجان

دار فنفل

دار فنفل از هر یک پنجم درم در چینی جویز الطیب هفت
 از هر یک دو درم شیر سقنقور پنجم درم خسته العصبه
 ذکوکا و خشک کرده سوده ده درم داروم کوفته و نیمه
 باس جندان عمل کف کوفته بپوشد و ادویه جوارشات
 باید که خش تر از ادویه معاجین بود و نطفه از اطباء
 نطفه اسقل بریان کرده میکنند و شریقی از هر یک جوارش
 دو درم بود با مثل یا با شیر تازه یا با ماء العسل بیاسامد
 نافع باد **جوارش حنظل** این را فینوش خوانند سوده
 مذ بود حبه استر خامعد و بواسیر و سبامی مزاج و باه از زاده
 کند و کون سردی صاف دارم دو دفع سرعت انزال بکند و قوی
 که جمل روز نتوان استعمل کنند **صفه** پوست بلبله کالی بلبله
 سیا پوست بلبله آمله مفسر شیطیح هندی سنبل الطیب فنفل
 دار فنفل زنجبیل سعد کوفته از هر یک درم تخم است تخم کنه
 از هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر سه که چهار ده شبانه
 روز بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرد و باه و غن
 با دام و دیکو یا بر تخم کرده صد درم عمل سه و نزن ادویه

X

X

داده و ما کوفته و تخمه در ظرفی آبکینه یا قند یا جینی کند و بعد
از آن شش ماه استعمال کند شریقی در درم **جوارش زردی**
منفعت کند کرده و پخت و معدن قوی کند و بلغم دفع
کند و بوی دهان خوش کند و آب رقیق از دمان باز دارد
و بادها بشکند و سرخ می ریزد مثانه پاک کند و تخمه و ناگوار
بدن طعام سرد و آب پخت بفراید و جگر و کوره و مغز را قوی
کند و قیراط گوید هر که در سال سه روز از این همچون بخورد هیچ
طبیعی صحت نشود و اگر ده گزیدار در هر را خشنود کند **صفت**
آن تخم زردی تخم کزک تخم شبت یا تخم راه از این بانه مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار بالنگ تخم کرفس از هر یک پنج مثقال عاقر قرقص غرغره
مصطکی عود خام از هر یک در درم کوفته و تخمه سیاه قند نقل
فلفل و سیاه از هر یک در درم غیر شبت بگذرد کوفته و تخمه
با سه جندان عمل کف گرفته برشند و بعد از دو ماه استعمال
کند شریقی در درم تاد و مثقال **جوارش زردی** این جوارش
خاصیت بسیار است جهاند اما قوت دهد و بوی دمان
خوش کند و باد می بشکند و بسیار بول که از سردی مثانه

بود باز

بود باز دارد و سرفه بلغم سرد و با هم قوت دهد و لونه صغ
کند و بادها را تصور و دیوانگی ببرد و در سردی از سردی
بود و نفوس و قویا و ریه شود و مذ بود و بواسیر دیکر در دفع
کند و سیاهی موی کف دارد و هم که پخت بگذرد استعمال کند
از این چهارها که ذکر رفت اینم کرد و بعد از ده روز که سخت
باشند استعمال کند **اصططاه ان** مثل الطیب قله سنجید از جری
خوبی و نقل سعد کوزه زنجبیل زعفران فلفل سفید از نقل
قسط کجری عود و بلبان اسارون حب لاس قصب الزریر
از هر یک در درم مصطکی ده درم قند بوزن او در مجموع کوفته
تخم صد مثقال عمل کف گرفته برشند شریقی در مثقال
شش از طعام و بعد از طعام شاد بخورد **جوارش زردی**
سود مذات همه سردی معدن و تپه بلغم و سوداوی و
رحی اشین و فواتر که اگر کثرت بلغم بود زایل کند و از سنجید
بر و صفت **صفت** کزک بر بود کرمانه در سردی جوشانید یکسبانه
رودن بعد از آن در سایه خشک کرد و در میان کوه در برطل
بعد از فلفل در سم زنجبیل اصل درم در قند سداب

خشک چهل گرم بوره از مزه درم مجموع اگر کوفته و خنجره تادو
 شغال مناسب باشد **جوارش کوبیده** نیز بود که مانده بر
 چنانچه ذکر رفت و در رطل بعد از فلفل سه پنجاه چهل درم
 ورق سد اب خشک چهل درم بوره از مزه درم سلهجی درم
 و از چغندر قهوه حبیبان سنبل الطیب صطک از هر یک چهار درم
 کوفته و خنجره با سه چند ان عمل کف گرفته برشته شد شریک
 شغال تادو شغال **جوارش کوبیده** سه درم معده را قوت
 دهد و در شتهار باز بیدار و در قوی کف باشد و مخصوص است
 بقوی **اضطرابان** به اصفهانه پاک کرده از پوست و دانه رطل
 پاره کند و در رطل شکر بچوشاند تا حتم اسود پس در
 کبره و بکوبید و بمخل مو به بیرون کند و بکنه عمل صاف بر آن کند
 و بچوشاند تا نوز یک الفقا در کبره فرو گیرد و این دارو ها
 کوفته و بچوشان افشانند و بکنه نیز تا یک شود **اجزای آن**
 زنجبیل دار فلفل از هر یک درم دو درم مهل قله خنجره
 از هر یک درم صطک چند درم سفونیا مسوده درم

سفید

سفید جوی خراشید بر و غنغ باد امر خوب کرد و درم
 شریک از مزه جوارش از شغال تا هفت شغال باب کرم
 مانع بود **جوارش کوبیده** شکر سینه و معده
 قوت دهد و در مزه باین دارو در نیک روی سیکو کواند و شتهای
 طعم بازن آورد **صفته** به اصفهانه از دانه پاک کرده در رطل
 پاره کند و در کبره بر سر آن به کند و بچوشاند تا حتم اسود کوبید
 و یک رطل عمل سفید بر آن کند و با آتش استه بچوشاند تا
 نزدیک انقار چون سفید شود فرو کرد و در رطل فلفل دار فلفل
 از هر یک چهار درم تخم کرسن یا نخود از هر یک یک درم خنجره
 و در درم مجموع کوفته و خنجره بر آن افشانند و بچوشاند تا یک شود
 شریک چهار شغال شاید **جوارش کوبیده** قوی و عین البول
 یک به **صفته** بوره از مزه زبیره که مانده فطاب لیون زنجبیل
 فلفل سفید از هر یک درم دو درم سیم سفونیا چند درم خرمای میرزا
 بیدان سفونیا درم سفید کرده ورق سد اب از هر یک درم
 تخم درسه که جوش نیده یک سینه زرد و بکوبید و بچوشاند تا نوز بود
 و عمل کف گرفته در آن ادویه بر سر تر کند و در از با بدن

سبب شد سر تر متعلق آهفت متعلق باب گرم نافع **جوارش**
شماره ۱۰۰ سودمند بود سردی معده و جگر و این سه عمل
 قوی است خاص **مصطفی** زنجبیل قرمز و اجنبی سیخ سبب الطیب
 جزا بود اول مصطکی قله سبب ان زعفران از هر یک چهار درم
 نیم سفویا سه درم ظاهر تر بر سفید جوف خراشیده در بر غنایم
 جرب کرده است درم حب النیل است درم قند سفید بوزن
 ادویه کوفته و کخته بعل کف گرفته سبب شد شتر از چهار درم
 تا هفت متعلق کب مزاج باب گرم جبت قولنج نافع بود **جوارش**
عود ماضی را قوت دهد و اشتها را طعام باز آورد و معده را قوت
 دهد و بلغم در بطون دفع کند **صف** و نعل سه درم قله کبر
 دو درم عود صام چنبرم زعفران یک درم حسن الطیب دو درم
 مصطکی سه درم سبب سه درم جوز الطیب یک درم قرمز دو درم
 پوست انجیر چنبرم زنجبیل یک درم دار فضل یک درم نبات دو درم
شماره ۱۰۱ قرنفل دو درم عود صام پنج درم پوست انجیر دو درم
 قرمز چنبرم نبات یک درم **شماره ۱۰۲** عود صام چنبرم پوست
 انجیر یک درم مصطکی یک درم نبات یک درم **جوارش** عنبر شرب

متعلق

کمیت قال نبات یک درم بقوام آورده و از سرش فرو گیرد و چنانچه
 بخراسم است تیره پهنند تا برت آید و عنبر در آن اندازند
 و بر سر در با تیل حل کنند و بنزد یک سس بر در سنگ ریزه
 و لکهار و سیر و دو لکهار دارد **جوارش مصطکی** سودمند بود
 سردی معده و جگر و باد های کثیف و بلغم دفع کند و آب فلقان از
 ۴۰۰۰ باز دارد **مصطفی** و در متعلق نیم قند سفید یک
 مصطکی باب ترکند و در مودن سق کنند و آن زمان تیر زده
 باغ و نزد یک ان بود که بر سنگ ریزه و مصطکی در آن افشند و بر
 سر ریزد و این مویف گوید در یک فن چار متعلق مصطکی باید
 تا خوب آید و مصطکی کوفته را با قدر کلاب با آب لیمو آنچه
 خواهد ترکند و در قند تیر زده ریزد تا سوز و قوی شود **جوارش**
فواکه مویف کتب گوید که این جوارش پیش از آن که ترکیب بگذرد
 معده را قوت دهد و دفع صفرا کند و نفق بدان کردن دفع
 خار کند **صف** آن آب انیز آب سبب و سه اصغرها و پنج آب
 عوزده آب زرد سگ آب سماق و لاکر کبیل بود آب کبیل نراخته
 کند مجموع بچون نند با یکدیگر با یکبار یک آید پس از سرش

فرد بر باد **نقیض** عمل کند بوسه بر فایت سود مند بود **مفیده**
پوست بلیله کای پوست بلیله زرد آمد بقتل از هر یک ده
درم مقل سردم مقل رباب کند مقل کند و مقل کف گرفته
شفت درم بر سر آن کند بقوام آورد و در او با بدن کسند
خوراکه کیمف ل نیم **اربعین** در آن جگر دفع کرده خورد در بزرگ
میکو لوه **صفت** آن برکت کای معشده درم حب البیل بر سفید
جوف قرمشده فسطم از هر یک چندم قنبیل ترس افشاید
رو سنج از تر افشاید اول احط فریط علی لفظ خردل سفید تخم
حظل سعد مندی رسن خشک از هر یک سه درم کوفته و تخمه باد
چندان عمل کف گرفته بر سر ششتری از دو درم، چهار تنقال
سایه **مجنبت** در مرست اهل بیج مره اول آن بود که در تری
آنرا مره کند و اگر یافت شود و ضرورت باشد بستند بلیله
کای بزرگ صد عدد و در ظرفی سبک کند و چند آن آب بر سر ری کند
که آنرا پیوسته بود از آن می ده درم خاکستر خوب بزرگ با چوب
بلوط بر سر آن کند و هر سه روز بمال کند آن خاکستر تا در او
نرزد و روز چهارم نوبت بمال کند بعد از آن آنرا بچند آب بشوید

انته

استه چنانکه پوست از روی نرزد و آنکه در با سینه و آب
بر سر آن کند و کیمت جو کوفته بر سر آن کند و بکوشند
تا چون کشکاب چینه را در دیگر فرو گیرد و آهسته بشوید و هر
حلیقه را در سوزن نرزد و در ظرف جنس پاکشی کند و چند
عمل بر سر آن کند که آنرا پیوسته کند و پوست از روی آن کند
از آن سر در آن آورد و از عمل در دیگر عمل تازه بر سر آن کند و در
روز دیگر را کند پس در سه جوش بکوشند و فرو گیرد و در
ظرف کند در این دارد با سر آن افشاید در جگر و بخیل قرفه
فرغش بیل جوز الطیب مصطک خود مندی از هر یک درم
زعفران کیمف ل خشک نیم مقل مجموع کوفته و چینه بدان فاشند
و بعد از چل روز استیال کند و هر روز بیرون ظرف بشوید **انته**
طبیعت در کم و خشک بود قوت معده بر هم خا می که پوست
مر با کرده باشند **صفت** آن است تا نترج بزرگ که آنرا در ناله
خوانند در در آن پاک کند و ترش جدا کند پس آن کوشت با کف
بآب بکوشند تا نیم چینه شود بیرون آورد و سفارش در غسل
سینه سفید بر سر آن کند و با تسلی استه بکوشند تا بقوام آید

داگر بقصد خواهد همین سبب لامریات مثل ابرج و هیدیه و
شقاقل و جزر و جزو امثال آن عمل بقدر بودم چه تمیزند
و آنچه در سبب بر علی و امثال آن بقصد بهتر بود **شقاقل قدر**
قوت مجامعت از یاده کند و با هر قوتی در غفوق ظاهر
و غفایر نافع بود **صفحه** سبب شقاقل تا زده و اگر تازه نبود
بنواران خشک بچوب یا گشاده روز پس آن آب بریزد و یک
شانه روز دیگر بچوب نهد و در سیم چینی کند بعد از آن
مقش کند و بچوب نمانیم کنت بود بعد از آن عمل صاف بر سر
آن که در آبش نرم بچوب نمانیم تا بچوب آید و در ظرف
سنگ یا چمن یا چهل روز پس استعمال **جزر** با هر از یاده کند
و قوت است بر هر دوسنه از نرم و نیکو کند و استقار را نیکو
صفحه سبب جزر خوب بزرگ و پوست آنرا بخراشد
تنگ و پاره کند بعد از آن کشت کو چکنه و چوب اندران بشاید
و با قدر آب و عمل بچوب نمانیم چکنه / در بعد از آن هر روز
آورد و زمانه بگذارد تا آب بیند از دو دیگر عمل صاف بر سر آن
کند اندک جز بچوب نمانیم تا بچوب آید و در ظرف سنگ و در ظرف

کند

کند و چهل روز پس در آن طرف می شود و شستن طرف
لازم است در همه مریمات بغیر از ابرج که جنج است
نفع مریم جهت قوت معده و دل لغایت نافع است
صفحه آن سبب سبب صفا و معطر کند و در دیک
کند و باب بچوب نمانیم چکنه کرد و پس قند صاف کرده بر
آله کند و بچوب نمانیم چکنه سبب رنگ بگرداند و نیز مرد
شکل شود بعد از آن فرود گیرد و در ظرف چینی کند و بعد از
چهل روز استعمال کند **نوش** مریم قوت وی زیاد بود
از سبب القوت معده **صفحه** آن سبب سبب اصفا
شیرین پاره کند و پارمی کو چک و باب بچوب نمانیم
چکنه شود و قند صاف بر سر آن کند و بچوب نمانیم تا بچوب آید
و در ظرف سنگ و در ظرف چهل روز استعمال کند **کرمی**
مریم جهت قوت معده لغایت صاف بود **صفحه** سبب سبب
علی صفا و پاره و باب بچوب نمانیم چکنه شود و قند صاف
کرده بر سر آن کند و بچوب نمانیم چکنه کرد و اند و نیز مرد
شکل کرد و بعد از آن فرود گیرد و در ظرف سنگ و در ظرف

و در ظرف کند و تا صدمه در ظرف را بشوید بعد از آن
کند **مغز** سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت بود زایل
کند و خشونت خلق دفع کند **اصططاب** است که کل مغز
چون آب تازه و باید که قطعا و نبال بان نبود و در دستمال
گشته بود در از خواهر با قند کوبید و هم یک سر سفید و در
قند سفید و بوی در هم بکشد و سفید در قند یک در در اف
نمذ تا چهل روز در هم با باد و در شب نگاه در هم در یک
و بعد از چهل روز استقال کند **جلججیر** سودمند بود بوی
را وقت معده بد بود بوی با ضمیر با نافع بود **صفه** سینه
در قی کل سینه تازه یکم و قند سفید و در از خواهر چهارم در هم
چنانکه در حشره منفه گفته شد **جلججیر** سودمند بود سرفه
معده و استسقا و سوزن و سوزن را هم که از سردی بود و صفه آن
مثل کل قند است که گفته شد **جلججیر** سوزن قوت قی و در باغ
و معده بد بود بوی از جمله غرضت **صفه** است که کل
و هم چنانکه کل کبکبای میسازد **جلججیر** است **النور**
استند کل کما در زبان و در هم یکم کل کما در زبان و در هم قند اف

کند

کند و کوبید و در حشره جلججیر سوزن و جلججیر است **النور**
البه باید که قندی و اگر عیب خواهد مصف و عیب مصف
قندی کند بهتر بود از ادویه قلیی ماده سود را در اف کند و **خفقا**
زایل کند و سرفه بوی را نافع بود **بشم** در سینه و در شتاب
عقاب سرد تر بود و بهتر بود و غلبه خون و حی ط شرا و ضرری
و در سینه بوی نافع بود **صفه** است که صفه صفا بوی که
و در در اف بوی که با زبان و در امکان آید و در دست
بلا در صفا کند و یکم قند صاف کرده بر سر آن کند و بوی ش
تا بقوام آید شری از ده در هم تا در مثقال **شاید شرات**
نیو فر سرد تر بود و سودمند بود و حبه سرفه و در سینه
و ستم نرم دارد و حبه معده و خشونت سینه بوی سفید بود
صفه است که بوی سفید بوی و حبه تازه و بوی ش نده صفا کند
و یکم قند صاف کرده بر سر آن کند و بوی ش تا بقوام آید شری
ده در هم تا در مثقال نافع بود **شاید صفه** معتدل بود
در سرد تر بود و سودمند بود و حبه ذات اجنه ذات التبر
و در د کرده و بوی بر اند و ستم نرم دارد و سینه و جنود و ش

که مات بود عظیم نافع بود و صفت است نه نفع تازه و کل آن
بکیر و بکجا ایک او میرود و با لایه و بکین قضاغ سر سران کند
و بقوام اگر خواهد که ستر بود و بخت نوبت نفع مکرر کند خفا
بکین چهار یک نفع بود و اگر نفع تر بود نفع خفا یک کوفتیه
بوزن شغال عوض بکجا یک نفع تر کند **شراب زرد** ذات
الجنب حرارت جگر نفع نافع بود و طبیعت نرم دارد و
شکل نفع نفع و سودا القنیه و اشتقاق اسود و مذبو و صفت
است نه کج کانسرت درم پوست نفع کانسرت تازه سرد و تر بود
ده درم کانسرت ده درم ورق کل سرخ است شغال هم کسوف
درکن است نه درم ریزون جنی درم و اگر نفع شغال بود است
او در ۱۶ را بغیر از ریزون بکوش نه درم کند و قضاغ کرده
بکین بر سران کند و بقوام آورد و ریزون چتر سوده بکیر آب کینه شیر
بکیر و بر سران کند **شراب زرد** پوست سرخ کانسرت درم
نفع کانسرت درم رازمانه ده درم پوست سرخ رازمانه
پست درم هم کسوف درکن است نه درم پوست سرخ کسوف
ده درم نفع کسوف ده درم پوست سرخ کسوف درم کسوف

در مینا

دینا لایه بکین نفع قضاغ بر سران کند و بقوام آورد و سرخ
شراب بکینه مستقر نفع نافع بود و جهت معده و کبیر نفع
بود و با لایه کند و تمه نقاصه سودمند بود **شراب زرد**
جهت ضیق النفس در بود رسال کس رسال لغز نفع بود و مذ
بود و صفت است نه غنا سردانه سبناک نفع دانه انجیر نفع
پست دانه مویرطایف نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
سبوت نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
چهار درم کانسرت درم نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
ردفای خفا نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
بکین بکوش نه درم کند و بکین قضاغ بر سران کند و بقوام
آورد **شراب زرد** کانسرت سرد و تر بود سودمند بود و سینه و دماغ
کرم و بخواهد و نزل در بر سران سینه او حرارت نفع نفع
است نه خشمش بزرگ با پوست صد عدو نفع کوفتیه کند و در
درم نفع آب باران بکوش نه نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
لایه و درم قضاغ کرده بران کند و بقوام آورد و اگر خشمش
با پوست نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

ذرات بسیارند **شربت شکر** تشنگی را مذهب و سوز و جبهه
ضعف دل و جگر و خفقان را در تب محرق است **شربت شکر** معده
خوشنوی و سبوم را با بیداری تشنگی و دل را بکبار خجسته
شانه را در در کلاب خوب نیت و از سرش خواهد آب خوردن یا سرکه
هر کدام که خواهد مندل در آن خوب است **شربت شکر** که کفایت بود و شیر
پاش بکیرنه بعد از آن با لایه و قند صاف کرده بکنج بر سر آن کند و بخوا
آورد **شربت لیمو** سرد و خشک بود و در حرارت و در آید با قوت سرد
به در و صواب است کند و با صندرا یا برده و در وضعی بلند و صندرا را سوخته
منه بود و تهنید بخواهی زدن کند و تشنگی است **شربت شکر**
لیمو خوب است آب آن بکیرد و قند صافی کرده بقوام آورد و قدری
کلاب و آب لیمو آنقدر که کفایت بود بر در سرد و اگر بکیرد و جگر
برندید و اگر خشک خواهد از آتش فرود بکیرد و بر سر آتش سوختنی
آهسته نهد و آب لیمو بر آن میریزد و تهنید تمام شود **شربت شکر**
ترکیب وی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع آنهم منافع
لیمو است بلکه بر یاد **شربت شکر** بر آن بود که از سینه و سینه
بوده با کنگر کرده اند استند سبب صفا منافع خوب سینه و معده کند و دانه

از در

از در سردی آورد و در کوب بد آب آن بکیرد و در بکیر آب
سبب و بکنج قند صافی کرده بنهند و بقوام آورد و نافع بود
شربت شکر صفت آن مانند شراب سبب است که گفته شد
اما ترش و شیرین هم دو به یک کند **شربت شکر** قوت معده
به در و دل و جگر و دفع کند و تشنگی است و صواب است کند
زمان آب تنی را سودمند بود **شربت شکر** آب صاف و آب سرد
سبب تلخی و آب آن نیز آب صاف و آب زردک و آب زرد
و آب کبکب و صندرا و کبکب که آب خورد و صافی و بخواهید
قدر اضافه کند بر آن آبها بچوب پسته یا بنه یا زانید و در کنگ
از بنه آنها بکنج قند صافی کرده اضافه کند و اگر بکنج کند بر بود
و بقوام آورد **شربت شکر** طبیعت نرم دارد و صواب است کند و
دفع حرارت بلند و قوت معده به در **شربت شکر** تشنگی را زرد
تازه پاک کرده از دانه و خوش بکنج در چهار فراب بچوب پسته یا زانید
دو دانگ آن آید فرود بکیرد و با لایه و در دفع قند صافی بر سر آن
کند و بقوام آورد **شربت شکر** که بعضی آن را ب انار کونین است
آب انار عذب صاف کرده بر سر شکر و آب سبب بکنج و بنه و

وقد سفید به چهار یک و بعضی آن سبب یکبار یک کند و قد
سفید یکم نیم و بقوام آورد و این نوع نبات سفید بود و در سال
دو بند و در سردی او سرد بود و در اوقات دهر و ضعف
و ذبول را از این که **شیر آب** نامند تازه دارد و وقت مفید به
لبت ذاب انار ترش و کجوش نه تا باز نیم آید و به یکم آن انار
بنیم قد صاف نهد و بقوام آورد و اگر قدر آن بضع تازه ایضا
اضافه کند **بدر شیر بضع** لبست ذاب انار ترش و شیر که با پیله
گرفته باشند کجوش نه تا باز نیم آید بعد از آن آب انار چشیده
یکم آن بضع تازه بنیم قد صافی کرده یکم بقوام آورد **شیر آب**
آلو لبست ذاب و خوب فریه یکم و مشوبه با کدو در تخم
آب کجوش نه تا باز دو دانگ آید فرود گیر و در دست مالده صاف
کند یکم و نیم صاف بر سر آن نهد و بقوام آورد **شیر آب** که
مسل صفا بود و تشنگی نباشد لبست ذاب و در وقت مسخ خوب
تازه در تخم یکم در در در آب کجوش نه یک پیل لایه در یک
مکرر کند و در قلی تازه بر سر آن کند و کجوش نه دم چنان کند
نهایت نوبت مکرر کند بعد از آن قد دو نیم بر آن نهد و بقوام

آورد

آورد و شنبلیله سی درم تا چهل درم شاد به سنگنجی قدر آن
برق **شیر آب** سبب سبب سبب و در دو دفع جاری
کند لبست ذاب سبب سبب سبب و در دو دفع جاری
چوبی پاک کند و بعد از آن سبب سبب سبب و با چوبی پاک
در قدی چینی کند در زمانه که کند مکه شیب و با زعفران
با لایه آینه چند نوبت بی لایه دو بار آنچیز در نیم قد بود
بیریزد تا تمام صافی شود پس قد صافی بقوام زیاده آورد
در رو یک سبب سبب سبب بقوام سبب سبب سبب سبب سبب
بر آن ریزد و نشانش آینه بقوام **شیر آب** غوره قدیم مقام سبب
بود در طبیعت یکم در آب غوره خوب دو نیم صاف کند در یک
سبب سبب کند کجوش نه تا باز نیم آید زمانه بگذار و در یک سبب
بی لایه دو بار یکم قد یکم آب غوره نهد و کجوش تا بقوام آید در یک
خواهد که بسیار ترش نباشد یکم قد نیم آب غوره کند و بقوام
آورد **شیر آب** سرور بگرد مورد دانه تازه و بگوهر آب آن کیزد
و صاف کند و کجوش تا نیم آید و اگر دانه مورد و مار آن باشد دانه
خسک یکم در چهارم آب بریزد تا یکم بماند فرود گیر و در دست

بماله و صاف کند و نیم قند صاف بر آن نهد و بقوام آورد
و این سر و خشک بود شش و سینه اسودند بود و قوت
معدیه بر آب بنیت و شکم پینه و **شربت** استند قوت
سیاه و آب آن کیره و صاف کند و پینه و تا نیمه باز آید و نیم چل
از آن با سر و چل قند صاف بقوام آورد و سودمند بود صحت
در و کلو و ضیق و درم کرم و **شربت** استند آب آن
عذب و خنک و صاف کند و کوش تا نیمه باز آید و در نیم چل آب آن
جوشیده کیمز قند اضافه کند و بقوام آورد در شراب خورد قوت
گوده پینه در در پسته کنگر و با هم از یاد و موقوفه تمام آورد
و منبر بوزاید و شتر را پاک کند از غلظت و قوت هم مقوی
صفه استند بخود کیمز و در خنک آب جوشانند تا باز در در
آید و آنچه خوب بود در خنک آب جوشانند تا کیمز و نیم بماند
و طبع کیمز خود بر سر آن کند و آنچه پینه از در کیمز نیم عمل شده
بر سر آن کند و در اجزای و خولجی و قرفل و سیب الطیب از
هر یک یک درم زعفران شخ نیم درم مجموع نیم کوفته در صر
مسته در آن اندازد و جوشانند تا بقوام آید و استعمال کند

برای

شترتی بختقال لعق کند شش از غذا او بعد از غذا این شربت بر
دارد با بکرم خورد مهم است **شربت** کاو زبان در لرا قوت در
و قوت سوداوی زیاد کند بکیره داب لبان الشور مقطر کیمز
د آب بود بخوبی بکیمز و صاف کیمز و بقوام آورد و زعفران
یک درم در آن حل کند و اگر بقیه خواهد شد بیدار کار کاو زبان که
نبود کاو زبان خشک چهل منقل در کیمز حطاب حیدر و کیمز
شند و سیا لاید و قند صاف کیمز بر آن نهد و بقوام آورد و شترتی
در درم نافع بود **شربت** استند با سکو تا ز کیمز و کاو زبان
خشک در درم کوش و اگر با سکو تا ز کیمز خشک بود و شترتی
دین لاید و کیمز غسل کف گرفته بر سر آن کند و بقوام آورد و مقوی
در شراب با سکو زعفران و مصطکی بکند و او را آن بود که نکند
اگر احتیاج بان بود و طیفه طیب است که کباب و اگر قندی خواهد
بهین سبیل که کفشد **شربت** آب بر ترش و شیر ده رطل سراب کین
خوشبوی نیم رطل آب بر شراب شام کیمز نند تا نیمه باز آید
و فرود گیرد و در دست بمالد و سیا لاید و باز بر سر آن نهد و عمل
سند بقد و رطل نیم بر سر آن کند و در در صر سه

اگر خواهد در آن اندازد و بگوشت نندوزد تا زمان کبابی مالند
و ادویه نیت بچین جل قرفن مصلک خود هر یک نیم درم
ز عسل ان ریشه دایج مکات ای **سنگین** و **سنگین** و اب غوره و کجوه
شند تا با زهر آب و بیلابید و دیگر بگوشت به تا سدر سرد و
بر در او و سقال کند و اگر نیک بود در ظرف سبز نو کند و در افاق
بند **سنگین** بگرد آب کافور و بگوشت نند تا بقوام آید فرد گیرد و
بهار در او در آب به نیز هم چنان سازد **سنگین** سازد قند صاف
کرده و سه که سفید انقدر که گنایت بود بر سر آن کند و قدری
کلاب ایوان بود که در وی سنگین بپزند تا بقوام آید و سرکه
بهید که در اول نیز در تمام نماند **سنگین** قوت معده و جگر
به بر دستها آورد و سه به بلت به و قند از اعظم بود و مند بود
بگیرد به صفخانه و کواری خوب خوش بود از دانه پاک کند و کجوه
و آب آن بگیرد و بیخ آب به دیگر قند صاف کرده و دیگر پار یک سرکه
بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر چند باره به در آن اندازد
سنگین سازد **سنگین** سازد **سنگین** سازد **سنگین** سازد
نیم کالتر شخم خیزد شخم خیار زه و خیار بلک از هر یک نیم درم

بلت

پوست شخم کالتر شخم خیار زه از هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته
کند و در سه رطل آب و در شقل سرکه که نجیب نند یکسانند
روز بعد از آن بگوشت نند و بیلابید و دیگر قند صاف کرده بر سر
آن کند و بگوشت نند تا بقوام آید **سنگین** سازد **سنگین** سازد
بکشد به دیول براند و معده را از فصول پاک کند و دستها در کوفته
نافع بود و ششک بدروع سکنه کرداند پوست شخم کبابی
بچ کرفس پوست شخم خیار زه از هر یک هفت درم کجوه کرفس از آن
اینسوان شخم کالتر شخم کثوت از هر یک پنج درم عصاره عشت
بلونند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب در
جاری یک سرکه خوب بنده و هم چنانکه در **سنگین** سازد بر سر کفشد
شخم چنانکه بپزند و **سنگین** سازد بر سر شخم کالتر شخم خیزد شخم
خیار زه شخم خیار بلک از هر یک دو درم نیم کوفته از زایانه پوست
شخم کالتر شخم خیزد شخم خیار زه و درم شخم از زایانه سه درم از زایانه ده درم
رزسک سپدانه پانزده درم ریونند خیزد شخم شقل نبات بکشد سرکه
چون درم چنانچه گفت بپزند در ریونند شیره کرفس و سران کند **سنگین**
سنگین سازد که عضل یکبار یک عمل مصف بکنند و بگوشت نند بقوام آید

همه ضیق النفس استفا در بوسعال مجرب و سعال قدیم نافع
نافع بود **کچین برادر سفید** سرد و خلد و سبز رنگ بر
دیول براند و تها مرکز نافع بود **صفحه** کج کاشن و کج کاشن
از هر یک سردم تخم خیار زه خیزه در خیار از هر یک یک درم بود
سج از زایه پوست سج کاشن از هر یک درم مجموع یک کوفته با کچیا
ر یک سرکه و سه رطل آب چنانکه ذکر است با کچیا قند صاف کرده بودیم
آورد با **مقتم در لغوات لغوق سبت** سودمند بود و خوش
نت حلق در سرفه و سینه و شش نرم دارد و ذات الجنبه ذات الصد
نافع بود و سبتان و دست عدد و موثر طبع سرد است چهل درم فلوک
خیا چینه دره شقال سح هر یک خراشید نیم کوفته چهل درم مجموع
در شش رطل آب بیزد تا به دو انگشت آید و در کبر و در دست کالده
صد که در نیم کوفته سفید بر آن کند و کوش تا بقوام آید **لغوق در**
سودمند بود بر بوسرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ
پاک کند سبتان ایرسا و زوفای خشک از هر یک دست درم کوفته
با سه رطل آب بکوشند تا باز یک رطل آید و دست کالده و صاف کند و کوش
قند صاف بر سر آن کند و بقوام آرد **لغوق آبل** سودمند بود و جبهه

لغوق در

بر بوسرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود سبتان و سبتان
کوه - سردم دایره سا ۸ و درم در سبتان زوفای از هر یک یک درم کوفته
و کچیا معین صفر بر سبتان استعمال کند **لغوق خیار چینه** نفعه شقال
غنا بپست دانه سبتان بی دانه موثر طبع سرد است سح به یک صرا
دو درم خشیانی نیم کوفته شقال شقال زوفای شقال جمع الی سبتان
دو درم بر سبتان شقال انجیر سفید عد و کوش و دست
کالده و صاف کند و فلوک خیار چینه دست شقال در آن حل کند و قند سفید
تخم اف که کند و باز در سه جوش برسد و تخم خیار نیم مویز با دوام شرب
از هر یک یک درم موز دانه بر سه درم با قند سفید کرده و در شقال خیار
سه درم کل خطی چیدرم حیو سه درم کوفته و کچیا بر آن بر سبتان
دست شقال روغن با دوام شرب مضاف آرد **لغوق خشیانی** سودمند
بود در سردی سها شش و خون رقیق آن و سرفه گرم سبتان
صد عد خشیانی شش بر رگ دانه آن هر دو کند و در شقال
آب خوب نند یک شرب از زوفای آن بکوش نند تا باز نیم آید
و در دست کالده و صاف کند و در هر یک کچیا ششیانی نیم کوفته صاف
و نیم شقال سفید و کوش نند تا بقوام آید و کبر و در صاف عری و

و کثیرا در وقت سینه از هر یک بخورم کوفته و کچمه بر آن کشند **لوقوق**
رب السوسون سودمند بود فضول از جگر در سینه جمع کند شیخ زینب
کثیرا قویا دام تلخ سفید کرده تخم رازیانه از هر یک خرد کوفته و کچمه
بعسل کوفته سرشته و روغن بادام اضافه کند سرشته بمغز
تا در شغال بطنج زدن بیاید **رب السوسون حار**
سودمند بود اسهال که از ضعف معده در روده بود و قوت آن بدو **مغز**
آماردانه ترش بزرگ بریان کرده است درم تخم مورد و بلوط ساق
زیره کرمانه مدبر سه که پوست کنار پوست سجد کسین بریان کرده و در
نوبه طوشامی از هر یک در درم یک عدد در آب از هر یک بمغز
سوف سار در ستر از بخورم تا بمغز **سوف مقب** سودمند
بود اسهال که در **مغز** و ضعف معده و بواسیر الباقیت بگو بود
حب لرش و بریان کرده بجز یک زیره کرمانه مدبر است شغال بزرگ
کشان بزرگ کرات اهلج بود از هر یک در شغال مصطلح بخورم
نیلید سید در روغن زیت بریان کرده در دارو مهم کوفته
و کچمه بغیر از حب لرش که آن نیم کوفته باید و مغز نیلید کایع
در روغن زیت بریان کرده اضافه فرم کند بزرگ کفالت یاد

منقال

منقال بر سر آب سرد با زخورد **مغز و لوقوق** که آنرا اسفوف شسته
خورند سودمند بود و سیج و همال مرا بر اینست بود تخم ریوان تخم مرد
شسته تخم حوض صغ عربی کل از هر یک شیره از هر یک در درم صغ
و کل است و تخم حوض نیم کوفته کند و تخم در بریان کند و
حفظ کند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از طب سیر و کل از هر
کذا احتیاج نیست بریان کرد **مغز و کلاب** ترکند و بر روغن
کل چرب کنند شسته درم تا بمغز شغال زود برود اگر برت بیاید
مورد خوردن باید و مغز بارتنگ اضافه کند **مغز الحروب** سودمند
بود اسهال و شرفا معده و ترنوب بطن سیدانه زیره کرمانه مدبر سه
چنانکه رسم است ساق پوست کنار حب لاس بلوط کسین خنک
بریان کرده مصطلح اجزا م و کوفته و کچمه شستی کفالت یاد
درم آب مورد و سیر سدر و لوقوق کند **سوف ارباب** سودمند بود
معده و قوت در بدن و شکم بپزند تا نخواهد ساقی زنجبیل انار دانه
ترش بریان کرده زرنسک سیدانه پوست کنار از هر یک در درم
قد سفید است درم کوفته و کچمه استقال کند **سوف ساق** سودمند
بود جهت استسلاط ساق ده درم تخم نورد انار دانه ترش بریان کرده

تایید کرد خدا را بر سر او نازل شد و تا او را در آنجا نگاه داشتند تا او را در آنجا نگاه داشتند تا او را در آنجا نگاه داشتند

از هر یک یک درم سقونیا سی سونیک کوفته یک باغ لعل حب
سازند و این کثیر است **حب سید** سودمند بود همه در موده که
صبر سقوطی درم پوست سید زرد و زردی کل سنج تر بر سفید جوف
تراشیده بر روغن بادام چرب کرده مصطک از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه در آب کف هارند تا خاک شود شتر کشفان تا سه درم
در وقت خواب فرود برده **حب سید** سی پوست سید را
آنکه مقدر سید از هر یک یک درم مقل از زرق چهار درم مقل را
در آب کف تا خف نیند در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ با حل شود و در درم
اب بر آن حب سازد شترتی دو درم **حب زعفران سفید صبر خرد**
سه ۴ با کف بر روغن انداخته و پی چرب را سودمند بود و در وقت
تر بر سفید از هر یک یک درم ایس سه درم ایس سه درم ایس سه درم
سکون سه درم کح حنظل دو درم ایس یک درم انزروت دو درم
سقونیا شوی یک درم کوفته و چشمه حب سازد شترتی دو درم و قوت
اینج تا ششماه همچنان **حب سید** ایس کل فالج دست خزانه بود
سکنج نیتق چادر مقل حریل کح حنظل از هر یک سه درم صبر
از هر یک یک درم قویون چند سید سه از هر یک یک درم او در وقت

از هر یک یک درم سقونیا سی سونیک کوفته یک باغ لعل حب
سازند و این کثیر است **حب سید** سودمند بود همه در موده که
صبر سقوطی درم پوست سید زرد و زردی کل سنج تر بر سفید جوف
تراشیده بر روغن بادام چرب کرده مصطک از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه در آب کف هارند تا خاک شود شتر کشفان تا سه درم
در وقت خواب فرود برده **حب سید** سی پوست سید را
آنکه مقدر سید از هر یک یک درم مقل از زرق چهار درم مقل را
در آب کف تا خف نیند در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ با حل شود و در درم
اب بر آن حب سازد شترتی دو درم **حب زعفران سفید صبر خرد**
سه ۴ با کف بر روغن انداخته و پی چرب را سودمند بود و در وقت
تر بر سفید از هر یک یک درم ایس سه درم ایس سه درم ایس سه درم
سکون سه درم کح حنظل دو درم ایس یک درم انزروت دو درم
سقونیا شوی یک درم کوفته و چشمه حب سازد شترتی دو درم و قوت
اینج تا ششماه همچنان **حب سید** ایس کل فالج دست خزانه بود
سکنج نیتق چادر مقل حریل کح حنظل از هر یک سه درم صبر
از هر یک یک درم قویون چند سید سه از هر یک یک درم او در وقت

از هر یک یک درم سقونیا سی سونیک کوفته یک باغ لعل حب
سازند و این کثیر است **حب سید** سودمند بود همه در موده که
صبر سقوطی درم پوست سید زرد و زردی کل سنج تر بر سفید جوف
تراشیده بر روغن بادام چرب کرده مصطک از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه در آب کف هارند تا خاک شود شتر کشفان تا سه درم
در وقت خواب فرود برده **حب سید** سی پوست سید را
آنکه مقدر سید از هر یک یک درم مقل از زرق چهار درم مقل را
در آب کف تا خف نیند در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ با حل شود و در درم
اب بر آن حب سازد شترتی دو درم **حب زعفران سفید صبر خرد**
سه ۴ با کف بر روغن انداخته و پی چرب را سودمند بود و در وقت
تر بر سفید از هر یک یک درم ایس سه درم ایس سه درم ایس سه درم
سکون سه درم کح حنظل دو درم ایس یک درم انزروت دو درم
سقونیا شوی یک درم کوفته و چشمه حب سازد شترتی دو درم و قوت
اینج تا ششماه همچنان **حب سید** ایس کل فالج دست خزانه بود
سکنج نیتق چادر مقل حریل کح حنظل از هر یک سه درم صبر
از هر یک یک درم قویون چند سید سه از هر یک یک درم او در وقت

لاکه و چشمه صغیر آب کف تا حل کرده حب سازد شترتی سه درم
باب گرم نافع **حب مطبقون** سودمند بود همه در موده که
غنظطه سودا بود و قویون یک **حب سید** صبر سقوطی
سی سونیک الطیب ایس درم در هر جز زعفران مصطک از هر یک یک درم
افسنتین یک درم زرد اندام صبر از هر یک یک درم صبر سقوطی
پانزده درم سقونیا شوی و غار بقون سفید شحم حنظل از هر یک
سه درم افسنتین از هر یک یک درم سفی از هر یک یک درم کوفته
حب سازند و در طرفه ایس کف و دارند بعد از آنکه در آن یک
کردند شترتی دو درم و نیم **حب قویون** سودمند بود در درم
که از این بود و چشمه روشن کند و خلطها غنظطه لایح از بدن پاک
کند و اینج حب ایس سه درم صبر سقوطی عصاره افسنتین مصطک
از هر یک دو درم سقونیا شوی شحم حنظل از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه باب کرفس حب سازد شترتی یک مقل **حب سید** مستقر شود
لق بوی و زهر خوش کند و قوتش بود سونیک الطیب فرنجیک
لقن تا مشک که به قرفه لب سه قویون حویلی سود کوفته
پوست ترنج زنجبیل باغ هند از هر یک یک درم ق قله حوی الطیب

از هر یک یک درم سقونیا سی سونیک کوفته یک باغ لعل حب
سازند و این کثیر است **حب سید** سودمند بود همه در موده که
صبر سقوطی درم پوست سید زرد و زردی کل سنج تر بر سفید جوف
تراشیده بر روغن بادام چرب کرده مصطک از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه در آب کف هارند تا خاک شود شتر کشفان تا سه درم
در وقت خواب فرود برده **حب سید** سی پوست سید را
آنکه مقدر سید از هر یک یک درم مقل از زرق چهار درم مقل را
در آب کف تا خف نیند در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ با حل شود و در درم
اب بر آن حب سازد شترتی دو درم **حب زعفران سفید صبر خرد**
سه ۴ با کف بر روغن انداخته و پی چرب را سودمند بود و در وقت
تر بر سفید از هر یک یک درم ایس سه درم ایس سه درم ایس سه درم
سکون سه درم کح حنظل دو درم ایس یک درم انزروت دو درم
سقونیا شوی یک درم کوفته و چشمه حب سازد شترتی دو درم و قوت
اینج تا ششماه همچنان **حب سید** ایس کل فالج دست خزانه بود
سکنج نیتق چادر مقل حریل کح حنظل از هر یک سه درم صبر
از هر یک یک درم قویون چند سید سه از هر یک یک درم او در وقت

از هر یک یک درم سقونیا سی سونیک کوفته یک باغ لعل حب
سازند و این کثیر است **حب سید** سودمند بود همه در موده که
صبر سقوطی درم پوست سید زرد و زردی کل سنج تر بر سفید جوف
تراشیده بر روغن بادام چرب کرده مصطک از هر یک یک درم کوفته
دو چشمه در آب کف هارند تا خاک شود شتر کشفان تا سه درم
در وقت خواب فرود برده **حب سید** سی پوست سید را
آنکه مقدر سید از هر یک یک درم مقل از زرق چهار درم مقل را
در آب کف تا خف نیند در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ با حل شود و در درم
اب بر آن حب سازد شترتی دو درم **حب زعفران سفید صبر خرد**
سه ۴ با کف بر روغن انداخته و پی چرب را سودمند بود و در وقت
تر بر سفید از هر یک یک درم ایس سه درم ایس سه درم ایس سه درم
سکون سه درم کح حنظل دو درم ایس یک درم انزروت دو درم
سقونیا شوی یک درم کوفته و چشمه حب سازد شترتی دو درم و قوت
اینج تا ششماه همچنان **حب سید** ایس کل فالج دست خزانه بود
سکنج نیتق چادر مقل حریل کح حنظل از هر یک سه درم صبر
از هر یک یک درم قویون چند سید سه از هر یک یک درم او در وقت

مسک ترک از هر یک یک گرم با آب و کلاب وضع عود چسب از نسخ
دیگر سبب الطیب قرفل فوفل ساج مندی سعد کونیه پوت ترنج
قرقر از هر یک یک گرم نارنگ و تخم کبک به جز الطیب سبب
قافله خولجان با در کینویه سهر زنجبیل از هر یک یک گرم مسک و کلاب
کلاب آب به وضع عود چسب زد در آب جمل کند و در ظرف
الکینه کفاده دارد **در سعال** سرفه غیری باغیبت مفید بود در
السوس کشش از هر یک یک گرم نشانه کثیر اصع عود بنودانه کند
از هر یک یک گرم نبات مهر بن و زرد ادویه کوفته در کینه معرب به
و آن حب زد **نسخه دیگر** سرفه کفحه حار مغز بادام مقطر مغز کچم
جایز بنش سینه صغ عود ششیل سفید از هر یک یک گرم از السوس
و در دم با قلاب مقطر در کوفته در کینه معرب بنکوح چسب زد
نسخه دیگر کینه سرفه بار و پوت ساج از بانه کچم از السوس
هر سادان مغز بادام تخم باغیبت اصع چسب زد **نسخه دیگر** سرفه
بالسوس بود سرفه بود نشانه صغ عود در السوس اجزای وی
باغیبت اصع چسب زد و استعمال کند **باب هفتم** در قرصها قرص اندر
خوردن این نسخ از آن جنین بنسج سنی شیراز سبت اضیار

نسخه

نسخه و این قرص از ادویه تره قافله فوفل پوت و این نسخها است
ردن از هر یک یک شش مثقال فقع از خرد در زده مثقال عود
مثقال قصبه لوز زیز از هر یک یک شش مثقال در صحنی است چهار
مثقال قوشن مثقال صماست چهار مثقال سلیمه مصطکی
هر یک شش مثقال انجوان سفید مثقال زعفران دوازده
مثقال مجموع را کوفته در تخم شتراب ریخته یا با آب و العسل قرص
حذو در قرص ساخته دست بردن معربان هر کینه و در
خنگ کند و این قرص قوت تا اول با قوت بعد از آن ضعیف
قرص اندر خردن که در تره مغز مشعلت با بونج سفید و
سرخ و ساق دم و در سوسون قصبه لوز زیز و عدس کلاب اجزا
صاوی بمثلت بر سر شده روز هر از یک بر سر شده در قرص زد
و در ظرف الکینه کفاده دارد و قوت این قرص هم تا دو سال می ماند
قرص لانه که در تره قافله فوفل مشعلت است و این قرص بعد از
دو ماه استعمال کند و قوت این تا دو سال با قوت بعد از آن ضعیف
شود و بگرد افغی شق جوان ماد و شنگ نرود و در کینه است
که نرود و قلاب بمشند در چهار قلاب دم و دو قلاب

در یک علف بود نشان افغان بود که سردی پس بود و
دی سرج و کشیده و سگم وی صلب بود و نشان جزای و آن بود
که سیرج حرکت بود و در رفتن سردی مقدار چهار کشت از
زین سردی بود و باید که در موسم بهار جمع آفتاب محل آید
و بر آید که در تابستان به یکس چون آفتاب بجز از سردی
و جمع بگیرد باید که هم در آن زمان یا در روز دیگر آید که کند که
ایمانند حدت بهمت در زینده شود و کشتن وی چنانست که
سردی سال بر هم نهد و بیک جز به و در سال وی مقدار چهار
کشت جدا کند تیش چنانکه تیش تیز سردی نهد و پس حکم بر
تیش زینده یا چوب حکم جدا کند قطعه مع پوست سردی نهد و بیک
خرب جدا شود بعد از آن پوست از وی بکشند و لایق است که آن
بند از نهد و چند نوبت آب شیرین میبندد و اگر با کسر میبندد
میبندد شاید بعد از آن که پاک شده باشد در وی یک سفالین
کند یا سایر قلع داده و آب بر سر آن کند چنانکه کفایت بود
و چوب تیش جدا کند و نمک بکوشند و اگر نخودی در آن انداخته
شاید بکوشند تا حتما شود پس فرود گیرد و از وی یک پروان آورد

در آن

و استخوان از وجه آن کند و آن کوشش می گویند کوفتی تیش
و بوزن آن نان خشک کوفته اضافه آن کند و دیگر بگویند
و اگر خشک صفت بود قدر از آن آب که در روزی جوشیده است
اضافه کند بعد از آن قرص سازد و قرص است مثل ناضب بزرگ باید
که دست بردنند تا صبر کرده باشد در قرص ساختن و در تیش
غزال و در سایه کف دارد تا خشک شود و باید که قطعه اثر نم
در وی نماند باشد سردی در در ظرف آبگینه نگاه دارد **قرص سفید**
در آن فاروق سفید بود استند به زعفران کوهک و در
خبر کرد و در صورتی نماند تا چینه کرد و بعد از آن بگیرد و مؤان که
تیش نرم کند باشد بزرگ ۶ دان می بود و آن آن آرد کرسه
اضافه کند و قدر شش آب برشند نیک دست بردنند کل چوب کند
و قرص سازد و بعد از دو ماه استعمال کند و وقت این قرص تا دو سال
تا به است **قرص قویون** که در مشرد بطوس مستعمل است و آنرا قوی
مول خوانند و در طبایعی میدانند چهار درم عسلک بطم است چهار
درم مغانه از خراز هر یک دو از ده درم در خرسق از زرق ظفار
الطیب سفید سفید رومی اکلیل المذک سعد صابون از هر یک سه درم

مورد قرص سازد شریکی کفقال و قوت اینهمه تشنه میماند **قرص**
کافوری از کباب قوت بی حیات بود مغز تخم کدو مغز تخم
خیا مغز تخم خربزه مغز دانه سبزه از هر یک یک درم کل سرخ سردم صغ
عربی ضد ل سفید است از هر یک دو درم رب لوس طباشیر از هر یک
سردم راز یا نه یک درم کافور یک درم نیم مثقال شکر یبلو یک
قرص سازد **قرص زردک** سودمند بود **بسته های بلوغ و تناسل**
کهن و درم جگر و معد و عصاره زردک مغز تخم خربزه مغز تخم خیا
از هر یک سردم ورق کل سرخ برنجیان از هر یک شش درم تخم کوس
رب لوس طباشیر تخم کاسر مصطکی سبب الطیب عصاره غافق از
هر یک دو درم نونه کد متقی ربون جنی از هر یک دو درم مغز ک
یک درم باب برنجیان قرص سازد شریکی کفقال و قوت اینهمه تشنه
میماند **قرص زردک کوچک** زردک دانه پانزده درم تخم کاسر
تخم تورک مغز تخم خیا رب لوس از هر یک دو درم ورق کل سرخ
یک درم ربون جنی سبب الطیب از هر یک یک درم عصاره یبلو یک قرص
قرص سازد شریکی کفقال و قوت اینهمه تشنه میماند **قرص سفید**
بنام و مفاد مع کند و دماغ پاک کند از اخلاط و تاریک چشم

رایل کرد

رایل کند و در دو سه صفاوی میرد بنفشه خشک چهار درم
تر به سفید جوف خمر کشیده است درم رب لوس کدو درم کوس
ایلیله از دوده درم سخونیای بریان کرده چهار درم سیرتی و مثقال
نیکانک یاده درم کل سرخ باید کرد رب قرص سازد و در پست
غریب کند و در دو سه کاد کجکد باب زغور و قوت اینهمه قرص چهار
ماه با نیت **قرص کل سرخ** مسهل صفاوی نیم است ورق کل سرخ
هفت درم عصاره غافق طباشیر سبب الطیب از هر یک یک درم
و قوت اینهمه تشنه میماند **قرص ربون جنی** کاسر و
صلا بر جگر سپرز و درم های ان و در د آن نیت سودمند
بود ربون جنی شش درم فودک مسقی تخم کرفس سیون عصاره
غافق از هر یک دو درم باب قرص سازد شریکی یک درم یک
مثقال و قوت اینهمه تشنه میماند **قرص خشکی** کل سود
مند بود سبب های سینه و شش تب در د سینه و در د عا نه زایل
کند ورق کل سرخ صغ عربی از هر یک چهار درم نشانه کثیرا
رب لوس از هر یک دو درم خشکی شش سفید و سیا از هر یک
درم طباشیر یک درم زعفران و انک باب قرص سازد شریکی یک

شغال و قوت این قرص ششما به بقیت **قرص غرقه مستعمل**
ششما سودمند بود و بسیار کس در تب بوج و سده لثه و درقان
 و در دجله و سپرز ایل کند عصاره دغاف تریت درم سنبل الطیب
 ده درم طبشیر چهار درم با قرص سبز و شترتی یک درم قوت اینهم
 تا ششماه می ماند **قرص کالنج مستعمل** مغز تخم خیار با لثه حب
 کالنج مغز بادام مقشیر لبوس شسته صغیر کثیر آدم کثیر
 کند در ذکر از هر یک ده درم تخم افسرد درم افیون معبر یک درم قرص
 سبز و شترتی یک درم و بعد از ششماه استعمال کند و قوت این تا دو سال
 می ماند **قرص سرطان** حبه ملول بقیت نافع بود طیان از منطیان خوشام
 طیان روم شسته ورق کل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته
 درم کثیر طبشیر سفید و دنج مغول از هر یک چند درم زلسون شش
 بار یک آن الحل قرص سبز و شترتی درم با شرب نار غرض نافع
 باشد حبه ملول و ذوق و لغت خون **باب زخم در ایام حیات**
ایام بره بر نفس سودمند بود حبه اخلاط سودادی و بلغم و داء
 الشعلیه را عظیم نافع بود و نفسی ایاره در دای الکبیت ایاره
 سالم تر از جوی مطبوعات بود تخم حنظل میست درم صبر توتی

مسئله که از اسهال را برطرف کند

تکرار

رفتن خون از شکم باز دارد کسیر با سبب بود و ناسفته تخم
 حرقه از هر یک چند درم سپرز بزرگ می سوخته بوقت تخم مرغ سوخته
 کثیر صغیر و از هر یک یک درم کثیر تریان کرده خشکی مل سفید و
 سیا از هر یک شش درم روع سوخته بزرگ انج از هر یک درم کوفته
 و حبه طبشیر یک درم سار و چند درم سکنج حب و شتر از هر یک
 است درم خونچکان ده درم کی در بوس است درم فلفل سفید
 فطراس لیون را زراوند مدح در اجزای سلیخی زعفران زنجبیل
 جوده مرصه از هر یک دو درم کوفته و حبه صغیر کثیر است
 ناحل بود غسل کوفته سبزه غسل سه وزن او و شترتی در شغال
 تا چهار شغال با بچه که فقیه و شامی و شترتی همدرد همدرد است
 طبوغ غار بقون اسطوخودوس کمی فیتوس سفیج کاه زبان
 در آن جوش بند بود و نیم درم کنگ همدرد خراج کند و قوت این
 ایاره بعد از ششماه تا چهار سال می ماند **ایاره صغیر** سودمند بود
 همه امراض سهر و طوبت معده در مفاسل و قولنج و قه بلغم و بلغم
 و لغوه در شترتی در آن زمان **صفه مصطط** زعفران سنبل الطیب
 حب میان است از سلیخی و از جنس خود است از هر یک یک شغال صبر
 کثیر لثه ای از لای

این قرص با آب شکر
 و آب گلاب

سقوط است متقال و لغزش نژده متقال بکنند هم گویند و خینه
 بهم آمیخته در ظرف آبگینه کف در نژده قوت این چهار سال با
 باشد شریکی کف تا دو درم با دو بهار دیگر که گفته آن در حب
 ایاره گفته شد با عمل و آب نیم گرم باید داد **ایارح صابون** سود
 مند بود فالج و لغوه و تشنج و استرخا و خلطها رنج دفع کند و مت
 را سود مند بود و اگر کمر بغیر اراده از حد شود **صفت** شحم حنظل
 غار یقون اسفیل مئوی اسق سقونیا خرق سیا موقار یقون
 از میون از هر یک نژده درم بسفنج فستق افتمیون اقریطل
 مقل از رزق کی در بوس سلیمه فراسیون از هر یک درم موی کینج
 زرا در طول فلفل سیاه سفید در فلفل در چیزها شیر چند
 پند شرفظا لیون از هر یک چهار درم و عطار طاب زعفران و صبر
 از هر یک چهار درم بکنند کوفته و خفته جموع در مثلث حل کنند
 و دارو با کوفته و خفته بعسل کوفته برشند و جموع با هم بکنند
 کنند شری از دو متقال تا چهار متقال با چه که بکند کایه و افتمیون
 و مویز منقر و نمد درم مکن در آن جوش نیندیش و این ایاره
 بعد از ششما تا چهار سال قوت در **ایارح** **لوغذایا** این ایاره

بار که

بار که است بسیار منفعت دارد بدن را پاک کند از هر خطا
 و فضلا مختلف از قو بدن پاک کند و خلطها رنج عض حرق
 دفع کند و از سسمل بی زحمت بود و سود مند فالج و لغوه و تشنج
 و صرع و صرام و در الفیل بر جرمین و قویا و سفید و غرغره و تشنج
 و صراع و در و در صم و در سوس و شورت کتیه و لغزه عقل و عینس
 و در در که در وقت نه نفوس و در و مفصل و عرق السب و در و کون
 و در انقلب و در الهیه و ریشهای کمن بر بهر انفع بود و حص
 لبه کتیه **صفت** شحم حنظل بجز درم اسفیل مئوی غار یقون سقونیا
 خرق سیا اسق اسفورد لیون از هر یک درم و نیم افتمیون
 اقریطل کی در بوس مقل از رزق صبر سقوی از هر یک درم حاش
 سوج مند موی ز یقون فراسیون جده سلیمه فلفل سفید سیاه
 در چیز در فلفل زعفران جا و شیر بکینج چند پند شرفظا
 مرقع و ظراس لیون زرا در طول بعضا ره فستقین افرسیون
 سبیل جامه رنجین جنطیا نایا می روی اسطوخودوس از هر یک
 دو درم صنوع در شراب حل کند و ادویه کوفته و خفته هم را بعسل
 کف گرفته برشند شری صر متقال و قوت این چهار ششماه

تا چهار سال مانند او را آن بود که شب هنگام خواب فرود بر صبح
جلای از سفید کج در زوفا و اقیقون و پوست سید کانی و کجا
زبان و اسطوخودوس و مویز طیف و قدر رنگ کج کج کج کج
بود **زردم در شیاق** شیاق کسری پوره از زردم
کنکسر درم خطرت صغیر شکر سرخ پیاده درم شکر خطرت
شاد زرد **شیاق حیا** حیا خطرت شکر سرخ درم شکر
دورم عسل حیا حیا شکر سرخ درم شیاق **شیاق زرد** شکر
عسل سفید پنج مرغوفان شیاق مایه آق قیا کند دریاغ افیون
از هر یک جز در آب مورد تر با کینر یا آب سماق برشند و برشند
و اقدر در سماق با آن شاد زرد استعمال کند **زردم**
در تریاق تریاق فاروق تریاق بزرگ خنکند طبیعت آن
گرم خشک بود که در کجا جانوران و مجموع زهر ۶ داد و دیار کنند
در شترتی از آن بقدر حاجت بود اندک آن یک طنبوچ و زیاده
آن در شغال بود چون بر موضع کنند که طلا کند سوخته بود
دل برود و صبح در مضاهار در اسودند بود و اگر خواص اولو شسته
کرد در از کرد و صبح در مضاهار در اسودند بود و شش و نفخ

معه

و نفخ معده و قویج و استقا و برص و بهق و جزام و اوجاع مفا
صل و مجموع مرضها که از سودا و بلغم بود نافع باشد و صرع و صرع
و تارک چشم و در شقیقه و بواسیر را نافع و بول بر اندر جیف کتبی
اصطط آن افراسیمن خصل چهل نشت شغال افراسیمن فاع و امر
اندر آن خورون فلفل سیاه افیون معراج هر یک است چهار
شغال درق کل سرخ شکر شکر بر شکر بر شکر بر شکر بر شکر بر
السوس روغن زنبق از هر یک در دوزده شغال در جزیبیت
چهار شغال و نمود در دوزده شغال سکنه مرغوفان زنجبیل ریون
چیز فلفل فلفل فوشج حیا فریبون قسط قسط اسلبون اسطوخودوس
خود رس فلفل سفید در فلفل کند در مشکط اربعه فقاغ از هر
ضع البطن سیخه سودا سنبل الطیب جوده از هر یک شش شغال
بنی کم از سیب لیوس حرف با یک در لیوس ناخواه که قنطاریک
عصاره لحیه القیس نارونج اقلیط سیخ حیا ساج هند
موجنطیا ناخم رازمانه طیاس محمود مزاج حرق که تمام نسبت
بهر حمام و جزیب فو موغار لیون جمع غریبه فردمانا
اینیون آقا از هر یک چهار شغال دوزده فلفل الیه بود

حاشیه قطره یون بار یک زراوند مدح میکنند از هر یک
دو مثقال چند سید سرد و مثقال و بعضی مثقال میکنند علی
که از کل حاشیه با هم ده رطل سداب که نه خوب است رطل به که
رطل بوزن بغداد بود هر رطلی بود مثقال صغیر و عصاره
بشربل حل کند و عمل بر آن کند و یکبار نوزدهم کند بعد از آن
ادویه کوفته ریخته بر دغ غلج چرب کرده و عمل مطبوخ میسند
در ظرف نقره یا جنین صابرا میکنند که در باید که ظرف بر
گند و استعمال کند بعد از یک ال و بعضی جایز نیستند اند بعد از
سماه و بعضی گفته اند که نشاید استعمال کند تا عمل بر آن
بگذرد یا عفت سال و بعضی گویند که استعمال نشاید که کند الا
بعد از ده سال یا در نوزده سال و آن زمان در غایت جوانی و قوت
بود تا سال و چون از آن گذشت تا شصت سال قوت قوی نیست
و هر چو می که گفته اند هم چنان داشته باشد لیکن بعد از شصت سال
هم بدان نفع است همان عمل میکنند اما دفع عموم و لغز و
نوش کنند و آن زمان بقوت معجزه بزرگ بود **ترقی البوی**
ترقی کوچک خواهند بود و در نوزده سال جوانان را خصوص

عوز

عقرب باد غلیظ که در معده بود در روده و در جگر و سبزه
صرع و حقیقان سودمند بود و اگر زنده را بچه بزبان رفته باشد شکل
را بد مثقال بود و سهل کرد و **صفحه** جنطیانای رومی حب
الغار صاف زراوند طویل از هر یک دو کوفته ریخته با حشیدان
عمل کف گرفته سبزه سبزی یک مثقال با سبزه و بعد از دو سال عمل
دی باطل کرد و **ترقی عوز** سودمند بود و همه که نوزده سال جوانان
و باد های غلیظ که در روده بود و در جگر و سبزه و صرع و حقیقان
و لغز و فیالج سودمند بود **احفظ** طعم حمام سبزی مندی ساج
مندی لک میثاق و نقل ریخته چرب میسند یا قسطنج خطیان
رومی از هر یک دوازده مثقال فقع از هر عصاره طبعه النیس
مقل از رقی از هر یک شصت مثقال عاقر قرحا در جنین رازیانه
کرب کور کرم شبت سرفه زرد مانا افریون افیون نار و جن
اقلیط کوفه اکو کل با قلاخ کرفس کوه و قوا فقیون اولیط
از هر یک سه مثقال کثیر ارضی ش سفید فلفل سیاه از هر یک سه مثقال
بزرگ بنبج است است مثقال سلیمه ذرق کل سرخ اواص اندر
خوردن از هر یک سه مثقال کرم سداب یک مثقال دانده استرج

مقره سماق شامق از هر یک دو مثقال روغن بادام
 چهار مثقال بنیم ورق آترج سیزده مثقال صمغ و عصاره
 درشت حل کند و باغ ادریه کوفته و کچله در آن ادریه
 مصفوف و در او با برغن لبان جرب کند و برشته و در ظرف
 کز و بعد از شش ماه استعمل کند شربت تا یکفالشاید قوت این
 تا هفت سال به شیخ بعد از آن طبل شود **در مطبوخ** که آنرا از
 تریاق شمرده اند گویند بود از هر یکی مختلف کردند که
 صبوران و سگ و یوانه و قویلیک و فایح و لقه و سترخ
 نافع بود و سده جل بلبلید و در هر صده نیم که در سینه از
 اخلاط پاک کند و رطوبت که در شکم بود دفع کند و در معده
 و اسهال و قاق و غلاظ و خرقه زرقه باز دارد و قوت به بدهد
 گویند و بر اینگونه دارند و شش ماه طعم آورد و سگ خانه بریزد
 دیگر در رحم مکه دارد و در خنک صاف کند و جوانه کف دارد و دفع
 هر ظم با بکند و خاصیت این نزدیکیست به تریاق فایح **در**
لغ مرزخوان غایقون از نخیل و از حشر علیک لبطخ کثیر از هر
 یک دو درم سبیل الطیب کند و در خردل عنید عدل لبان

اسطوخودوس

اسطوخودوس از خرقه سبیل لبوس که قیطوس قهرا
 تیغ دار فلفل عصاره و فوسطید اس چند برید سترخ و شیره
 میوه و جندی از هر یک هشت درم سیخ فلفلان سوزن
 حده سقور دیون دو قوالکین المک جنطیا ناردری در این
 حبیبان قویون دان قرص مرکب استند اندر و خوردن
 مقل از جوی هر یک هفت مثقال درم سراج درم نیم شد
 و درم اسق ناردرین افیض مصطک صمغ عربی فطراس لیون قرد
 مانا افیون نیم راز یا نه ورق کل سرخ مشکط اشعرا از هر یک هجده
 انیون جی فونو کینج اسردن از هر یک دو درم ان فی هو
 عذریقون سه و شققور از هر یک چهار درم عصاره در شراب
 ریجان حل کند و ادریه و کوفته و کچله بار چند ان عدل صغی
 برسد و بعد از شش ماه استعمل کند شربت تا یکفالشاید قوت این
 ساله **در ماب چهار درم و سنوالت سنوالت که در فایح اجلا**
در بنیت شخ بزگو کوفته کف اندازد کف دریا از هر یک
 جزوی نیم کوفته و در ساج هندی روع جزوی سفال جزوی
 کوفته و کچله سنوالت سازد **سنوالت دیگر که در فایح اجلا درم**

دخ او حکم دارو تک اندازد تا آب سرد در کاه غنجد و در سر
 خاکستر گرم اندازد تا سرخ شود سردار و در جفت خاک بود و در
 اندازد و سبب ندهد و از آن کف دریا و سعد در جسی
 و خاکستر در بین از هر یک جزوی کافور عطر جزو کوفته و چینه سنون
 سازد **سنون** که دندان از حرکت باز دارد قرن ابل سوخته تک
 اندازد و عسل سرشته و سوخته از هر یک یک کوبیده یک جزو کلن نیم
 جزو پوست عسله زرد و ورق کل سرخ از هر یک جزوی کوفته و چینه
 به رخ دندان که چندان آند که محکم کند و بود در دهان خوش کند **سنون**
 که بود در دهان خوش کند و رخ دندان حکم دارد و دندان را قوت دهد
 رخ نیز کوهی کوفته تک عسل سخن کرده سوخته از هر یک ده درم
 زعفران سبز مصطکی سدا خشک از هر یک ده درم کلن کماق
 از هر یک یک درم سوخته سحر سوخته از هر یک ده درم کوفته و چینه
 سنون سازد **سنون** که بود در دهان خوش کند و دندان را جلد دهد
 و رخ آن حکم کند آرد و عسل سرشته کف دریا رخ نه سوخته
 از هر یک هفت درم عسل کبی به قند سبب عطر قرصا از هر یک
 سه درم طبا سیر سفید کل سرخ در مده سوخته از هر یک یک درم تک

اندر آن

اندر آن تخم درم کوفته و چینه سنون سازد **سنون** که بود در دهان
 خوش و رخ دندان سخت کند فصل سفید کوه سرخ خشک و در
 را مک از هر یک درم قند کب سبب به فرغ غنجد و در مصطکی
 مک از هر یک ده درم کوفته و چینه سنون سازد **سنون** که سبب
 دندان ببرد و قبیل ده درم فضل چهار درم حمانه درم سراج
 هندی دو درم ماروی سوخته نه درم کوفته و چینه عموک کاله
سنون که کند مین قطع کند مر قلفط را مک پوست انار و قصبه الی
 سرخ و وی کوفته و چینه به بنیر در مده و سفید سبب اب یکی کوه سر
 کرد و بنیر را بدان تر کند و سفید کبر بدان دارد و بیامیزد و در سنی
 نند **سنون** صبه جوشیده و در فوفن افاق سماق سیدانه طبا سیر
 کلن رورق کل سرخ آرد جو مجموع سادی کوفته و چینه اول
 قدر سر که دو درم چندان کلاب نیم گرم کند و یکت ک پارده بدان
 و رخ بشود بود از آن سنون سازد **سازد** **سازد** **سازد** **سازد**
نقشه با دام سبب ندهد دام سیر سرخ سفید کند و هر یک دام بدو نیم
 کند و خشک کند (بند یک فر) دام نیم رخ کل نقشه در میان آن کند
 و شب و شب به خواب مر اندازد و سر در هم چنان کفیل

بوقلمون

کند و چون در روز یکروز دیگر منفی ملر کند تا چهل روز
سرد رسد در بعد از آن روز غنغ بگیرد و اگر عوض با دام مغز
دانه کند و با سکه در روی رطوبت زیاد بود که در با دام
روغن گل با دام با دام در میان گل صابون و منفی در گرفت بریزد
در روغن بگیرد **روغن گل** بگیرد و ورق گل تازه و در قفسه کند در روغن کجند
بر سه تلخ کند و چهل روز در آفتاب بگذرد بعد از آن استعمال کند
روغن گل سفید هم چنانکه روغن گل سرخ گفته شد **روغن بجز**
و زینق و نسیر و امثال آن هم بدین نوع سازند که گفته شد **روغن**
شاقه بگردان بی نیم یک چهار یک روغن کجند و قدر آب بر سرش
کند و بچوشتند تا آب برود و در روغن خالص بماند **روغن کجند**
کدی خوب بکنج و چهار یک روغن با دام یا کجند بر سه تلخ کند و قدر
آب بچوشت تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن صندل** نیز بخوبی
چهار درم خشک نیم کوفته ده درم اندر آب بچوشتند و صابون کند
دینم روغن کجند بر سر آن کند و بچوشتند تا آب بسوزد و در روغن بماند
روغن قسط بزک سودمند بود در وجع معده و سردی صف
صل و بسترخان قرفل ده درم سنبلی سوج صغیر سانه اریا

قرفل اشنة قسط از هر یک پست درم رسن خشک سلیخه
عیان بنان از هر یک ده درم مرصانج درم محو عرا
نیم کوفته یکشنبه در در آب شیرین خوب شد بعد از آن بگو
شد و صابون کند و باید که آب بچوشتند تا آبش آهسته می بریزد از
اول روز تا آخر روز بعد از آن با لایه و در روغن زیت
یا کجند بر سه تلخ کند و بچوشتند تا آب برود و روغن بماند **روغن**
قسط کجک عصبها را محکم کرد و سودمند بود در وجع معده
که از سردی بود و دعوی بر ویانند چنانکه قسط مرصانج درم
سلیخه شدم و در قمر ما جو چهار مثقال نیم کوفته در آب
کند خوب بکنجند تا روز بعد از آن بچوشتند تا آبش نرم پس
صاف کند و بچوشتند روغن زیت یا کجند بر سر آن کند و بچوشتند تا آب
بسوزاند و روغن بماند **روغن مصطک** سودمند بود در ضعف
معده روغن کجند نیم مصطک خوب و در مثقال در قفسه کند و در
دبلی بر آب پیاز بریزد و باقی نرم میوشتند تا مصطک تجارب
بگذارد و استعمال کند **روغن با بوج** بستند با بونه در آب به جگ کرده
پست درم نیم روغن بون در قفسه کند و با آب بچوشتند و نیز تا چهل

روز بعضی پست درم جدید یافته میکنند و اگر با بونه تازه خنک
 پست درم با جوار فر آب بجوشانند تا باز شیب آید و بدست مالدها
 کند و کبرطل روغن کبچ بر سر آن کند و بجوشاند تا آب سوزد و روغن
 بماند **روغن شبت** روغن کبچ تخم کبچ شبت در سایه خشک کرده است
 درم در شیشه کند با قاشق بیاض و زرد و در **روغن صابون** با
 کند و عرفان در اوج مفاصل را فرغ باشد در روغن صابون نشاند
 کند و روغن کبچ بر آن انداخته و بجوشاند تا آب سوزد و روغن بماند **روغن**
زرد مرغ است از زرد مرغ تخم کبچ شبت با لادن قدر زرد و کوه
 بر در زرد و در قفسه کند کبرطل حکمت اندوده است و قدر مویالیف
 بهر قفسه اندود و برت قفسه اش کند و در شیشه قفسه کاسه بند که
 روغن در آن رود **روغن موراد** آب موراد بر سر رطل روغن کبچ
 یا درم کبرطل بجوشانند تا آب سوزد و روغن بماند و اگر مورد تر شود
 مورد خشک در روغن کبچ نشاند مده صاف کند و کبرطل روغن بر سر
 آن کند و کبچ نشاند تا روغن بماند چون فرود آید مده خردم یاد آن
 اندازان حل سازند **روغن ناصل** و جوز بادام و انان اینها مده
 روغن کبچ با یکدست **روغن زرد مرغ** در همه مده مده کج حبه

بو اسیر و شقاق بنوشند روغن کل بادام از هر یک درم
 عصاره المصیا العنبر کل قیسر کل ارغشش و نج شسته از هر یک
 سه درم افقیون پنج مثقال و چهار صبه موم سفید درم
 سفیداج در درم زعفران یک درم در درم ۴ را بنیت سخی کرده
 با روغن کبچ از درم ۶ و آن کند و با لادن کند و در درم ۶ بر آن بریزد
 و با درم شیب و خندان سخی میکند تا ملک شود **روغن سفیداج**
 گوشت بره بماند و حرارت را نافع بود موم سفیداج از هر یک درم
 روغن کل چهار درم موم بر روغن کبچ از درم سفیداج بدان بریزد و در
 با درم با لادن بنیت در حرارت بریده بود قدر کافوا اضافه کند
 در اگر از حبه سوختن بود و در کند با نوران مردار سنگ خردم
 اضافه کند و در کل حبه سوختن و چغ سبزه سرد شود قدر سفید
 تخم مرغ با لادن ملک شود **روغن کبچ** کبچ کوه کبچ و کبچ
 نو بریزد و در شیشه حرا ختم را سودمند بود مردار سنگ نیم رطل بنیت
 صاف کبرطل در موم صاف ربع رطل رفت روغن درم سنگ
 خردم سنگ موم در رفت بنیت کبچ از درم درم از سنگ بر آن بریزد
 دو درم با لادن تا سفید شود **روغن کل** گوشت بره بماند و در لیس

موم کلان
 زعفران و استخوان و کبچ
 خنک در دست و با لادن
 در درم ۶ از آن کس که
 خاخوش کند از روغن
 موم و سنگ و کبچ
 موم خالص و قاشق
 در درم ۶ شادان و کبچ
 و آن کس شادان و کبچ
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم

در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم
 در درم ۶ سفید موم

شکایت ز زمانه که هر وی آنچه تو خواهی المنوب
 الاضطره العتبه العلیه العلویه الرضویه صلوات الله الموسوم با
 النسبه الاله الخفرت لب هیه وجهه الصفه الصفویه لارال کان
 کیما د ما مولاه ملک الایض للاحد ولا ینزال صا رسل معناه صحیح
 لیسلمه الی الابد ای حقیر استطاعت در هر صفت محمودین
 سعود طیب و خواص و طابع و منافع و غیره که تا قریب است
 معلوم کس نموده در غیر تحریر آورده الروافی صواب است
 علیین اثبات المقلیدین در الفریقین علی ابن موسی رضی الله عن
 الصلوات المکمل و الخیات جله و توجیه شده عالمی نوردید
 او این خواهد بود الروافی صواب است از دفر تصور این حقیر است
 لیکن امیدداری بتوفیق حضرت باری عز اسمع خاست که از آنچه در بیان
 و دای که مودف مشهور است در هر کس بید کور و سطور اتم الکمال
 و اصل و اصل پند اندیش مایه قدیر و تحقیق رها و المومنین حیدر
 پوشیده و پنهان است که این سخن را در سخن خیر مردم بران اطلاع دار است
 آن استغفار یافته اند چنین سمعی شده که معرفه اوقات در آن بلاد که
 سخن حضرت از این و آنند فقط در شهر سید شده بود مردم سحر ۶۱ متوجه شده

استغفار

اعتدال اصول نباتات میموندند و چون این سخن غیبی در او در علم
 و راجحه که موجب تقف اراض منزه ضمه سوداویه و فرج غفند
 و نواجیر و منده اینها از خوردن این سخن شفی کا علی می یافتند
 و غیر اینها مثل اینها این سخن از آن زمین استخراج میموندند و بیک
 مواضع میبردند و شرف باشد اما چون در آن صحرا اکل آن سخن
 بچشمک بود است هر جا که می بردند بچشمک میدادند و بتلاقی
 افکار و قولای تجاری بسیار بدان فرار داده اند که بطریق که حالا
 معولت میخوردند و بعد از آنکه با نبی میخوردند و نیز میگردند
 و در بعضی مقصد میبود و در بعضی فایده نمیداد بلکه حضرت میبردند
 از جمله یکم را که حرم است حجت مکان مروج مغفور میبرد بود
 او را فایده طاری شد و نصف اعضا او حرکت شد بعد از آن
 لبت بسیار پای او را حرکت میدادند و دست او را حرکت مانند
 چون اول شتهار آن سخن بود و در دادن آن با و اندک میشدند
 که مباد امور بدی که به صلاح در آن دیدند که اول در دلی می
 تجربه کنند معورته قریب بود و در آن دیدند مفید افش ده دادند
 کم مرض از اعراض بود که شفای یافت **فصل** در طبیعت پنج چیز

چون از قول قده در باره این قضیه تمام در تحقیق طبیعت
 او مجمل است یعنی او در امراض سوداویه و در طبیعت او سرد است
 و بیوسته بنا بر قاعده کلیه که شای مرض فطریه است چنانچه
 میشود که در طبع و چون ما اثر او در حرارت و دیگر چون فعل از قوی
 و تشدید و تنبیه و او است تعظیم او اجاد و افاضه و در تحقیق و تعلیم
 باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت او معتدل از
 افعال مذکوره هر گاه که معتدل نباشد ظاهر است که بار و ثواب
 بود دلیل آنکه قوی الحاره نیست آنست که در کثرت مقدار و در تکرار
 استعمال او احدان حرارت زیاده نمی باید و اما این که طبیعت او
 همین دلیل حرارت جبار است چنانکه افعال مذکوره مقارن است
 نمی تواند بود لیکن جابری است که در در بیوسته قلیل است و بیوسته
 حباب بسیار است و منکر شود و بر طوبی بیوسته این احتمال
 قویست و مانند حکم بر طوبی بیوسته او مایل است بحدید
 حرارت که وجود کم است و سرد است آب بالکلیه منطبق نمیشود
 اما در اینکه در او طوبی فضاویه سرد است و در او از طوبی
 فضایی هم طوبی سرد است که در مزاج او بسیار و صمغ اجزاء او بسیار

دلیل

و دلیل بر این نیز است که سوراخ سوراخی شود و مانند کفانه
 منقوب است پس شود و نیز از طوبی فضاویه که حرارت او از طوبی
 حرکتی است که اندک است و بر این نیز است که تا شایر او قوی
 میشود **فصل** در نفع او و حرکات نفع او در قوی و تشدید
 تنقیح و تطبیح و سیرت و بر مغانه منقح شود و شاه کرده اند و نیز
 آنکه در غرض کلیه و در یونان که به بعد از خوردن آن بیخ بسختی
 در قوت اول رجوع حرکت میکند بسیار بهتر از اول میشود و در
 باصف و طراوت میشود و در تعقدات که در همه حال سبب داور عظیم
 بطریق که اشک بسیار فراوانی که دارد این بیخ آنها را و در داء
 الثعلب و داء الحیض نیز نافع است اما نفع او بصعوبت بر همه او برابر
 نمیکند و محتمل است که در ریه و بول و در همه خون و در همه کهنه نیز
 نافع است که در سینه و در غدهای که در این بیخ نوشته اند اما بیست
 نرسیده و در بر صفت و موی بسیار مفید است و در سرطان بواسطه
 آنکه مرضی در کمال صعوبت ندارد و نافع است عورت را سرطان رحم
 بود در سن است که تقویا و بواسطه آنکه عقیم بود و فرزند نمی آمد
 و اگر حمل میزد زود اسقاط میکرد و او را بعد از شقیه میسوزانند چینی

دادم مرض بالکلیه رفع شود و فرزندان متعدد آورد و بزرگ کامل
 شدند و چند کس را دیدم که سرطان رحم داشتند و حامله شدند و
 وقت وضع بواسطه عضو موقوف بود و جنین و تمام جمع
 شد بطلق شد و در دنیا بسیار حامله شد صالح است اصل
 می بود از این بیخ را میدادند تا آن یقین فایده عظیم می شد
 آن بیخ خواص این بیخ تمام مردم را معلوم نبود بعد نیار کردند و در
 بواسطه آنکه مواد تحت الجذرا بوقوع نفع کند نفع تمام خواهد داشت
 و آن نفع او بیشتر بر هر برابر سازد و در حصه تبخیر خالی از نفع
 ظاهر نیست و در اورام صلبه سوره در بعضی نفع تمام دارد
 در درمغضه و در او نفع است منافع فوکه اکثر آنها مشه
 التحمیه اما ساق فوکه در سخا نوسه اند مطلق در تبخیر مطلق
 نیز باطل نیست و از برای صواب خطا و حکم بسیار کنیم **نقد آورده**
 اند که این بیخ در مرض استفا مفید است و این گاهی میتواند بود که
 بسبب استفا اورام صلبه سودا بکشد یا طبعی است بهر جهت در از آن
 بسبب آن که الحمله تشر در در نیت که فایده کند یا آنکه در از آن
 رطوبت استفا نیه تقریب و اورام نفع تمام دارد و این در سورا

الفنیه

الفنیه که از اورام مفرور باشد خالی از نفع نیست آن که از نفع عظیم
 یا طبعی یا طبعی عجب که تا نیکند بلکه احتمال فرزند دارد و آن در طبعی فایده
 او معدوم و فرزند معلوم و در دو قسم است بواسطه آنکه مرض از رطوبت
 حادث شد و ترطیب بیخ بسیار نفع معده بندارد و در فرزند
 دارد و جهت آنکه نقد رتوق او را بد که او میکند با صفاق آن تر
 طیب میکند آورده اند که در بلخو لیا نفع است و این جهت است که
 خون را صاف و برف نورانی میکند و کت قشها و کور آن و موجب ظنیم
 روح میشود در سورا و در نیتها سبب نفع این علت است تا بعد بلخو
 لیا از ق م جوون و مانیا و قطرب بهمین حال دارد و آنچه آورده اند
 که چندام را مفید است تنها آنکه تعقیب تر قوی میکند و از آن تعقد است
 که لازم این مرض می نماید مواد کسفی که مکرر کوان است بوقوع اخراج
 میکند و از آن سورا که این مرض است میاید الی صدر بهر جهت نفع تمام
 دارد در این مرض اما نفع او در تقوی سبب کسب اگر موافقت تجربه
 واقع شود نیت که مواد مصلحه مستنجد و ضعیف را بتوان اخراج
 میکند اما فایده او در سورا سیاه است و در سورا مفید است که خون
 صاف رقیق در نیت اوقات بسیار میشود و از آن سورا غرار عضو مریض

میکند و ماده مرض را شیب و نشیب و غواقی در لایم دراز بویوط
انکه تریق کرده است اضرار منبسط و آفا فیده او در قوی لبح
بویوط تخمیل و تریق ماده محدث قوی لبح و بیاید و است
که مراد مردم از لفظ قوی لبح تشنج و استلای عضلات و اعصاب
در باطن و دردی که از ریختن مواد درین اعضا حادث شود
نفع این بیخ درین باحاثت میان ندر و آفا قوی لبح که معارف
الطبات لبح و جمع معانی بویوط عسر خروج و یخرج بالطحین نفع
در از آنکه مخفف و از زمان اوست اگر نه، بلکه معلوم است که حل قوی
لبح صعب است و مشقت بر نیز از نبر از و آفا فیده او در وجع
الورک که از نبر که کهنلو میگوید است که رطوبت غلیظ که منتشر
شده در جرم عضو بویوط لطافت بخار لطیف میشود و در مدت مدید
و بوق و بخار دفع میشود بویوط این صفت و بهمان دلیل نفع او
در عرق و نف ظاهرت و اما در مرض کلی بویوط تخمیل به تخمیر
و تبیین و کوسیع حمام حبه و تصفیه دم از که در آن است و شویاب
مفقطه و حرقه و هم چنین امراض مضاعف و بویوط حبه که صدق است
اینها از مواد غلیظ سودا و بویوط و آیم و در دفع سودا آب

عظیم

عظمت و امانع او در تبیح بویوط تطیف دده و صلاح
دم و از آنکه کیفیت سودا و بویوط از خلط و عصف و امانع او
در وجع المفاصل از آنکه در وجع الورک که فستق ظاهر میشود
یا اینکه ماده مانع در صعوبت و غلظت است از آنکه امانع نفع
او در راز العیال و در لایم بویوط تصفیه دم و رزال سودا و بویوط
مواد است این سبب نفع او در مرض مرگورده **فصل در میان سبب**
و نفع نام معلوم است که این بیخ در امراض کبیره و صعبه نفع و قوت
ماثر بختی دارد که بعد از آنکه در امراض مرگورده از سایر بیخ تانوس
کشد، بنسبت استعلام آن بیخ تمام و صلاح مالا کلام صحت شود و از این
است که گفته که برورش او از آب جویست تجصیح که ادب کرده اند
که از حیوانه طیقات مرادند و خواهد این غلظت منور باشد خواه خط
سبب نفع کلی این دوداد را فراجه از چند جهت و محتمل است که از تمام
وجه باشد و محتمل است که غیر معلوم از وجود زیاد از معلوم باشد
و لا یحیطون یعنی من علمه الا بما ساء و اول است که بخار این دوا
بعد از طبع و نفع کامر و تطیف حرارت طبع آب و تریخ با آن دوا هم
در ظاهر برین دهم در باطن صبه لغو و او در باطن از رطوبت را شیب

و تنفس از آن اثر کف بر ماغ و انف و مجرایان انف هم در هم و
جلیق و قصبه را بر سر و ریه و قلب میرسد و از حدت این بخار که
این از هم رسام بدن میکند بهم جای طین میرسد و چون این
بخار که از هم رسام با ندر درون بوسیله سرعت عوض بپسیری
از موضع بدن میرسد چنین که ظاهر شد هیچ جانب از بدن
که این بخار تا نرسد نرسد و در زمانه از مائرا این دو اخورد
آب گرم است که باقی صدها با طبع مجذب میشود در عروق زنده
از آنکه آب فقط مجذب میشود و بجز غرضش را این دو وظایف
هر است که از خوردن این آب اصل نفس غنی باید و سبب سرعت
این بخار است که بخار است این آب را غایت لطافت
شده حبه آنکه سر اور بسته اند و بخار آن چون راه پرده
ندارد و سبب یک میرسد و سخیل آب میشود و با ندر در یک میرسد
و عاقد او در لطافت بمرتب است رسیدیم چنین آب جلیق
در صدها رسد و از عروق نفوذ میکند و بیکر و سایر اجزای
بدن میرسد خاصه که حرارت طبع هنوز با است و این موجب غرض
نفوذ است و چون خود در حال رفته و لطافت است خون را

در جلد

در جلد که مجاز و مصاحب او نیند لطیف میشوند و در این
ریشه از قد و طبع میشود و معلوم است که هم جلیق با بعضا مدد
غذا میرسد که اگر منقطع شود آن عضو ضعیف و قوت میبرد
هم چنین مواد از امراض با وجود آنکه صلاح بر این ده از قدرتها
رف و شمشیر اعتدال مواد مناسب میکند در هر گاه که مواد در بدن
این حال پیدا کرد و مضر کاران نماید و شود شمشیر در حال این
در حدت و ضعیف شود در هر گاه اینحال بویا فیه با بر او وارد
شود بسیار نیکتر و که از آن اصل اثری نمی ماند و در حالت
است که بدن تنگ کیفیت کیفیت بخار متخلل میشود و نیز کیفیت
می ماند در بدن بوسیله توان سرور و در عدم انفال باب غیر
آن و عدم تبدیل شایب سگ بر آن اکثر اوقات منفتح است
و توفیق بخار زنده تفخ است و نیز موجب حصول کیفیت در او
با عاقد و تحت جلد خود البته میرسد و از آنجا شایب و فنیاید
باقی بدن میرسد و در عروق بدن بوسیله آنکه حرارت در او
تأثیر بسیار کرده و جلد طهارت مصاحب است تحلیلی تمام
است در این همه چنین و کثری از آنجمله در منافذ حباب است

این امور ششم است که تخم قوی صاف شود و خالص
و مادون او آنچه دور است از سیم بویله آنکه اثر ما را
با ویرسد آن نیز تخم قوی را بر وجه رابع است که ترک
مصعب میشود و از تک اعضا صعب میشود و نفوذ در او
متغیر میشود و قوام رطوبات را نیز غلیظ میکند و منجمد
و این غلیظت در مواد که تک اعضا می باشند تا صعب
نمودن از حالت صلب و هوای بارود متفرق شود
و در فاسد قریب آنچه باقی ماند کور شد است که خیم او در آب
مغرب نشد و طبع او مجزئ در عروق دقیقه نفوذ میکند
بجواسم که محل صلابت و غلظت است بر سر خواه بویله طول
استیال که او در ریه جا می رسد و خواه بویله آنکه طبیعت با آن
خالص با کجریس مورناغ موضع لایقه میکند شیا فشیانند
مواد صلبه بیجا می رود و حرارت لطیفه ذاتیه و کتبیله از حرارت
طبع داخلی لطیف میکند اگر تسخیر میکند از حرارت بخار دفع
میکند و اگر بطریق تسبیل میکند با مانیه طبع بطریق عرق
دترشح یا از مجرای لول منفع میشود و می تواند که بر سر

طریق

طریق دفع کند و بر سوسن ترکی طعم غلیظ در ریه و استیال
اغذیه صالحه الکبوس پس از اینج ماوه مدوان منقطع با کم
میشود طبیعت بران استیال میشود و در یک بند و بر سابع
تغییل غذا خواه اختیار خواه مضطر را اجته آنکه بی طعم
موجب عدم توجه تمام طبیعت بران و تغییل غذا موجب تغییل
غذا می شود و تغییل مواد موجب استیال طبع بر دفع
و جهت نام طول زمانت جهت آنکه مؤثر ضعیف تر باشد در سینه
طویل مؤثر و قوی میشود و قریب با تخم قوی را شاد و حاره مذکور
که است و در سابع است که بویله عدم تغییل از هوای بارود
سخونی در ریه و اح قلیبه و از آنجا در تمام اعضا و ارواح
صاحب شود و در عاشر است که طبیعت در این اوقات که غذا
مشتمل اکثرین بر ریه او را و با صلاحه ماوه مرضی صرف می
کند در مصالح خود و در حد عشره با آنکه بعضی از مقدمات او
از مطا در سابق معلوم شد است که اگر شخص چند روز متعاقب
غذاه از غذاها و اگر چه صلب قوی باشد در آب گرم فقط بگذارد
سیار زمانه بگذرد که غذا بگذارد پس اگر در مدت چهل روز

این آب حار محلی نزدیک است و لکن از باطن موضع
 الم میرسد و آن آب سرد و با قاصی اعضا میرسد و ما چون
 به هم میآید و در بیل آنکه بول آنکه در باطن مستخرج می آید
 در هر کجا که هر روز با موضع رسد تخمیل قوی خواهد کرد و یوما
 قیوما قوی می شود که اثر او کیفیت از او تا زایل شده اثر
 دو روز دیگر میرسد و محلی نیز یوما قیوما کم می شود و هر کجا فعل
 قوی شود و منفعل ضعیف فعل با مکن و جره و قوی یا بدو آن در
 قوی و نوا صبر بواسطه رذات ماده غذای آن عصب و قوه حاصل
 می شود و هر کجا که آن رذات بر طرف شود احدی طماح که کار
 کیفیت رذات آن باشد مانند تخمیل زرد بواسطه قوت محله
 ناشیه شود و طول ملاقات او در این طرف طماح شود بلکه مجموع
 این امور و مثال آنها واقع شود بر طرف شدن آنها بسیار موجب
 نباشد اما در سایر امراض مذکوره سبب علت آنها اکثر مذکور
 می شود **نقص** در شرایط خوردن است اما شرط منقسم است بر
 قسم یک آنکه بنفصل این دو در آنکه متعلق است به تمام اوزان
 در آن چند شرط است اول آنکه سرخ نباشد و سفید او با آنکه

غالب

غالب است و در عین بر عیب است و دلالت بر غلبه فی حد و قوت نفع و حرارت
 میکند و اینچنین سرخ طبع او نیز بر خشت دوم آنکه سنگین باشد
 حتی آنکه سنگ او کهنه و پوسیده و کم قول است بنا بر آنکه سنگ
 بواسطه غلبه اجزای مواسیه محفل از جهت و تخمیل موجب است
 هوای خارج در باطن و تخمیل قوی از سیم نکه کم کرده است و سطح
 ظاهر مستوی باشد و آنچه بر خند فی این سرخ است در زمین
 کم رطوبت نمایافته است و پس بر او غالب شده و معلوم است
 که اینچنان در اخذ غذای خود نتوانست کردن ناقص و کم
 قوت ماند با آنست که هنوز در شکل نیافته بیرون آورده اند
 و رطوبت غیر محارجه او مفارقت بخورده و جوشیده مانده
 و ضعف و نقصان این نظایر است چهارم آنکه متوسط است در
 کویک و نیز که در این چنین نباشد افراط در نیز که چند آن مذکور
 نباشد و اجماعی که جمیع صفات حمیده بیشتر و اما همزد و با وجود
 آنکه در اکثر حالات انقل می باشد بواسطه نقصان کمال یافته
 پنجم آنکه بر او طعم غالب نباشد زیرا که طعم غالب فصل در جسم
 دیگر و طعم در او نفوذ کرده و احداث طعم کرده چون در اصل

خلا از طعوت بعد از این باطل هر چه چنان باشد مغیر بر او
 استوار باشد و خواهد بود و این نکته مغیر طعم است بدل مزاج
 است که از یک با دو نباشد همین دلیل مقیم رنگ ظاهر او
 محلی باطن نباشد بلکه رنگی است که در تمام او است
 که رنگ از مزاج استفاده می شود چه رنگ آن قسم سنگین بود
 و آنک سبکتر باشد دلیل این در همان مقاله مذکور است زیرا که
 مستوی الاضراس باشد در صفات مذکوره و آن لون و حالات و
 این است و هم آنکه در آردن او را از مغیرات و مفسدات
 کفها دارند مثل آب دریا و نم باران و گرمی آفتاب و مجا
 ورت چینه ها که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و
 چند پسته و مغز و امثال اینها و این طبع عام آنکه در او
 بار یا زده هم آنکه در استیج و با کوفت است که قوت او زود
 تجلی می رود و از خوب به اراست می شود و هم چنان سبکها که
 در جمیع وجوه عقاب آورده اند اینی مخطوط دارند قسم دوم
 از شروط است که متعلق به حال است و در آن نیز چند شرط است
 اول آنکه هیچ چنانچه مذکور شد بعضی سبک است و بعضی سنگین

دو در آن

و در آن مذکور شد و هم آنکه او را با یکبار در باره که است
 کاغذ و اندک از آن کند و تر صحنه غنی باید بود که در زین
 اول مانند چوب سید طبع استقصا تمام قوت او مخوف است و آن
 قدر قوت که در مرتبه ثانیه که مطبوخ شود میان او و حور سید
 که در مرتبه اول است بلکه فرق باشد که در چوب سید که در مرتبه
 است و در مثل آن است و گاه هر که میگویند او را بقدر
 و خود و با قه خرد می کند و این برینست ما دام که آرد زین باشد
 آرد شود و اگر شود آنرا بدل کند بوزن آن چینی که بطریق مذکور
 باشد اما آنچه مانند آورده شده باشد در او چند حضرت است یکی
 آنکه در او قوت غریب برای طبعی ثانیه و دیگر بعضی از اجزای آب
 مشهور و بعضی می شود و در آن نیز چند حضرت است یکی آنکه کم
 می شود برای طبعی ثانیه دوم آنکه قوت آن در طبع اول زاده
 از قدر مطلوب می شود و هم چنانکه قویا خوب است از اراط نیز
 حضرت است سیم آنکه ابر غلیظی کند و در مقام قدوم ملک و حق
 دقیقه نفوذ در وجه مطلوب نمی کند چهارم آنکه او در بعضی
 می ماند و احتمال شده دارد و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از

بانه اجزایست مائده الفعالت او از حرارت طبع و غیر آن است
نخواهد بود شرط سیم وزن معین است بستور مذکور که بخوبی
بصحت رسیده که در آن اینم غیر خوشتر و با فوق اینم قدرت
چهارم طبع آب که اگر سفوف سازند همچون کند یا غیر آن
یا آنکه بستور که بعد از این می آید ترتیب یافته شرح خاصیت
مطلوبه از او بفعل غمزه و تعیین آب در میان مائده است لولا
سطح است که با هر قوت است و منافات با هم قوت ندارد
و مائده هر طبیعت پنجم تعیین وزن آب که آنکه زیاده پنجم
موجب بطلان قوت او میشود و کمتر از آن موجب غلظت قوام
و قوت تاثیر از زیاده از حد مطلوب بخوبی در زیر امور است که عدل
و حکم صدق است ششم پودینه سرد و در وقت جو شیده تا آنجند
که حاصل قوت او است پودینه سرد و در وقت اول لازم
نیاید بفتح بچوش نند تا حد معین و آن کمتر از ثلث است که استفا
استخراج قوت او چنانکه باید و مطلوب است بشود ششم آنکه کجا
و در وقت سرد یک بر دشتن و دیگر در زیری نبردن می آید
که در در مملو می آید بر اینهم آنکه بخار که بعقب پیرون می آید

صالح شود

صالح شود و هم بر این مصلحتی حرف شود و مصلحت است که
بخاری که بسیار از قوت دو با اوست بوی در پیرون بدن
تفتیح موم در طوبی که بوی مطهر است کار و زبان و سیلان
سپدا کرده از موم پیرون آید و هم چنین بدماغ از موم نفس است
در شدن سرد روی اثر کما میکند در طوبی غلظت که در موم آ
میگردانند دور و در سینه و شش به نفس اثر عظیم میکند حاصل که آن
کار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند اما تاثیر او در اعلا بدن
زیاده است از آنکه در بدن جسم لکنه با طبع صعود بخاری
نباست و در تنفس بر بالای بدن تاثیر میشود و هم آنکه
از آن آب بود از آن که بخار او پیرون آید و در حرارت هنوز قوت
نشد با کپال و نیم بیات بود از لغت این آب بخار است
با فضل و با قوه آنکه بخاری در جوف اعلا آنکه کرده به این جوف
اسفل اصغاف مضاعفان بکند و در عروق مائده رقیق تر
نقوذ کرده تفتیح آنها میکند و در جوف هم چنین و از آنجا از
ممر اجوف باعضای سردند آنچه مذکور شده از نفع و قوت این فعل
می آید یا زود هم آنکه بقیه آن آب را در نصف کند نصف صبح

تا پیش و بعضی پیش آن است هر چه یکی آن است من
دوازدهم از سبب قدر در دیک طعم بلکه در تها بلکه در
اسبق آب طهارت کند از هم خبر در بدن اثر از سبب آب
حادث شود سیزدهم بلکه اسفال طعم و با کولات او در تک
باشد که در تک نصب اعضا و تخفیف طوبانت و این معنی
خانه افعال نیز رخ است چنانچه مذکور شد شرط چهاردهم است
که از خوردن شیرینها و شیرینها و نبات و هم طعمها غیر از
چیز چند که مجرب است احتراز کند و سبب آن معلوم است و حسب
بفصل ندارد شرط پانزدهم احتراز از ماست است مطلق
و سبب نیز معلوم است نزد هم از اعراض نفع مثل هم در غم
و غضب محترمانه باشد ملام حکم معتقد است اینها مثل غضب در
بعضی احوال آن نیز مفرد محقق دستور است مفید هم از حرکات
عنیف مجمل است اینها که حافظ صحت آنهاست باید در خوردن
این در راه و پیش از اذیت هم که خشک کردن نخ چوب است
است و آن چنانست که در سبب خشک کند و رطوبت او را با کلیه
شک کند از نقص محفوظ است و از مستان با هوای نمناک باشد

با سبب

با سبب با حرارت اش ملایم خشک کند و در کسب کاغذی کند
و بر آن بنویسند که پنج روز فندک با روز چهارم یکم پنج روز اول
چون تند بود سوراخ در روز چهارم پنج روز پنجم نوزدهم این پنج
دو بار چون نیندایدت نکور خشک از نوزدهم است آن است که
مفرد باشد هم با هم یکی می توان کرد اما در خشک کردن با نوزدهم
باید کردن بیستم است که از این پنج حلوای نینداید و چهل رفت کرد و بر
الرجع کند یا خشک کرد و بهر حرارت افشاند و بیست یکم که در وقت
خوردن عرق کردن تغییر حاصل کند و بیست نوزدهم جهت آنکه در مجاری
که در بدن بدن تاثیر کرده قوه از او در جامه و بدن میماند که از
دوام سلاقت تا اثر عظیم حاصل شود و اگر نینداید شود آن اثر
باطل شود و در رطوبات بدن به واسطه طول تاثیر قوت در حرارت
غزیر تا تاثیر است که کمتر تا تاثیر قوت در وقت داران است که تا چند
بافه کرده اند که در وقت خوردن آب بنویسند بیست دوم که در سبب از
هوای سرد که در راه خاصه در زمانه که تمام بدن بود عرق منقطع
شده باشد که در این هنگام برودت هوا در افاق خردن نفوذ کند
و آن تخمیل و تنبی که مطلوب است که بفعل آب بفعل نوزدهم و دیگر

مفرق و کلتیه زوری مانند و اضمح منج که تغییر بدن در حرارت
 و برودت بسبب و موجب در هر ترکیب بدن می شود و مختل و کف
 نف متعاقبش تریخ خلل عظیم میرسد قیاس از کم کردن
 میند و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آنکه این مکرر
 کند باندک سوس منسحق شود و وجود صلاحت قوی که در آب
 پس واجب است که بعد از تفریق توقف تمام بکند تا بدن حالت
 اصاععود کند بعد از آن اگر سرد و اندک کند رده است سراط
 است و سیم است که بگذارد که آب بخ که در اثر ریه است
 بر امت سخت سرد شود که موجب حرارت قوی بخ و جوی
 قوی در اندرون میشود سراط است در هر ممت که از امور
 که محدث مرض باشد خاصه مرض که ضایع می خضیه ما که بحسب
 حرارت معالجه اورا مقدم باید و است و استحقاق خبر چند
 کرد که موافق می پس و ضد غرض مطلوب باشد و تدبیر اصل
 باطن شود اینچنین حال بسیار واقع شود بیفایده ماند پس
 که احتیاط بلع در رفع اینچنین غایبها کند فصل در
 تفاوت ارضه در خوردن ایند و احتی می اند که مزاج هر دو

دولت

و موت بر او غالب است خاصه که در آخر شب
 و اول کسولیت باشد امتناع او از بخ و در انجم و بلع است
 و طفل بواسطه غلبه رطوبت اصلیه در نخ بواسطه رطوبت
 فضلیه از نخ نکتة شتغی شوند مکرر مزاج این بواسطه مرض
 بغیر از نکتة باشد که این منکام محتمل که نفع بسیار است
 بر سه خاصه است که ارضه صبی و اول شب سرد و بواسطه
 اراضه سودا و تیره قریب برق شیخه حاصل کرد و کلا این
 میتواند بود که بسیار شتغی میشوند و اما نخ بواسطه رطوبت
 فضلیه این بواسطه عارض بر طرف میشود و در شیخه
 این بر طرف شود و اصلاح آمدن این بواسطه اطفال
 قوی بسیار در است و چند کسر ایدم از میزان که بواسطه خورد
 ایند و اول نوبت صبی بول این بواسطه انکه رطوبت که منجذب
 در عروق این بواسطه ضعف قوت تمام بوق مندرغ میشد
 و بجانب کرده و مانند من ایدم چون در هر طول مسافت با
 خلط اعظ منجسط میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت
 این از دفعه هر نیمه صبی بول میشد و بعد از آن

۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰

خطرهای شدید باشد و آن تقطیر البول بواسطه
 ضعف ماسکه می باشد و بهیچ وجه منفع نمیشد و بعد از
 اینج بسبب می باشد که از هم میگذشتند و این را از ضرر
 های که به اختیار اتفاق افتد و در بدن با دشمنان بود و آنچه
 که در میان آنهاست آن بود که آن داخل کجا و در جسم البول
 دشت می بیند از آن که اگر بیجان نشاند و غیره و در اعضایی
 ماند و موجب سستی باشد و اما از ضرر باره در طبع که مغموم
 در او غالب شد و نیند و از او فرساید است چه اگر
 حرارت ضعیف او در آن مزاج تا شری ندارد و در طوبت او
 و اما در مزاج صفی نفعی ندارد و در صلاح است که
 مزاج میکند و حرارت او را مشغول نمیشد بلکه سوزت
 وحدت او را می کنند و در او اعتدال و قوه احوال
 میکند و آن در دو مزاج نیز خالی از ضرر نیست اگر گویند
 حفظ صحت بمثل است و چنانچه شمال است غالب در طبع او
 حرارت و در طوبت است پس باید که موی مزاجان صحیح را این
 دو البیا مفید می گویند که این دو بواسطه دو دشت مشابه

طبیعت

طبیعت دم بلکه طبیعت بر اعضا می شود و بلکه احوال کیفیت
 میکند در ای آنچه بدتر است پس در از حرارت در طوبت
 که موجب اعتدال است سردی آورد و در صدمه با تراز آن
 مرتبه می رسد و بدین قیاس باقی اخلاط و سایر اجزای بدن پس
 مشابه کیفیت بدن بلکه غالب تر کیفیت خلط خواهد بود و در
 این طلام حکم بر آن که موقوف و موی مزاج نیست ظاهر شد و اما
 اختیار اوقات فصول در سرب آیند و ایند که بدتر از اوقات
 در نیمه ام و وسط به است و او ابل ظریف و لطیف ضعیف
 که شتمیم آن در ریح الخریف کند و بدتر از اوقات زمستان
 که بر درت هواست کف تمام نماید و در آن ظاهر قیاس عقل
 مقصود است که اسان و از هم و فصول و بلدان و مسقرات
 کدام باشند در استعمال و در این نظر تحقیق چنان ظاهر شود
 که ایشان است و در ایند چنانکه گذشت و فصول و بلدان را بر
 باشند فصل در عقدهات خزولان جمهوری بر باشند
 که قبل از استعمال آن سهال اخلاط فاسد بلکه سهال خلط
 که سبب مرض است بکنند تا آنچه بماند اندک و اینم بخ در صلاح

و دفع لثوی بشد و طبیعت سبب تعیین منضح و سهل
 و علی و در خوردن و مزاج ایشان اما طریقه آن علی
 التمشیل بیادیم که اگر این سخن معقول دارند شفا و صحت معقول
 اند از جمله که گاه که حبه فروج و نوسه که از آن به وقت پیدا
 شده باشد معنی آن که مرکب از پوست علیل نرد و علیل سیاه
 کا در زمان باد ریجیویه آنچه از او کج را میوز منقی منقبه
 عن اصل السوسن تخم کالینی رخ کالینی کلقته افنا تر جبین
 تخم خضار و سدرای که در مطبوخ و خربزه و تر بر در اقیون و
 سفیج اینها را در و تر و خنک نماید و یافق و منضح یا بد
 اینها را اخراج کند و کمتر بماند تا نیم نفع قبیل باقی سهل باشد
 و هم دفع اناسان تر و داخل علیلین در اول مرتبه فایده لغز
 بیشتر ظهور رسد زیرا که عده اند و تصفیه دم و تقویه اعصاب
 غذا را که بواسطه او و منضوب است شده و بواسطه بسبب
 مواد فاسد در جفا ضعف یافته ملاخ کند و دیگر مقاصد که
 نسیان آنهاست مندرم تطویل کلام میخ و اینها تا در چهارم معقول
 دارند و در پنجم مضاف باینها سانس که مختلف تا مختلف معقول

کنند

کند و چون دفع اکثر مضاف و سانس است و اولی است
 بر سهل عمر و در و نندیده اند که استعمال سانس در کل کرده باشند
 و اگر لای چندان پیدا کنند گاه که از روز ششم و هفتم نیز در خنک
 کنند و صلاح جلا گاه از نیم مثقال تا دو مثقال از یونجه چینه
 در حباب که بر نند نفع کجا دهد و در ششم تا هفتم سانس
 الاحتیاج خفیف مثل بر غیر از او در منضوب بر بند و اگر حبه
 باشد ستراحت کنند و سحر در از فرجی از ایاره فقیر و غایب
 در یونجه و تر بر سفید از هر یک سیم در نیم حنظل سیدانک محمود
 دانه و انگ نیم و شط معقول سحر دم و مصطی و عقل و کثیر
 از هر یک در خود بر بند و دو مثقال سانس بقیه وقت سحر
 بر بند بعضی از اطباء سانس حبه معالی است بقرا تیه در جمع میان
 صبر و غار لغز استنج میان بدین بر این امر احتیاط کند و غایب
 دخل کند بواسطه آنکه در ایاره فیه و صبر است و بعضی آن حجر
 از سوزن آن در حل کنند و سانس در تر نند سحر در آن سخن
 حینی باید که سانس از او صد سنی مثقال زرگر و آن سانس
 و صد است و مثقال عطر تر نیز و بر سانس است که در مثقال از آن

چنانکه شمع در آینه است و بجز آنکه در آینه از آن بجز آنکه
باقلا و کویله تر خوردند و در کنگر نیم آب بچوشند تا بنصف
آید و در بعضی نسخ آمده که در دو فرغ آب بچوشند تا بحد یک
آید و بعد از آن که چخته شود بیالای دیگر است و در سرد یک بر
دارند تا بخار بر روی و کلوی او بر آید آنکه هم چنانکه در دو
یک است پیش خود بنهند و طی بر سر کنند تا عرق تمام کند بعد
از آن صاف کنند و در دو پیاله از آن خوردند و بعضی گفته اند که یک پیاله
نیم پیاله است و تنه کنگ و در شبانه روز خوردند و خود را هم در آن
آب بنوشند و در وقت زنده کردن میباید که در دو گن مسکین
و در دو گن مسکین بهر مقدار است شغال کم است آنکه تخم
هر روز میخورد و جهت آن گفته که فی الحقیقه از او دانه کنگر شود
و بعد از آن در دو یک غلایین پاک شده کت و آب بوزن مذکور
در او نهد و در یک کبر به سر او بنهند سر بخون و طراغ کنگر بخیزد
بگیرند بعد از آن بر آتش بنهند و بچوشند و می باید که بهر محل
تفتنی نشسته باشد که بخار برود او و در آن چنان سر بنشیند
طایف برند و سرش یک بند و همین چنان که کبریا جویند است

با اول

بار و کبر کجوشند بهم طریق تا هفت روز تمام شود و بر هر روز
از لبنات و حوضات و بقول و کنگ و آب و کنگ آب
و غیره از آنان که بکن برنج و مرغ و کنگ خوردند و سرت قند
ببابت خوردند و در طعم در جگر کنند و گوشت بره یک باب هم
میتوان خوردن در نعت اصلا با سرت نمیناید کردن اخر
روز صیل و دویم بکام رود و در نسخ اصل مذکور است که بهر مرض
که خوردند خدایتی کنند و تفصیل مذکور سابق و اضعی
است و بعضی مردم روزی یک پیاله از آن خوردند و آنکه هر روز
است شغال بچوشند تا چنانکه صد شغال شغال شغال
چون شکر مقدار اگر است بوسط احتیاط است و
کند که سبب شغال است حال هر میباید که در شغل احتیاط
است سترم افراط است فقل در استعمال این پنج بویا طریق
مذکور معلوم میگرد که خوب است و در جوش نیدراختن میکند
و میگویند و در خلصای از روغن میکند و میخوردند و عجیب است
که بعد از دو باره طلح و کفیف میگرد او قوتی مانند آب است
اگر در روغن مخلوق خوردند و اگر خوردند این چنان حسود در آن کنند

اگر خواند و اگر جزکت اول او بود و دلو را بقدر سازند و کم
صلوای پنج کند بقدرت زیرا که غلظت است در کنگ کسرت
و اگر بقدرت عمل تر کینه مانند باجون و شربت کفار دارند
نسبتی ندارد و بسیار مردم که این تر او باید ایند اصغر شود
بیا بشفقت هر چند در و در از نماند اینج درن مذکور کوفه
و چشمت سفوف میکنند و شنیدم و ندیدم که یکبار از ان ارتفاع
صلوای پنج کند اما در کوفه و کجست مصلحت هر مرض با بعض
اگر در این ترکیب عمل کند یا بقدرت موقوم و عمل موقوم سازند
هر روز قدری جز در هر روز موقوم و در آنه اگر تمام مسافه در
بند بعضی از آن کمالی حاصل شود من الرقصه من الرقصه
این کتاب از مال خالص مرزا حسین حکیم در نواک ابرو موم
حکیم سلطان بک و کان ذلک ابرو بک
۱۹

نام و در این کتاب
ماورای النهر
ان ابرو بک
باعتقاد احد
کارخانه
کتابخانه
کتابخانه

از ما
باعتقاد احد
کارخانه
کتابخانه
کتابخانه

صاحب بر او طلاق کند و بگذار و تا خشک شود و در هر حال کنگ کند
و اگر کشته شد البته بقیه دانه بجز آن از مودت بواسطه تقوی
بیت با لب بسیار خوب است کجما بخیره و بقیه کجما بلیون استفا
بهمین تصویر است و مقفول ان العصابه فی هر یک مقفول
زجیل برز الغیب بر الرطب کجما تر کجما تر و تیز کجما کجما
کند نا حوالی آن جز او باید از چیزی در فضل بوزید ان بیار
عقل شوی هر یک مقفول اجزا را بوفه و بجهت با ما و ان
فایده کجما موده روزی سه مقفول بخورند
مکالمه افلاطون در باب معالجات در علاج اشک نود کهنه
و علاج هر دو کجما اجزای نوزاد بید نظری عمل نمایند سبق
بجفتل شرف سه مقفول زرده جوب چهارده مقفول پوست
لاک پشت چهارده مقفول حنا نقدر که خیره شود بقدر ناری زیتون
داخل خنایند انک آب داخل کرده مرتبه مرتبه بهم زنند تا بقی
کشته شود و در هر صورت را اصلاح کرده داخل کند انک آب بریزند
درست بهم بماند و هر دو حصه نمایند و هر یک حصه را در میان کنگند
غذای غلظت کجما و گذارند و بقیه کجما پوست لاک پشت اضافه نمایند

صاحب بر او طلاق کند و بگذار و تا خشک شود و در هر حال کنگ کند
و اگر کشته شد البته بقیه دانه بجز آن از مودت بواسطه تقوی
بیت با لب بسیار خوب است کجما بخیره و بقیه کجما بلیون استفا
بهمین تصویر است و مقفول ان العصابه فی هر یک مقفول
زجیل برز الغیب بر الرطب کجما تر کجما تر و تیز کجما کجما
کند نا حوالی آن جز او باید از چیزی در فضل بوزید ان بیار
عقل شوی هر یک مقفول اجزا را بوفه و بجهت با ما و ان
فایده کجما موده روزی سه مقفول بخورند
مکالمه افلاطون در باب معالجات در علاج اشک نود کهنه
و علاج هر دو کجما اجزای نوزاد بید نظری عمل نمایند سبق
بجفتل شرف سه مقفول زرده جوب چهارده مقفول پوست
لاک پشت چهارده مقفول حنا نقدر که خیره شود بقدر ناری زیتون
داخل خنایند انک آب داخل کرده مرتبه مرتبه بهم زنند تا بقی
کشته شود و در هر صورت را اصلاح کرده داخل کند انک آب بریزند
درست بهم بماند و هر دو حصه نمایند و هر یک حصه را در میان کنگند
غذای غلظت کجما و گذارند و بقیه کجما پوست لاک پشت اضافه نمایند

و کما غده را یک صبح و یکی شام برایش گذارند مریض در بالا کرسی
 نشسته یا میخارخ در آویزان کرده لطیف تا کردن بر خود پدید
 و سر را در سرون لطیف بگذارد تا صفت روز چنان کند و نوبت
 می کند که حرارت آتش سیاهی او نرسد و هر روز در سه مرتبه
 و نیم را با سه مرتبه سیوید بطریق کباب روز یک سلو فرود
 و اگر شش و نیم هم رسد باقی ممتد مگر در نیم خود را بشوید
 که نفع کند و غذا گوشت گاو تر قور که در ده با چلو تناول
 کند و اگر در جراحت شده و برنج نتواند خورد آب گوشت گاو
 ریزه کرده بخورد و هم که شکم مینماید میتواند خورد و بعد از خوردن
 آمدن از درد و سوازی غذای که کفشد کزیر و کتان جمل روز بخورد
 باب دوم در علاج زخم خورده زینق و سنجرف هر یک شش مثقال
 برت را کشت چهارده مثقال ضمیر سنج با اول تا بر روز
 عمل نمایند باید که گرس را سوراخ کرده و عصبون مجروح را در آن
 آن سوراخ بگذرانند که در دوام از حرارت آنانی که نرسد
 که زخم را حرارت آتش برساند از زخم مذکور در سینی بگذرد
 سوراخ نیز برینیه بگذرانند و نفس خود را از راه حق سرون
 کند بسیار

در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون

کند بسیار

کند و سینی را سوراخ کرسی باید گذارند که در دو بوسه رسد
 غذا بدستور باب اول آفتاب روز بر مریض می بندد و خاکستر
 اجزاء را هر چهار روز یک مرتبه بر خیم می کشند باب سیم در علاج
 سوزنک اجزاء را بطریق که در باب اول گفته شد عمل آورند
 در سر بگذرانند و آخر نفس در بالای کرسی نشینند و با میهای خود
 را در درون آتش ببلند و در دو بوسه بچل خود برود و نوشی کند که
 دو دانه کربلا تر شود که مقرب است و هم که در زخم با پنجشنبه
 رسد در امراض مذکور آنچه از پیش گذارند هر روز سه چهار فنجان
 قهوه بخورد باب چهارم در علاج زخم سوراخ جاکه جراحت
 داشته باشد و در سیاید و او غذا او برینیر و خوشش دهن بپزند
 باب اول با بختیم در باب زخم تخمیه و تفنگ و تسنج و غیره
 روغن تسیر بخت جزوی موم کافوری جزوی عسلک العظم جزوی
 طریق عمل آوردن است که تسیر بخت را در درون آتش بگذرانند
 که گرم شود چندانکه رنگ بگرداند بعد از آن موم در میان او
 اندازند که کوه خسته شود و نزدیک فرود آوردن عسلک العظم را
 بریزد و نیز آورده بر هم زند تا خشک شود در ظرفی گذارند

در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون
 در سوراخ کوفته از نوبت بیرون

کنند دارد هر چو که مرتبه اول هر ام که از نده تا در روز صوم بر نهد
و بعد از آن هر روز یک مرتبه هر چه بگذارد تا التیام یابد یا به
در خشک و در آنجا خشک است و در وقت که مندر خردی
صلایه کرده هر روز بر خم پیاپی شده که خشک افتد یا بنقسم
در بند شدن بول شخص که بول در بند آمده باشد نصف خرد را
صلایه کرده با کلاب یا نیزند و خورد و در حال که در شود زیاد از
نصف نخورد که مقربت با استیم در او نرم مثل خند زرد
غیره کفایت و فلفل کوفته و یکقاشق زرده چوبه صلابه کرده
بیان پیاپی که اسفند خور با که از کوفت کوفتند چینه باشد بر نهد
در بعضی بر نهد و اگر نخورد و چوبه چوبه که بسیار فایده است که با قشر
خواهند که چینه مقربت بسیار در آتش می برند چند بار در
آب میزنند تا نرم کرد و اینها مشک الگینه را در آتش نهند و
مک بر در نهد که بوی خاص آید نیک است و الاضیاء کرده
باشند و مقربت مشک کجا فور دفع توان کرد و اینها غیر
چون مشک کند غیر ظاهر خیر و غنی تمام که خسته شود و بر روی
الگینه برود و اینچنین است و در و چون نقل خردی نما عود

با نوازش

فایده بسیار دارد در این بیماری که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است که در این بیماری که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است که در این بیماری که در این کتاب مذکور است

با انواع است و هر عودی که بر سر آب آید بدین امتحان کافور
با الگینه بر آتش نهد اگر تمام گذشته شود خاص شود شب و الا
خیانت دارد و بر طعم بوی او اعتقاد نیست فایده ثابت
قه میگوید این علاج است از نوده که مکررات تجربه کرده اند
از برارک و در طخت زمان چنانچه فعل فر کنند که اگر مقربت
باشد که سینه باشد که در نود اجزای آن است هر یک بود
کوی هر یک سهل است درم سدا خشک درم نوین دانند نیز
دل کرده است درم همه الگینه و باز هر که کادرس کنند و فر
رشد کرده بخورد بر کینه فایده اگر در خردی کوچک بود
سومر بوی در جمل کند و خون بسیار رود و منقطع
نشود که با بر آتش نیز دود کند زرد را در دست خون بند
سود و دای که چون بر زرد که لد قوی و سطر کرد و یکبار در شیطج
هندی و فر فیون و فلفل سیاه هر یک یک گرم خورد سوده
در رنج با سیمان کوشا نند طلا کند اگر قصبه فیله خشک
کند باید خورد کند با خیر خورد و بطور جاهل روز بعد
از آن آن بطرا بکشد تمام خورد و تنها در یک مرتبه قصبه

با انواع است و هر عودی که بر سر آب آید بدین امتحان کافور
با الگینه بر آتش نهد اگر تمام گذشته شود خاص شود شب و الا
خیانت دارد و بر طعم بوی او اعتقاد نیست فایده ثابت
قه میگوید این علاج است از نوده که مکررات تجربه کرده اند
از برارک و در طخت زمان چنانچه فعل فر کنند که اگر مقربت
باشد که سینه باشد که در نود اجزای آن است هر یک بود
کوی هر یک سهل است درم سدا خشک درم نوین دانند نیز
دل کرده است درم همه الگینه و باز هر که کادرس کنند و فر
رشد کرده بخورد بر کینه فایده اگر در خردی کوچک بود
سومر بوی در جمل کند و خون بسیار رود و منقطع
نشود که با بر آتش نیز دود کند زرد را در دست خون بند
سود و دای که چون بر زرد که لد قوی و سطر کرد و یکبار در شیطج
هندی و فر فیون و فلفل سیاه هر یک یک گرم خورد سوده
در رنج با سیمان کوشا نند طلا کند اگر قصبه فیله خشک
کند باید خورد کند با خیر خورد و بطور جاهل روز بعد
از آن آن بطرا بکشد تمام خورد و تنها در یک مرتبه قصبه

مرئال قصبه قيل کرد در جگر خود بخوبی کت آید و قصبه جزین
خاک کند و بدان نوع که گفته شد عمل آرد همان عمل فعل کند
چته اساک سرخ شیب لب ریخو است بزر النج کیلا ریزه
هر یک در سفال بلوط تخم کا موسد هر یک سفال چند ستره
ماز دسک هر یک یک سفال خرفه چهارده سفال هیلد کا عیله
اند مقشر هر یک هفت سفال کوفته زچنه سفوف مانند ارضوا
چند، عمل ترکیب ختمه رزنی بمشغال خوردن یک سنج کرمانه
ما رسیده است یک را اول با عمل باد و سب ترکیب می نمودند
بعد از آن داخل اجزا کل نمودند ترکیب با بر نمودند که مجرب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
اما بعد حين كوي يربند فقير ضعيف كميه خف المستغنى لب الفنايع
المجيب يوسف الطيب سر الله العيوس وغفر لذنوبه كرتون جهر
بغني لانيه بر منظوم در باب براض و علاج ان صورت التمام
انظام، وقت امید کفرت، بری است که بقر اصف و عیان رضا معزز
و منور کرد و باب در علاج امراض مطلق صداع خواه سبب جملی از

اخراط

Vertical handwritten text on the right margin, likely a commentary or additional notes.

اخراط بود و خواه چیزی دیگر است امید به زور و سهولت بخ فضا
ترک حرکت کعب و طلب رحمت را خطی نغشته و سهولت کدم مجموع کج
و در این نه با صفت با شوی به نغشته و خطی از هر یک مستی و سهولت
کدم است همه را در پنج کا س آب جوش نند تا سه نیمه باز آید و نیم گرم
کرده با شوی به مانند صداع و موی یعنی در رو که از ختم به عدل
منش بر چشم در روی بود نیم ای در رو نو کشته از ختم سدا کر
تواند از ک سر و تن یک شربت زکلاک و قند و سب لبمو شربت
کن کماش بعد شش سار غدا صفت شربت مذکور، قد سفید ده
سفال در وقت قاشق آب حل کرده و صاف کرد نیمه قاشق کلاب
و یکها شوق آب لیمو اضافت کند و بنا شامیل کند صداع صفر
علائقش نمجی دهان و زرد چشم و روست یخ در دست تو
ال بود ارضا صفا صندل میکن با آب کسینه طلا صفت طلا مذکور
صندل سفید نیم سفال در نیم پیاب آب کسینه تر حل کرده مبنه کن
کمند زمان زمان طلا کند صفت شراب فارخ قد سفید
است و سفال صاف کرده بغیر کف گرفته و نزدیک بقوام آرد
ده بچون نند تا نیک غلیظ شود و دیگر افزو گیرند و سبب سفال

Vertical handwritten text on the left margin, likely a commentary or additional notes.

آب ناریج اصفه می بندد و در صبح یک شوق در وقت قشق آب
هل کرد بنیست میل نمایند اشارت بمسملاتی که در مرضهای
صفویه باید داد بعد از نفع صفرا و ظهور آن از صفای قارون
و غیره صفت منضح و بزنده صفرا سفید و کل سحر و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال آوی بخار خمد و سیستان
بیت عدد و هم برادر یکپا آب جوش نند تا بنیم اید صاف کند
و بقند سفید شیرین کرده بیست نیم گرم غذا آب خود نیم کوفته
دماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت تعلقی و گستره تر با اسفنج
قشق آب نمزندی اما روز در روز در جودن بقا تو خورد پیشی
هماری هر که شد صفرا پیدا باید که خورد زهر دفع صفرا یا سفید
یا نفوق مسهل یا آب ناریج حلت اعلا صفت حریفه
سفید دو درم و یک درم بت سوس علیه روز درم محمود مشوی
و اینون و سقونی از هر یک یک کنگه هم را کوفته و چینه با چمبر کند
و صفا سفید فرور بر صفت نفوق مسهل سالی که تخم سفید علیه
از دو مثقال سیستان عدد و هم را لیکر زرد لیکر در آب انقدر
که بر اسدی آن کرد و گذارسته سحر صافی کرد نیم گرم رغبت نمایند

صفت

باید در صبح یک شوق در وقت قشق آب
هل کرد بنیست میل نمایند اشارت بمسملاتی که در مرضهای
صفویه باید داد بعد از نفع صفرا و ظهور آن از صفای قارون
و غیره صفت منضح و بزنده صفرا سفید و کل سحر و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال آوی بخار خمد و سیستان
بیت عدد و هم برادر یکپا آب جوش نند تا بنیم اید صاف کند
و بقند سفید شیرین کرده بیست نیم گرم غذا آب خود نیم کوفته
دماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت تعلقی و گستره تر با اسفنج
قشق آب نمزندی اما روز در روز در جودن بقا تو خورد پیشی
هماری هر که شد صفرا پیدا باید که خورد زهر دفع صفرا یا سفید
یا نفوق مسهل یا آب ناریج حلت اعلا صفت حریفه
سفید دو درم و یک درم بت سوس علیه روز درم محمود مشوی
و اینون و سقونی از هر یک یک کنگه هم را کوفته و چینه با چمبر کند
و صفا سفید فرور بر صفت نفوق مسهل سالی که تخم سفید علیه
از دو مثقال سیستان عدد و هم را لیکر زرد لیکر در آب انقدر
که بر اسدی آن کرد و گذارسته سحر صافی کرد نیم گرم رغبت نمایند

صفت شربت آب ناریج حلت است مثقال در وقت مثقال
کلاب جل کرده و صندف کرده چهل آب ناریج خوش که بشم
آن فشرده باشند اصفه نمایند و سحر نیم گرم بیست مانند
باب در صراع بلغم علامت شکران و بسیاری حواب است
اعضات بخیل از آن که صراع بلغم سید شد کور و غم قسط و فریون
ساز طلا شربت ز طبع بادیان سازد و شمد طیار کند کبوتر از
به غذا صفت سرد غنق قسط چهار مثقال سلیمه و فلفل
دع قرقص و فریون از هر یک یک مثقال چند بید تر دو مثقال
هم را نیم کوب ساخته در یکپا آب جوش نند تا بنیم اید صاف کند
و شند مثقال روغن زیت یا کنفی اصفه نموده بچون نند تا در تخم
بماند صفت روغن فریون فریون و قسط و بودینه کوهی
از هر یک دو مثقال چند بید تر دع قرقص از هر یک یک مثقال
موزنج نیم مثقال هم را نیم کوب ساخته در یکپا آب جوش
تا بنیم اید صاف کند و هم قسط و مثقال روغن زیت یا کنفی اصفه
نموده بچون نند تا روغن بماند صفت طلیح بادیان بادیان نیم
مث در یکپا رو نیم آب جوش نند تا بنیم اید صاف کند و بودینه مثقال

باید در صبح یک شوق در وقت قشق آب
هل کرد بنیست میل نمایند اشارت بمسملاتی که در مرضهای
صفویه باید داد بعد از نفع صفرا و ظهور آن از صفای قارون
و غیره صفت منضح و بزنده صفرا سفید و کل سحر و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال آوی بخار خمد و سیستان
بیت عدد و هم برادر یکپا آب جوش نند تا بنیم اید صاف کند
و بقند سفید شیرین کرده بیست نیم گرم غذا آب خود نیم کوفته
دماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت تعلقی و گستره تر با اسفنج
قشق آب نمزندی اما روز در روز در جودن بقا تو خورد پیشی
هماری هر که شد صفرا پیدا باید که خورد زهر دفع صفرا یا سفید
یا نفوق مسهل یا آب ناریج حلت اعلا صفت حریفه
سفید دو درم و یک درم بت سوس علیه روز درم محمود مشوی
و اینون و سقونی از هر یک یک کنگه هم را کوفته و چینه با چمبر کند
و صفا سفید فرور بر صفت نفوق مسهل سالی که تخم سفید علیه
از دو مثقال سیستان عدد و هم را لیکر زرد لیکر در آب انقدر
که بر اسدی آن کرد و گذارسته سحر صافی کرد نیم گرم رغبت نمایند

اینه یکدیگر و بی نظما باب در حدیثی که از سردی جوان
علامتش بعبقیر عده برووت هوا سرد سرد و سفید تر است
بسیج کرد و قشیر سرد در هوا زینت که از آن شود عدت
بسیج هر مکی و غیره لادن و سنگ در روغن زیت حل که کش از
طلا تندی طلا و فر کور هر مکی کوفت نیم مثقال غیره لادن
که خسته یک مثقال روغن زیت یک کدم گرم کرده در مثقال هم را
بهم آمیزند و صلا کرده نیم گرم طلا کند باب علامت یک
در صراع بیسج هر کس که صراع رخ کرده او را بر هر قطرات در
بارد او را از بسنی او جویم آید خون البته صراع او که دارد
او را آید تا یکم و خون از بسنی از عدت خنده است بسبب
انکه ذرات کننده است بر نفع ماده و دفع طبیعت انرا باب
در علاج در وقت که در دو نیم عبارت از است پیش از درد
ثقیقه آید بر بعداب لیک زنجیر علاج کذب بر نقاب یا
صغ کوب غوان افیون و زهر طلا خیر یا زنجیر کلاب صفت
طلاء مذکور صغ یک مثقال افیون نیم مثقال زعفران نیم گرم
همرا کوفت در نیم کلاب خیر کنند و بر او کاغذ تنک ساخته بر ثقیفه

ما خلدیم ...
بسیج هر مکی ...
علامت یک ...
در صراع بیسج ...
بارد او را ...
او را آید تا ...
انکه ذرات ...
در علاج در ...
ثقیقه آید ...
صغ کوب غوان ...
طلاء مذکور ...
همرا کوفت ...

طریق ...
بسیج ...
علامت ...
در صراع ...
بارد او را ...
او را آید ...
انکه ذرات ...
در علاج ...
ثقیقه آید ...
صغ کوب ...
طلاء مذکور ...
همرا کوفت ...

جسیند باب در سرسام بغیر اسب یک یا هر دو بر سرده که
بر دروغ ز کس کشیده است علامتش در دعوی دت ایچی و هر
یان خنده در غمی زینت بیسج سرسام کبیر که بود از صاحب
باشد بخیز خون بدو سزار عتاب از سانس جویش عفا کن لحظه
ساز از خندل آب سبک کثیر طباط صفت شربت عتاب
بهرت در یک سیال آب جویش نیند تا بنیم اید صاف کند و بر مثقال
قند سفید صاف کرده آمیزد و جویش تا بقوام آید صفت شربت
لحظه خندل سفید نیم مثقال در صفت مثقال آب سبک ده مثقال
آب کثیر تر در خندل کلاب جل کرده در سینه کند در زمان زمان
دماغ مان دارند باب در علاج سرسام بجز از صفا بود علائش
تدایم و در میان و بد خویشت پیش سرسام جوید صاف شود از
صفایت صفا و غوغوش بر از اجابت باید که جویش نفوق الو
نمذ در آب کل و منفذ در سبب نفوق الو گنیت از آن
بود که الو را در آن که شسته باشند و صاف کرده بنوشند
آب کل منقشه آیت که کل نغش را در و جویش نیند باشند باب
هم در علاج سرسام چیز از صغ بلغم بود علامتش در ایچی و در

طریق ...
بسیج ...
علامت ...
در صراع ...
بارد او را ...
او را آید ...
انکه ذرات ...
در علاج ...
ثقیقه آید ...
صغ کوب ...
طلاء مذکور ...
همرا کوفت ...

طریق ...
بسیج ...
علامت ...
در صراع ...
بارد او را ...
او را آید ...
انکه ذرات ...
در علاج ...
ثقیقه آید ...
صغ کوب ...
طلاء مذکور ...
همرا کوفت ...

باب در غلبه کلبه
چون غلبه کلبه بر سینه است
تعبیرت بیخفتن بیکر و شاید کف زدن
ت بیخوردن و علاج تبها خواهد آمد
باب غلات در سر و سر سینه
مرکز کلبه سینه ذلیل آمده است
چون سینه سینه صورت آب بر کلبه
بول در سر سینه مرکز کلبه
ماده بجز کلبه سینه در سر سینه
غلت کلبه سینه سینه کلبه
عروق نموده به سینه سینه سینه
باب در غلبه کلبه سینه سینه
سر و سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه
عروق سینه سینه سینه سینه
ماده حیوانه کلبه سینه سینه
از کلبه سینه سینه سینه سینه
عسل کلبه سینه سینه سینه

باب در غلبه کلبه
چون غلبه کلبه بر سینه است
تعبیرت بیخفتن بیکر
ت بیخوردن
مرکز کلبه سینه
چون سینه سینه
بول در سر سینه
ماده بجز کلبه
غلت کلبه
عروق نموده
باب در غلبه
سر و سینه
سینه سینه
عروق سینه
ماده حیوانه
از کلبه
عسل کلبه

در سر کلبه سینه سینه

باب در غلبه کلبه
چون غلبه کلبه بر سینه است
تعبیرت بیخفتن بیکر
ت بیخوردن
مرکز کلبه سینه
چون سینه سینه
بول در سر سینه
ماده بجز کلبه
غلت کلبه
عروق نموده
باب در غلبه
سر و سینه
سینه سینه
عروق سینه
ماده حیوانه
از کلبه
عسل کلبه

باب در غلبه کلبه
چون غلبه کلبه بر سینه است
تعبیرت بیخفتن بیکر
ت بیخوردن
مرکز کلبه سینه
چون سینه سینه
بول در سر سینه
ماده بجز کلبه
غلت کلبه
عروق نموده
باب در غلبه
سر و سینه
سینه سینه
عروق سینه
ماده حیوانه
از کلبه
عسل کلبه

در سر کلبه سینه سینه

۱۳ فروردین ۱۵۰۰ / ۱۵ فروردین ۱۵۰۰ / ۱۵ فروردین ۱۵۰۰

در روز منقبضه حد کن از بر علاج در شب قدر بر حال اندر خود
 صفت روغن منقبضه کل منقبضه یا نژده منقبضه روغن بادام
 که صفتش در وجود کشت حد منقبضه در شب کند و در وقت
 نذنه چهل روز با منقبضه خنک نیم مرت در یکبار آب جوشند
 نام نیمه آید صاف کند و نیمه یا با روغن چای آب جوشند
 بنویسید روغن بادام افاده نمودد کجوت نند و چون انصاف
 بود علامت خشکی چشم و بی وزدی قارورت بیشتر
 صفرا هم شود سب که خواب ناید که اسهال شود بسمل استاید
 چون خفته کرد با خشکی اسهال در زبان جوتوط ناید
 فطول شی عسارت از آن بود که شینی در جوش نند باشد
 بر عضو نیند ام در علاج سهر سنجی سیار تو هر وقت که رخا
 بس ناید کرد و در دفع آن شویسید با پنجاه الی بود خنک
 بگذار که خواب جوش ناید با در علاج جنون سنجی در
 در طه دیوانه کنش که فتاد اول بایسمل بود اسهال داد اگر مقعد
 لات باید دادون جگر که بر رخ از دل سازد سد معدلات
 مفوسد مزاج را اصل مود و غیرت و گرم مزاج را نظایر

صله در

۱۳ فروردین ۱۵۰۰ / ۱۵ فروردین ۱۵۰۰ / ۱۵ فروردین ۱۵۰۰

صله در که نوز هم در علاج جنون سنجی چون در بدن تو خط
 سودا افزود و یواکنیت از ان سب روی نمود باید که مرادست
 کنی بر بعضی کردی او دایم در غرض صد از نشد و در باب در غنق که
 مرضیت سودای سبتیه با پنجاه که مردم بودند و سکار را بوط
 کثرت اخلاط جوانان و افراط فکدر عین شماییش عارض
 بود علامتش زردی روی خشکی دهان و خواب در زردی راه و خطا
 بنفشه خاصه در کسر معقوله اسیند یا نام شنوند سنجی هر گس راه
 عشق صادق سید در طوره طریق عشق صادق سنجی نزدیک طبیعت
 از خسترا وصلت علاجی که موافق سنجی و فوسر انیمه حادست
 کرد که در این صورت خواب نند ده حال معکند و جمعیه ازین
 شود که صورت صورت را در میان نیند باب در سرد لغیر در نارنگی
 چشم بوقت بر جوشنی جنم از بخار مغز بود علامتس سخته اعضا
 دکا طه در فراموشیت سنجی اورا که در خون او بی را نگیرد نارنگی
 بود چشم هر چه با خیزد باید که خورد کباب بقدر خشک از سبزه
 پیاز مثل آن بر نیز در دوام بیخه کوشس سرجون از بخار بنوع بود
 علامتس از آن سرد طوط سینه زردی بنفش سنجی از دست

انزاس الم...

Handwritten marginal notes in Persian script, including dates and medical advice, written vertically along the left edge of the page.

بجز چون مجرد سرد و اطریقی خوردن میسر نباشد از شکر
بیش شکر بپوشد و از غلبه شکر کباب میباید خورد و صفت آن
نیست خوردن آنرا اطریقی صغیر گویند هیله است و آنکه در پوست
هیله زرد و پوست هیله کابا و پوست هیله از هر یک در مقدار
هر را بگویند و نیزند و با مینت مقدار روغن بادام که صفتش
در سرد گذشت خم کرده است با لند و لصد و بی مقدار عمل
سسته هر روز در مقدار کلو که کند و در سرد صفت شکر بپوشد
قد سفید است و مقدار صاف کرده بچون نند تا یک غلیظ شود
دیگر از فرود گیرند و در مقدار آب لیمو اضافی نیند با آن در صرع
که معروف در شکر است علامتش در جمیع اقسام گرانه سرد
پیری رگها زرد زبانت میباشد از آنکه قفا علت صرع انگیزد
باید که ز میوه تر بریند از خوردن لم بر کند قطع نظر از خوردن
خود و در صلیب آنگیزد هم در علاج صرع کار است قدر آنکه شرح
انجامید رگ زرد چه علامت است که است بیدار و رگ نغز که
خط و لیکر سینه است خوردن آن که می است اینت سید سکت
که عادت از بطل شدن حس حرکت تمام اعصاب چون از

خون

از خون باشد علامتش پیری رگها با بیدار علامت غلبه خون است
بسیار که که در هیچ ممکنه از بای افشا و هم حس می در حرکت افشا
باید که سرخی چشم در وی بینی او را در دم بیدار که سرد است و
علامت آنکه صاحب بکند زنده است یا مرده بپوشد چنانچه
را نفس سینه شود زانگونه که در صحنه او شبیه بود در غلبه
انکام نظر افکند در دیده او دیده شود زنده بود کابوس
که عوام هر ات عبد لطیفه گویند علامتش در دموی سرخی چشم
و لیسیر خواب پیری رگها است و در بفرغ فراموشی و کابوس
سودای خشک چشم در بینی و تیره رنگ کف فاسد بپوشد چون
زحمت کابوس شود عارض مرد است خواب بر پیش کرد سرد
هر ماده که موجب شده است آن ماده را زنت بر بیدار کرد
بغیر از ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلط دیگر باشد مناسب
آن مسهل باید خورد و علامت سرد کابوس پیری رگها که بسیار
کابوس بود و زخم سرد در علامتش سرد در افر کار یا شود و
یا صرع شود بیدار سکت شود حدی که بیخ را خ شده ان عضو
چون از ماده سرد و تر بود علامتش سرد در طبع و رطوبت در میان

دکاه و فراموشی است پس چون عضو کبیرا که فری روی نمود از
 روی علاج با پیش فرمود باید به لیه بعد از آن روغن فستق
 چند آنکه زخمش را آید مقصود صفت داروی که بغم را بقیه دفع
 کند کرم تر و دشت و پنج خنیزه و نیم کوفته و پیا زنگنه
 کرده از هر یک مثقال چهار در یک کاسه آب جوش نند تا بنیم
 آب صاف کند و با نروده مثقال عمل و یک درم پوره از هر یک یک
 در آب آن حال کرده و صاف کرده و یکقاشق سه کرافه نموده
 نیم گرم بیاض مدو چشم و کرم را استبره کند که سه شود صفت روغن
 فستق در صداع مرکب کور شد فایغ با طرشدن حس حرکت نصف
 بدن در طول عمل است در مغز سفید روی در طولیت سی و فرا
 شست پس پنجم غریب ز فلیج کرس کرده سرد نصف بر نشی از
 حرکت ادر فرد از روز نخست تا بر در چهارم جز ما در حال صحت
 خورد صفت ما در عمل ده مثقال عمل در صد مثقال آب پیچ
 تا هفتده مثقال بماند نه خسر کند در هر روز یک نخس پنجم مثقال
 کلاب آمیخته نیم گرم بیاض مذم در علاج فایغ مفلوج بشوی
 نفا چون نزدیک رسید در منصف عمل فایغ و در از روغن

قط

فستق و فرنیون و کینز چند آنکه که کجست باید مایه
 صفت روغن فستق و در حله و صفت روغن فرنیون در
 صداع بغیر از آنست که صفت سوزنیاده و آنست
 مثقال مغز بادام تلخ مقطر مثقال قند سفید پنجم مثقال
 هر را بکوبند و در ستور روغن جوز که در سیال روغن
 کشند لغوه یعنی کج شدن با بنی در روی چشم و لب
 پیر آنها که باک نامرغ لغوه رسید مرغ صحت ز دام
 ایشان بپسید که جوز بود روغن خود است روز دانه
 کف خواهد افتاد مقید هم در علاج لغوه پسر چون لغوه
 بجای کسر روی آید صحت رود از دست مرض روی دهد
 باید که خورد حب ایاج دوسه بار شاید که از نیمض جلی
 برود صفت حب ایاج در صداع مغز کور شد هم
 در علاج لغوه انرا که رسد از مرض لغوه کنند باید که بیاد
 دارد از من این بنید آینه چینی بنظر آورده در خانه تارک
 نشیند یک چند آینه چینی عبارت از آینه است که از آن
 ساخته باشند رعشه یعنی لرزیدن عضو چون از ماده سرد

شقاق آن زنگارید که در جگر و در غلاف کبد نشانی از صفرا
 و آنست سلف که کف نیست از غلظت و حمزه کوانه یک
 ریحتم خمزه است نیز در یک نوا که در غلظت بنا انزما
 سخن مفید بسیار بیاید سفید خم مرغ و تخم فرخه این
 بر و غلغ حل ساز خاد صفت دفع کل کل رخ قاره پانزده شق
 روغن کبچ صدف منقل و شیشه کند و حمل زرد در آفند
 تا کل رخ خشک نیم است در یک پیل آب جوش نهد تا نیم
 صاف کند و نیم پیل روغن کبچ اضافه نماید و جوش نهد تا
 مانند شرف زیادند به که در یک است عدد شرف
 یک در حل بزرگد چشم علی در یک نوسنق جوسیدارد
 نیم را اول خم خوار قوما و ارد آن و قمر نوسنق کند
 نادر باشد اگر او اکردد عزیز که در مینی بود در کوشه چشم
 از صفت نیی عدد شرف آن بود که از کشت سر شرف شرف زردیم
 پروان اید بهتر چون کورم کوشه چشم کوشه شرف ناسی
 عزیز است ای دل معدن جور که اس بجای و بر و کندی
 امید بود که روغنی بیاید و خوب که در شرف اندرون یک

شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق

شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق

شقاق آن زنگارید که در جگر و در غلاف کبد نشانی از صفرا
 و آنست سلف که کف نیست از غلظت و حمزه کوانه یک
 ریحتم خمزه است نیز در یک نوا که در غلظت بنا انزما
 سخن مفید بسیار بیاید سفید خم مرغ و تخم فرخه این
 بر و غلغ حل ساز خاد صفت دفع کل کل رخ قاره پانزده شق
 روغن کبچ صدف منقل و شیشه کند و حمل زرد در آفند
 تا کل رخ خشک نیم است در یک پیل آب جوش نهد تا نیم
 صاف کند و نیم پیل روغن کبچ اضافه نماید و جوش نهد تا
 مانند شرف زیادند به که در یک است عدد شرف
 یک در حل بزرگد چشم علی در یک نوسنق جوسیدارد
 نیم را اول خم خوار قوما و ارد آن و قمر نوسنق کند
 نادر باشد اگر او اکردد عزیز که در مینی بود در کوشه چشم
 از صفت نیی عدد شرف آن بود که از کشت سر شرف شرف زردیم
 پروان اید بهتر چون کورم کوشه چشم کوشه شرف ناسی
 عزیز است ای دل معدن جور که اس بجای و بر و کندی
 امید بود که روغنی بیاید و خوب که در شرف اندرون یک

شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق

شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق
 شقاق نیز شقاق

چهارم درم فلفل نیم پیمال شام سوخته ۲
 صفت او در بیهوشی خوردن خشک مقه و در شغال نبات حصری
 و ما بر آن صنی با انزروت که یکسان روز در سیر کمر است
 باشد در سایه خشک کرده از هر یک یک نقل مهر گرفته و چینه
 صلابه کند تا چون غبار شود طرفه که گفته است با سرخ
 با سفید چشم هر دو چشم توان که لطفه ظاهر باشد از نقطه
 تراغبار طریق چون ویدم خود بدو کند در هر دو کف دست
 از توفا و سبب معلق بیضاخته هر دو چشم توان خسته
 جوید باشد آنکه تو فوشش تمام باشد خیر کار از روشن
 شود فایده مند نزدیک حکیم زوختای باشد صفت
 روشنا یاس سوخته و شاد رخ مغفول از هر یک دو درم فلفل
 و در فلفل زعفران و شحم مغفول از هر یک ربع درم زعفران
 و در سقوطی و لوزه از هر یک یک تخم اقلیمی از او یک درم
 هر دو گرفته و چینه صلابه کند تا چون غبار شود و معه یعنی
 آب رقیق چشم چون از لری بود علامت سس رخ چشم است چون
 از روی بود سفید چشم پیش و اما مرض و معده چو از لری دید
 دانت که بر آن بود در سه مفید در و دیگر روی ترا چشم است

چهارم درم فلفل نیم پیمال شام سوخته ۲
 صفت او در بیهوشی خوردن خشک مقه و در شغال نبات حصری
 و ما بر آن صنی با انزروت که یکسان روز در سیر کمر است
 باشد در سایه خشک کرده از هر یک یک نقل مهر گرفته و چینه
 صلابه کند تا چون غبار شود طرفه که گفته است با سرخ
 با سفید چشم هر دو چشم توان که لطفه ظاهر باشد از نقطه
 تراغبار طریق چون ویدم خود بدو کند در هر دو کف دست
 از توفا و سبب معلق بیضاخته هر دو چشم توان خسته
 جوید باشد آنکه تو فوشش تمام باشد خیر کار از روشن
 شود فایده مند نزدیک حکیم زوختای باشد صفت
 روشنا یاس سوخته و شاد رخ مغفول از هر یک دو درم فلفل
 و در فلفل زعفران و شحم مغفول از هر یک ربع درم زعفران
 و در سقوطی و لوزه از هر یک یک تخم اقلیمی از او یک درم
 هر دو گرفته و چینه صلابه کند تا چون غبار شود و معه یعنی
 آب رقیق چشم چون از لری بود علامت سس رخ چشم است چون
 از روی بود سفید چشم پیش و اما مرض و معده چو از لری دید
 دانت که بر آن بود در سه مفید در و دیگر روی ترا چشم است

چشمه
 چشمه
 چشمه

در دیده بغیر با سفیون کشید صفت با سفیون روی سوخته
 یا نرزه درم کف دریا و اقلیمی از او یک شام بوری و
 شام مغفول چند بدست و سر و سبب از هر یک درم صبر
 سقوطی و ما با از هر یک یک تخم مرکب و روش در روز و چینه
 از هر یک سه درم پوست بنبله از او چهار درم مهر گرفته
 چینه صلابه کند تا چون غبار شود طرفه العین بغیر این چشم
 پیشتر و کم که بود چشم ترا موصی در زمان در بود در صفت
 کلکوت زرد چون پاک شود زفت از هر یک ربع ترتیب شام
 کند بر یک و یک و یک یک نیم و یک نیم و یک نیم و یک نیم
 صفت شام کند از انزروت که یکسان روز در سیر کمر
 گذاشته باشد و در سایه خشک کرده از اینون و کینه از هر یک ربع
 کند در بای نیم تخم صغیر چهار درم مهر را بگویند و بنهند
 و سفید تخم من سفید شده شام کند بیاض که سفیدی بود
 بر سبب چشم بنز چشم نوزخ بیاض پیدا کرد و فوشش در اول
 تراغز کرد و آب بقایق بچکانه و غسل چشم هم زنده
 مداد کرد و فنج بظنک و در شدن ثقبه عینیه که موضع

در دیده بغیر با سفیون کشید صفت با سفیون روی سوخته
 یا نرزه درم کف دریا و اقلیمی از او یک شام بوری و
 شام مغفول چند بدست و سر و سبب از هر یک درم صبر
 سقوطی و ما با از هر یک یک تخم مرکب و روش در روز و چینه
 از هر یک سه درم پوست بنبله از او چهار درم مهر گرفته
 چینه صلابه کند تا چون غبار شود طرفه العین بغیر این چشم
 پیشتر و کم که بود چشم ترا موصی در زمان در بود در صفت
 کلکوت زرد چون پاک شود زفت از هر یک ربع ترتیب شام
 کند بر یک و یک و یک یک نیم و یک نیم و یک نیم و یک نیم
 صفت شام کند از انزروت که یکسان روز در سیر کمر
 گذاشته باشد و در سایه خشک کرده از اینون و کینه از هر یک ربع
 کند در بای نیم تخم صغیر چهار درم مهر را بگویند و بنهند
 و سفید تخم من سفید شده شام کند بیاض که سفیدی بود
 بر سبب چشم بنز چشم نوزخ بیاض پیدا کرد و فوشش در اول
 تراغز کرد و آب بقایق بچکانه و غسل چشم هم زنده
 مداد کرد و فنج بظنک و در شدن ثقبه عینیه که موضع
 در زرد و او خایه و غلظت چشم سپینند یک ساعت صبح ایوار در

در دیده بغیر با سفیون کشید صفت با سفیون روی سوخته
 یا نرزه درم کف دریا و اقلیمی از او یک شام بوری و
 شام مغفول چند بدست و سر و سبب از هر یک درم صبر
 سقوطی و ما با از هر یک یک تخم مرکب و روش در روز و چینه
 از هر یک سه درم پوست بنبله از او چهار درم مهر گرفته
 چینه صلابه کند تا چون غبار شود طرفه العین بغیر این چشم
 پیشتر و کم که بود چشم ترا موصی در زمان در بود در صفت
 کلکوت زرد چون پاک شود زفت از هر یک ربع ترتیب شام
 کند بر یک و یک و یک یک نیم و یک نیم و یک نیم و یک نیم
 صفت شام کند از انزروت که یکسان روز در سیر کمر
 گذاشته باشد و در سایه خشک کرده از اینون و کینه از هر یک ربع
 کند در بای نیم تخم صغیر چهار درم مهر را بگویند و بنهند
 و سفید تخم من سفید شده شام کند بیاض که سفیدی بود
 بر سبب چشم بنز چشم نوزخ بیاض پیدا کرد و فوشش در اول
 تراغز کرد و آب بقایق بچکانه و غسل چشم هم زنده
 مداد کرد و فنج بظنک و در شدن ثقبه عینیه که موضع
 در زرد و او خایه و غلظت چشم سپینند یک ساعت صبح ایوار در

اندر زین از هر یک ... در سفید از چرم بر برد ...
 روشی است چون اگر از رطوبت بیضه بود عیالش نفع
 یافتن از جمع در یافتن است ... در وقت صبحت رسیدن او
 سبب غم دالم میاید و اگر کثرت بیضه بود موجب آن چون تقیه
 اش کند او اگر دو صفت حتی که تقیه دفع کند صبر قوی
 یکفالی بر طرف پوست بیل زرد از هر یک در چشم حظل و نقل
 از رزق و مصطی و کثیر از هر یک دایم کف بندی و یک دیم هر
 بگویند و بر سرند و غیرم غار بقول بگویند بر کز بند اضا نمود
 باب باویان خمیر کند و جهات خرد و بر بند ضیق اطرفه بگویند
 شدن بقیه عینیه جمع غلبه رطوبت بود عیالش رطوبت بینی و عدم
 ظنور از کهای چشم پیش ضیق حرقه از شود عارض مرد کونم که چیزی
 باشد او را در خورد و کثیر رطوبت نبود عیالش آن وقتش
 بشیاق زعفران بیدار و صفت شیاق زعفران زعفران در کف
 از هر یک در می مایند و کل سرخ و صبر قوی و هر یک در دست
 وضع جوب از هر یک در می می هر را بگویند و بپزند در آب که در دو دم
 است و در اصل کرده باشند سرخند و نه ها که خیالات که
 نمودن چیزهاست مثل کس بیله در چشم چون از بی موده

بسیار ... در وقت صبحت رسیدن او ...
 بود عیالش از امتدای موده و فقور مضمت بنفشه
 که خیالات تریش باشد صدافت و فتنه در کتیش بد
 در کله بجز موده باشد پیش حسل طلب و او ایندیش بند
 صفت حسل که موده را از اضاط مختلفه پاک کند صبر قوی
 طری کوفته در چشم مشغال غار بقول بگویند بر کز بند یک
 مشغال اطراف صغیر که صفتش در در او رسیده شد و مشغال
 هر را بهم سر شدند و کلو لها که در فرورند و نول الماء یعنی
 فرود آمدن آب در موضع روشنی چشم آنچه رقیق و صاف
 باشد در ابتدا بدار و در انتها بدستکاری دفع شود آن آنچه
 است با سرخ یا زرد یا کبود و غلیظ و نریز بر کتیش بود نه بدار
 و نه بدستکاری دفع شود پسر هر که که نزل آب بنید و شود
 صردل ستمند باد شود که صحران آن میل کند جبهه
 صفت باضا طراش و شود صفت جبهه صبر قوی
 یکفالی پوست بیل زرد و مصطی و کثیر و موجوده و زعفران
 از هر یک دایم کل سرخ و در دایم هر را کوفته و چشمه باب
 خمیر کند و جهات خرد و بر بند عیال یعنی شکوری بیشتر
 و تیار ...

در وقت صبحت رسیدن او ...
 در وقت صبحت رسیدن او ...
 در وقت صبحت رسیدن او ...

در وقت مرگ نماندند بر پشت
خاندان نماندند بر گاه
در وقت مرگ نماندند بر پشت

دانشین و محوره و ترید و سنج از هر یک نیم دانگ هم را
گرفته و بجای آب خمر و صندل خسته فرو برند منق الانف
یعنی بوی بد بینی چون از تعفن منقلی بود که در مجرای بینی
باشد علتش است که در راسک و سیری زیاد و کم نشود ولی
از بینی اگر منق در زیدان کرد طبع همس از در می آید
که طبع سبیل گرفته را از روی دوا در و میداند که باید
دانش که در منق الانف آنچه در بینی و منق بود از آن باید
و میداند بینی را بیول حصار یا بخر شسته باشد جفاف الانف
یعنی خشکی بینی چون از گرمی بد علتش سوزش و ماغ و سوزش
و بسیاری میل بآب است پس ای عیاش زاری شد طبع تو سرد
و خشکی بینی ز خوشی آمده فرو بریش سر تو آب برک خرف
بار و غنغ با دام طلا به ببرد و دفع با دام در و در اندک و سرد
قرص الانف یعنی ریش بینی خواهد مبد و تولدش نفس و ماغ باشد
و خواه غیر آن بینی تو از فرصت خواهد بود حال تو از بیخ
دار خواهد بود داری جو کباب مرهم امیض نام مرض ترا خواهد
بود صفت مرهم امیض و قرصه الاذن مذکور شد سفاق

زرد شده است
بسیار از نذرها
شود

در وقت مرگ نماندند بر پشت
خاندان نماندند بر گاه
در وقت مرگ نماندند بر پشت
دانشین و محوره و ترید و سنج از هر یک نیم دانگ هم را
گرفته و بجای آب خمر و صندل خسته فرو برند منق الانف
یعنی بوی بد بینی چون از تعفن منقلی بود که در مجرای بینی
باشد علتش است که در راسک و سیری زیاد و کم نشود ولی
از بینی اگر منق در زیدان کرد طبع همس از در می آید
که طبع سبیل گرفته را از روی دوا در و میداند که باید
دانش که در منق الانف آنچه در بینی و منق بود از آن باید
و میداند بینی را بیول حصار یا بخر شسته باشد جفاف الانف
یعنی خشکی بینی چون از گرمی بد علتش سوزش و ماغ و سوزش
و بسیاری میل بآب است پس ای عیاش زاری شد طبع تو سرد
و خشکی بینی ز خوشی آمده فرو بریش سر تو آب برک خرف
بار و غنغ با دام طلا به ببرد و دفع با دام در و در اندک و سرد
قرص الانف یعنی ریش بینی خواهد مبد و تولدش نفس و ماغ باشد
و خواه غیر آن بینی تو از فرصت خواهد بود حال تو از بیخ
دار خواهد بود داری جو کباب مرهم امیض نام مرض ترا خواهد
بود صفت مرهم امیض و قرصه الاذن مذکور شد سفاق

خون از بینی رفق چون از بدن باشد علتش است که در راسک
بد آن چون چهارم و هفتم و نهم و دهم و چهاردهم امراض
عاده عارض شود پس خون رفق بینی جز بخر آن باشد
گویند کمی زن خاطر جان باشد و اندک که ز بدن آن بنویزد
حکیم بستن بوق گذران باشد مستحق خون بینی بوق
گذران او در عافیه که بعد از این خواهد آمد جان باشد که گرفته
و بچه در پینه و منق با در آب کشند تر حق کرده بچکانند یا لینه
لاکن که گفته را فقیه کند و سفیده تخم مرغ ترا کرده بدان آلوده
سازند و در بوی بینی نهند فعداد او در عافیه بدین
دور در رقی آنکه مشهور بود که با تو گویم از روی دور بود
ایضون و دوق گذران و عدس کلندر و اقایان و کافور
بود نوله یعنی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب کلوب بینی
و بعضی آنرا که بجانب کلوب فرود آید نوله گویند چون از راس هوا
بود علتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید با سوزش کلوب بینی در
سلامت نوله آنرا که ز کلوب نوله حادث گردید پس فبده کنز را
نیو فرودید خنج ساخت پس از سرت به کور غذا از ماس و جو

زرد شده است
بسیار از نذرها
شود

در وقت مرگ نماندند بر پشت
خاندان نماندند بر گاه
در وقت مرگ نماندند بر پشت
دانشین و محوره و ترید و سنج از هر یک نیم دانگ هم را
گرفته و بجای آب خمر و صندل خسته فرو برند منق الانف
یعنی بوی بد بینی چون از تعفن منقلی بود که در مجرای بینی
باشد علتش است که در راسک و سیری زیاد و کم نشود ولی
از بینی اگر منق در زیدان کرد طبع همس از در می آید
که طبع سبیل گرفته را از روی دوا در و میداند که باید
دانش که در منق الانف آنچه در بینی و منق بود از آن باید
و میداند بینی را بیول حصار یا بخر شسته باشد جفاف الانف
یعنی خشکی بینی چون از گرمی بد علتش سوزش و ماغ و سوزش
و بسیاری میل بآب است پس ای عیاش زاری شد طبع تو سرد
و خشکی بینی ز خوشی آمده فرو بریش سر تو آب برک خرف
بار و غنغ با دام طلا به ببرد و دفع با دام در و در اندک و سرد
قرص الانف یعنی ریش بینی خواهد مبد و تولدش نفس و ماغ باشد
و خواه غیر آن بینی تو از فرصت خواهد بود حال تو از بیخ
دار خواهد بود داری جو کباب مرهم امیض نام مرض ترا خواهد
بود صفت مرهم امیض و قرصه الاذن مذکور شد سفاق

و عقله بآب حل کرده در
سخت کند در مغز را از پیاز
میلان روغن زرد کرده
دو بار یکدانه خورد کرده در

مقله افتد و سفید صفت نشاء بنیوفر کلمنیوفردی
جهاشغال در یکپیای آب جوش نند تا بنیم آید صاف کند
در یک ل بشال قند سفید صاف کرده آغیزند و جوش نند تا بقوام
آید هم در علاج زکام چون از سردی باشد علا مش سرد آنچه
از داغ آید در آن سردیست یعنی داغ جبه کام را از سردی کند
از اثر سر جبر سرت فوف ندمبر و از اغذیه ترتیب نماید خود
اب تا نفع دهد و این مرض را بعد صفت شربت فوف نیت
فوف و در شغال پوست سنج بادیان و پنچ کرفس در سیادش
از هر یک شغال آنچه درده و شغال عدو هر ادربیک بیله آب
جوش نند تا بنیم آید صاف کنند در شغال قند سفید صاف
کرده بیایند و جوش نند تا بقوام آید بل که امراض روی بچند
قسمت ماثر اینها اس سرنج که تمام روی را در گیر و علا مش
تشکیک دانده دست آبی باشد جو باشد آب استی نویسد باشد
که بعد ز صحت زرد نوید خون کم گز و سهل خورد تا از زیم
بسیار طلا ز صدل سنج سفید صفت طلای مذکور صدل سنج
و صدل سفید از هر یک نیم شغال در دست شغال آب کسینبر

نصف واحد با آب حل کرده در
سخت کند در مغز را از پیاز
میلان روغن زرد کرده
دو بار یکدانه خورد کرده در

و عقله بآب حل کرده در
سخت کند در مغز را از پیاز
میلان روغن زرد کرده
دو بار یکدانه خورد کرده در

منه کرم
نظمه ای که در
نظمه ای که در
نظمه ای که در

ترا در وقت کت که گفته زمان زمان طلا کند صفت
صانع که ماثر او جمع مرضهای صفوی را نفع لود و معروف
است بجگر سرب قرمزندی و آلوی بنی برای از هر یک شغال
شیر خشک که درده شغال کلاب حل کرده باشد و صاف
کرده اضافه نماید و نیم گرم بیض مند با و ساق فیغ سرنجی بکند
درست مین که دردی عرض شود مدت اینمضرا را از حضرت فخر
سوزنه است یعنی آنکه که کرفس را با و ساق مند کرد و نرسند
در خوردن مند مطبوخ علیه بجز از آن که خوردند در نورو
طریق بخند کار خند صفت مطبوخ علیه پوست علیه سیاه
و پوست علیه زرد و پوست علیه کلاب از هر یک چهار درم مطبوخ
و کل سرنج و پنچ کرفس و پنچ کاسنی نیم کوفته از هر یک در درم غنا
سپست که از هر یک یک عدد نمزندی و آلوی بنی برای از هر یک
با ترودم هر ادربیک کلاب آب جوش نند تا بنیم آید بلکه کرفس
کند دست شغال شیر خشک در آب حل کرده و صاف کرده نیم
گرم رعنت کند و غذا بخورد و نیم کوفته و ساق مقطر و مرغ جوی
و کثیر تر کند علاج امراض جند است ششقق الحرقه

نصف واحد با آب حل کرده در
سخت کند در مغز را از پیاز
میلان روغن زرد کرده
دو بار یکدانه خورد کرده در

نظمه ای که در
نظمه ای که در
نظمه ای که در

دو بار کرده یا چند بار در روز
از هر یک در صفت بنات صد مثقال
علائق در صفای تشنگی و سستی بنض و در بغیر طوبت
بینی و سفید بول بود بهتر چون بوی بد از دهان من آید
در مدتش خلق مهربان آید از خوردن مسکه که صفت غالب
افراج کند علاج آب آید بعد از افراج خلط غالب صفت
حب المک در دهان گیر و آب آنرا فرو بر و صفت حب المک
کبابه و سبب بوی ترنج و خوشبوی از هر یک یک مثقال قرنفل و
سدر و قند از هر یک دو مثقال زنجبیل یک مثقال دمنم سبک
و انگه هر را کوفته و یکجه بفت مثقال آب بهی و پخته آب کلاب
که دو مثقال جمع کرده در وصل کرده باشند سه شنبه و حبه کاند
هر یک بقدر نخودی در سایه خشک کرده و دارند لوز در جلی
حب المک نرودیک عندالبحر و مخرج مولف مصطکی روی
پنج مثقال مشک و فرنی مثقال بنات صحر و صفا و مثقال جدا
جدا کوفته و یکجه بهم آمیزند و مسلابه کرده بکلی که کثیر سفید یا صغ
عربی نیم مثقال در و کله پسته باشند و صبح صاف کرده سه شنبه
و صبا سخته در سایه خشک کنند علاج امراض دندان بچند وجه

بهر روز سه بار در روز
در صبح و در وقت
در وقت خواب

دو بار کرده یا چند بار در روز
از هر یک در صفت بنات صد مثقال
علائق در صفای تشنگی و سستی بنض و در بغیر طوبت
بینی و سفید بول بود بهتر چون بوی بد از دهان من آید
در مدتش خلق مهربان آید از خوردن مسکه که صفت غالب
افراج کند علاج آب آید بعد از افراج خلط غالب صفت
حب المک در دهان گیر و آب آنرا فرو بر و صفت حب المک
کبابه و سبب بوی ترنج و خوشبوی از هر یک یک مثقال قرنفل و
سدر و قند از هر یک دو مثقال زنجبیل یک مثقال دمنم سبک
و انگه هر را کوفته و یکجه بفت مثقال آب بهی و پخته آب کلاب
که دو مثقال جمع کرده در وصل کرده باشند سه شنبه و حبه کاند
هر یک بقدر نخودی در سایه خشک کرده و دارند لوز در جلی
حب المک نرودیک عندالبحر و مخرج مولف مصطکی روی
پنج مثقال مشک و فرنی مثقال بنات صحر و صفا و مثقال جدا
جدا کوفته و یکجه بهم آمیزند و مسلابه کرده بکلی که کثیر سفید یا صغ
عربی نیم مثقال در و کله پسته باشند و صبح صاف کرده سه شنبه
و صبا سخته در سایه خشک کنند علاج امراض دندان بچند وجه

بهر روز سه بار در روز
در صبح و در وقت
در وقت خواب

بهر روز سه بار در روز
در صبح و در وقت
در وقت خواب

نویسندگی از سفیدگی و دو تا هم چه بود و دو قط کرد
بهم نزد بخ کند تا میکی دو دستها البته بغیر است که
کوشیج دندان چون از رطوبت بود و عدس رطوبت ۲
درستی زبان و بزرگی بغض است که از سستی که هر که شد طایف
بجای او مانده که نزد و عهد باید که جلو بر کل کلن روزان بر
قدر این مرغ دندان باشد البته و امته بغرض در فغان از کوش
بیخ دندان تولید این مرض از کثرت رطوبت است پس چون نش
دایقه شود عارض بود از هر سوزن است بیدار در عارض عدس
افاقی کند رطوبت بیخ و بزرگ الورد سوزن دارد دندان
است عارض ما زودت بیخانی زنده بود در اللغه است که کوش
بیخ دندان عدس در دومی دور و سیرتی دهانت در صفی
سوزش و تبرک زدن دور و بغیر سفیدی و نرمی اماں دور بود
سیاهی و حکم آن پس از آنکه ز خون شد درم نشه باید که رنگ نزن
بسیار خواهد دید آن طوطی که بند بسبب خط و کز خواهد زد
مسندش نفع رسد اکل اللغه بغیر خوردن و رندان کوش بیخ
دندان حدود این مرض از ماده خار و خوروت است خیم خوروه

۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

از جهت درد دندان
اوصله بود و دندان
تا خون آن زنده بود
ساق و کلانیت
سینه و دندان
بجای او مانده
کوشیج دندان
درستی زبان
بجای او مانده
قدر این مرغ
بیخ دندان
دایقه شود
افاقی کند
است عارض
بیخ دندان
سوزش و تبرک
سیاهی و حکم
بسیار خواهد
مسندش نفع
دندان حدود

شود البته است از یکو عهد بشووزم و هر وقت از سجد کند کف
آورد بگولس بی از آن تخم کوشس بکره غصن نشه صفت سرکه
عصن بیاز غصن کف ریزه کند و در سبکه بگذارند تا سف شود
پس پشت آب سرکه کنده آمیخته در ده در آب سرکه بگذارند
باید سرکه جوش ندهد تا بحر شود صاف کند و در شیشه بگذارند
علاج امراض زبان بچند قسم بطمان لثوق یعنی جمل شدن
حس که مزه چیزها را نیاید چون از ماده سرد تر بود عدس
از رطوبت و آن دوزی بغض و در رنگ قارور است بسیار
هر گاه که سستی و جمل کرد در فغان مزه جمل کرد و اضراب
کوشیج غصن بی بدن اندکی کف که روزی ایل کرد و غصن
السن بغیر از زبان چون از سبم بود عدس عدم نشه آب
رندان و آن سفید زبانت است پس ای آنکه از زبان است بهر در
جهه ز بغیر جوشانت بهر باید که کفی غرغره از ضرول و جمل چند
آنکه در بغیرض توانست بهر صفت غرغره مذکور ضرول کف و امور
نیز کوشید و در شقال نیم کوب برده در یک پیاله آب جوش ندهد تا
نیمه ای صاف کند و یکقاشق آب سرکه اضافه خوده رندان زمان
شش شقال فرقیون سه تا و شش سلاب از هر یک که
پیرون کرده

۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

از جهت درد دندان
اوصله بود و دندان
تا خون آن زنده بود
ساق و کلانیت
سینه و دندان
بجای او مانده
کوشیج دندان
درستی زبان
بجای او مانده
قدر این مرغ
بیخ دندان
دایقه شود
افاقی کند
است عارض
بیخ دندان
سوزش و تبرک
سیاهی و حکم
بسیار خواهد
مسندش نفع
دندان حدود

تندید آلوده کرده شاق کرده
داخل هم کرده با پیشم آب
مقطران سرشته دوامه کوفته

نیم گرم غرغره کنه و غذا سوزی گوشت کبوتر بجز آب نخود با دار
چینی و زعفران خوردند و درم الکسان فیراکس زبان پشم آمان زبان
از غرغره پشم سخی زبان زعفران پشم
قول حکیم که نزدیک ترند چونت پشم تشق الکسان لغوشق شدن
زبان چون از ماده گرم خشک بود عدد تشق که همان در رغبی و
تشکست پشم هر کس که تشق زبان باشد تشق پشم طرف از تشق
باشد باید که کتیرد با بی سبب سوس حل کرده در دهان باشد جرقه
الکسان سوزش زبان چون از غرغره صفا بود عدد تشق پشم سوزش
زبان و سرعت بغض است پشم هر کس که سوزش زبان باشد پشم
برال شسته از آن باشد باید که لعاب تخم بر میوت باشد و
خرفه در دهان پشم جفاف الکسان یعنی خشک زبان چون
از گرمی خشک بود عدد تشق پشم با امت در زرقار
رود پشم که حال خرفه و دمانت بگردد را پشم تشق حرارت
مجددند از غرغره کردن با سبب سوس با بیشتر خرفه طرف
خواهد شد علاج امراض خلق و آن فریب است که در دهان
دور زین که فرود قند شقی ورم الکسان لغوشق ملاده

بسیار در باختر آوز
تندید آلوده کرده شاق کرده
داخل هم کرده با پیشم آب
مقطران سرشته دوامه کوفته
نیم گرم غرغره کنه و غذا سوزی گوشت کبوتر بجز آب نخود با دار
چینی و زعفران خوردند و درم الکسان فیراکس زبان پشم آمان زبان
از غرغره پشم سخی زبان زعفران پشم
قول حکیم که نزدیک ترند چونت پشم تشق الکسان لغوشق شدن
زبان چون از ماده گرم خشک بود عدد تشق که همان در رغبی و
تشکست پشم هر کس که تشق زبان باشد تشق پشم طرف از تشق
باشد باید که کتیرد با بی سبب سوس حل کرده در دهان باشد جرقه
الکسان سوزش زبان چون از غرغره صفا بود عدد تشق پشم سوزش
زبان و سرعت بغض است پشم هر کس که سوزش زبان باشد پشم
برال شسته از آن باشد باید که لعاب تخم بر میوت باشد و
خرفه در دهان پشم جفاف الکسان یعنی خشک زبان چون
از گرمی خشک بود عدد تشق پشم با امت در زرقار
رود پشم که حال خرفه و دمانت بگردد را پشم تشق حرارت
مجددند از غرغره کردن با سبب سوس با بیشتر خرفه طرف
خواهد شد علاج امراض خلق و آن فریب است که در دهان
دور زین که فرود قند شقی ورم الکسان لغوشق ملاده

از آن که در دهان تشق پشم تشق الکسان لغوشق شدن
زبان چون از ماده گرم خشک بود عدد تشق که همان در رغبی و
تشکست پشم هر کس که تشق زبان باشد تشق پشم طرف از تشق
باشد باید که کتیرد با بی سبب سوس حل کرده در دهان باشد جرقه
الکسان سوزش زبان چون از غرغره صفا بود عدد تشق پشم سوزش
زبان و سرعت بغض است پشم هر کس که سوزش زبان باشد پشم
برال شسته از آن باشد باید که لعاب تخم بر میوت باشد و
خرفه در دهان پشم جفاف الکسان یعنی خشک زبان چون
از گرمی خشک بود عدد تشق پشم با امت در زرقار
رود پشم که حال خرفه و دمانت بگردد را پشم تشق حرارت
مجددند از غرغره کردن با سبب سوس با بیشتر خرفه طرف
خواهد شد علاج امراض خلق و آن فریب است که در دهان
دور زین که فرود قند شقی ورم الکسان لغوشق ملاده

و آن جسمت از بالای خلق و او یک شصت برود پشم ای
از ورم ملاده احوال تو بدگر ما ده خون رکت بیدزد و آنکه
زحاق بیدت غرغره صفت جدا که شوی خلاص از این علت
صفت غرغره مذکوره صفاق نیم ت در یک پاره آب صفت شده
تا نیم لیتر صفا کند و بده تشق الکسان که صفتش در روج
التن که تشق نیم گرم غرغره کنه استر جاع اللوزین بغز
سنت شدن دو کوره دهان پشم چون سسته لوزین صفا کرد
احوال تو از حدت آن بد کرد و خرفه غرغره صری از خطاب باز
ظاهر شود که یافنی صفت صفت غرغره مذکوره ما زود
عدد نیم کوب کرده در یک پاره آب جوشانند تا نیم لیتر صفا
کنند و قدر کلاب صفا نمودند نیم گرم غرغره کنه صفاق لغز
در دکلو چون از خون باشد عدد تشق پشم در هر رکت
از ورم کلو جو فصد کردی میخور آب لود شربت میوفرد
صفاق مثل آن غرغره ات هر چند که بیشتر بود نیکوتر صفت
شربت میوفرد در زکام مذکور شد باید دست که در زکام
فصد برقیات و جیب تا موجب زیادتی صفت شود و

بسیار در باختر آوز
تندید آلوده کرده شاق کرده
داخل هم کرده با پیشم آب
مقطران سرشته دوامه کوفته
نیم گرم غرغره کنه و غذا سوزی گوشت کبوتر بجز آب نخود با دار
چینی و زعفران خوردند و درم الکسان فیراکس زبان پشم آمان زبان
از غرغره پشم سخی زبان زعفران پشم
قول حکیم که نزدیک ترند چونت پشم تشق الکسان لغوشق شدن
زبان چون از ماده گرم خشک بود عدد تشق که همان در رغبی و
تشکست پشم هر کس که تشق زبان باشد تشق پشم طرف از تشق
باشد باید که کتیرد با بی سبب سوس حل کرده در دهان باشد جرقه
الکسان سوزش زبان چون از غرغره صفا بود عدد تشق پشم سوزش
زبان و سرعت بغض است پشم هر کس که سوزش زبان باشد پشم
برال شسته از آن باشد باید که لعاب تخم بر میوت باشد و
خرفه در دهان پشم جفاف الکسان یعنی خشک زبان چون
از گرمی خشک بود عدد تشق پشم با امت در زرقار
رود پشم که حال خرفه و دمانت بگردد را پشم تشق حرارت
مجددند از غرغره کردن با سبب سوس با بیشتر خرفه طرف
خواهد شد علاج امراض خلق و آن فریب است که در دهان
دور زین که فرود قند شقی ورم الکسان لغوشق ملاده

از آن که در دهان تشق پشم تشق الکسان لغوشق شدن
زبان چون از ماده گرم خشک بود عدد تشق که همان در رغبی و
تشکست پشم هر کس که تشق زبان باشد تشق پشم طرف از تشق
باشد باید که کتیرد با بی سبب سوس حل کرده در دهان باشد جرقه
الکسان سوزش زبان چون از غرغره صفا بود عدد تشق پشم سوزش
زبان و سرعت بغض است پشم هر کس که سوزش زبان باشد پشم
برال شسته از آن باشد باید که لعاب تخم بر میوت باشد و
خرفه در دهان پشم جفاف الکسان یعنی خشک زبان چون
از گرمی خشک بود عدد تشق پشم با امت در زرقار
رود پشم که حال خرفه و دمانت بگردد را پشم تشق حرارت
مجددند از غرغره کردن با سبب سوس با بیشتر خرفه طرف
خواهد شد علاج امراض خلق و آن فریب است که در دهان
دور زین که فرود قند شقی ورم الکسان لغوشق ملاده

غافل شو از در کنگ در دراز روزی که دوسه بار با قناری میگوید
آنکه بکنجین جان و دل بس از صفت سکنجین در سینه خاکنه
گذشت قلت البین یعنی کم شدن شیر نس چمن کم کرد شیر شود
طعمش تیز است منجای در طریق برهنه آب جو جو ز شیرت نیوی
در خوردن هر چه گرم باشد بکنیز صفت شیرت نیوی در ذرات
العده مذکور شد علاج امراض معده بجز قسمت وجع المعده
نیوی در معده چمن از باد بود عدالتش انتقال در در موضع عبو
ضعیف پس از باد جو در معده شد عارض کس بشنوی ای
موجبه یک نفس ریونند بده شیرت چمن برهنه شیرت مثل کرد
عدس صفت شیرت دینار تخم کاسه نیم کوبد شغال کل سرخ در
شغال پوست سرخ کاسه و کوش و کازان از هر یک یک شغال
هر دو یک یک یا آب جوش نند تا بنیم آید و کند بر شغال قند
سعد صاف کرده اینرند و کوش غذا بقوام آید هر صبح دو شغال
در آب کلاب حل کرده یک شغال ریونند چمن را ضایع کند و نیم گرم غنبت
نماید غذا نخوردان کند و بعد از آن کباب در در معده کوفی مداوت
نماید صفت معجون کوفی زره که یک شغال از در هر که کند نشسته باشد

در سبب

دور چسبک ساخته در میان کرده صد شغال فلفل سیاه شغال زنجبیل
و سدای بود نه باغی از هر یک یک شغال بوزله از هر یک یک شغال
شغال همراه کوفی با عدس که خسته سه روز آن اثر می رسد کوفی
یک شغال با دو شغال کرده فرود بند هم در علاج درد معده چون از غلبه
صفرا باشد بکنجین عده شش بخوردان و ششک است و چمن از سیدای
بلغ بود آب فنی از در دهان و عدم ششک است که هر چه بود معده صفا
شد پس از سهل آن بمقتضای صحت رس در بستان آن در ای بلغم
نمود اضرار کس مداوت کس بر سر صفت رس پس زنجبیل و فلفل
و دار فلفل و عاقر قوس و مویز از هر یک یک شغال نبات صفت
شغال و لوفرس یک شغال زنجبیل و فلفل از هر یک یک شغال و
نبات شش شغال بکنند با قوام کوفی میدارند پس همراه کوفی
و چمن هر صبح یک انگشت میل کنند هم در علاج درد معده چمن از سودا
باشد عدس ترش و دهان کوفی هم معده است پس در عدس
در معده چمن دانگس که در سرخ زانق با سودا شد پس باید که خورد
مسول برهنه کند از تخم قند و شغال آن هم چمن عدس و لوفرا نقیصه
و باغ نقیصه مزاج بدوا و مشک یا فوسن از در کند صفت دوا و مشک

حلو و روید یا سفید و کمر با و جال سفید و ابرشیم مقوض
از بنا و در دفع عقوبت از هر یک شغال همین سخن و سفید و سنبله
وق قله و زلف و شا فرخ بند و است و جنبه بیدستر و در لفظ و
زنجبیل از هر یک نیم شغال مشک و این همه را کوفته و بخته بعلی و کدو
ختم خام بدو وزن او و به سر کنند و از نیم شغال با یک شغال کلوما
کرده و بر بند صفت بوش و از زنده اند که عبارت از عاظمه است
که یک سب از زرد و سرکه و کدو شسته باشند و در سب چسبند و در صند
شغال در نصف شغال آب جوش نهند با سفید شغال با نصف صاف
کنند و در وقت شغال قند سفید صاف و کدو شسته و شغال و شغال غسل
که خسته نیک بقوام آورند و در یک گل سرخ شش شغال سفید کوفتی
بخت شغال و زلف مصطکی اسرون از هر یک سه شغال قاقله
صفر و کبر و باز با زرد فرقه و جوز بویا و سنبل و زرنبار
هر یک دو شغال همه را کوفته و بخته بهم آمیزند و بخت شغال زعفران
و نیم شغال مشک که باندک قند صلاب کرده باشند در قدری
کلاب حل کرده اضافه نمایند و از یک شغال تا دو شغال کلوما
کرده فرود برند درم المعده بغیر اس معده در وضوی غده شش

بندار

ت دور و شیرینی زبانت دور صفای تب بنزد قی و شنگ
و بر عتق و در لغزنی اس و در سودای محکم آن کبر چون معده
کند از سب خجریا کس ختم کم کمر کرده و بختی و نیم هر اس در ماده درم
بود حفظ و کز جز تقیه بدن مداومت شش تا که کس با از نرسد
معد است مع و غر جز سوی خارج از طریق فم غده شش زرد و خج
بق و دفع شود و در لغز سفید و در سودای سیاهی آن کبر و در عتق
تا که جو صفا حاک چتر جو شراب به و نیم ششاس در خلط و کز
بق بر آید خود بقدر شراب بنیبه و حب الاس صفت شراب به
آب به صد شغال قند سفید شغال کجوش نهند تا بقوام آورند
صفت شراب بنیبه در درار کدو شست صفت شراب بنیبه زنجبیل
وق قله و زلف و عود از هر یک در م نیم کوب خسته در لقمه سفید نند
و در صد شغال آب به و نیم شغال شراب جوش نند تا بنیبه آید صاف
کنند و بخت و شغال قند سفید بقوام پس مصطکی و مشک در
عنوان از هر یک یک کدو کلاب حل کرده اضافه کنند و در سب چسب
و یک در صد صفت شراب حب الاس که مورد آنه کوبند به شغال
در یک سیاه بنیبه آب جوش نند تا بنیبه آید صاف کنند و بخت و شغال

قند آینه در جوش نند بقوام آید و الدم بغیر بر آمدن خون
از معده یا از عضوی دیگر بقدر بیشتر ایستادست فکند در بیم
هر اس کوم سخنی که سختم در اس صغیر و کله ای بوده
رغبت میکنم بیشتر حب لاس صفت سرت حب لاس در ف
مذکور شد بغیر عکس عدتس در معده و جودن طما غلیظ
در المعده است و در استوائی تقدم و سه مال امثال آن است
از این که عکس کرد و پارس باید که کس طین در کاس و انرا که
بود عکس استوائی بگذرند عیاج او مجوز اس تعذر عکس استوائی
سبب تعذر اعادة رطوبت اصلیت که استوائی دفع شده
ضعف المعده که عبارت از ضعف هضم است عدتس و شور
و دیگر کشتن طما از فم معده پس چون معده بود ضعیف اگر
دارد موش تحقیق مواد کرده در تغذیه کوش جمع تغذیه تمام حاصل
کرد تغذیل مزاج کن معادل مینوش معادل چیزی که کوبند که مزاج
سرو یا گرم را با عدال آورد مثل عمل و کدر جمع البقر که عبارت
از کسک جمع اعضاء با فقر معده از طما جمع از غلغله خاجی
بود فم معده ریزد عدتس و شور او عدم شسته در رطوبت دهان

بیشتر

بیشتر پس که بود عدتس جمع البقرش مرطوب بود ضعیف بر آن
بیشترش خوشحال شود از این برای مبرم میسوس اگر دهند
شام صحرش صفت میسوس کل سوس حمل عدد قسط نیم کوفت
در فصل نیم کوفت و قصبه لذت نیم کوفت و آب رول نیم کوفت
و سنبل و صطک از هر یک دو درم و اندران و سلیم نیم کوفت از هر
سدرم عدد یک نیم کوفت چهار درم زعفران نیم درم مسک دو
دانه روغن بنفشه یا روغن زیت یک درم مثلث شکر عی که سرت
یوسفی کوبند چهار درم فم را در شیشه کشته و ششاه بگذارد صفت
مثلث مذکور شد انکور سوسه ام بجوش نند و کف سردارند
ناده فم باندست فم آب اضافه نموده و جوش بگردند در درج
ارده گرم بپوشند یا بجوش آید و از جوش بنشینند شهبوت
کلیه که عبارت است از بسیار سیل بغذا و عدم سیر از است که فم
سودا بسیار فم معده ریخته بر عدتس سیر که کسک و عیجکی و باغ
دارد بسیار بیشتر در شهبوت کلبه ترا کوبیم فم آب بخورد
سودا که اخورد فم و چیز که کوبد یا ترش یا تلخ از خورد
ان چیز که بر زبان میباش فساد شهبوت که عبارت از میل کردن

کل اشغال است پس آنرا که بود پس کل اشغال بینی بر
 مرض در کون حالش هر طیفه برکعت آن شده است از خود
 بیرون کن و اسهالش همبعضی حرکت صلافا شده که لغو و اسهال
 دفع شود پس از هیضه که شد فی و اسهالش شد از نه و اسهال در
 کون حالش در مایش برنج و بالی مرغش ده ساز از جهت این
 عارضه فارغ باش علیحده امراض جگر چند است درم الکند
 لغو اسهال جگر عدت شش در موی تب ایغور در دراز و سر و شک
 و علیکم است دوت صفای تب نیز زردی زبان و بر آمدن صفرا
 بقی در بغیر مری اساس در سودای حکم آن بهتر هر کس که جگر در
 کند از خوش رنگ زرد که رسد نفع رسد از فویش عطش مفرط
 بغیر شکی که از حد اعتدال در گذرد چون از گرمی معده یا جگر پدید
 عدت شش است که آب سرد زیاده از آب گرم متفقع شود پس
 از گرمی که غوده تشوش عطش از راه علیحده ان قدم باز نکش
 از اغذیه پیش بغوره و غنبت میکند و از اسهال شربت انار میخوش
 صفت شربت انار آب انار میخوش میخورد قند سفید نیمه کوبند
 تا غلیظ شود و به شغل آب انار میخوش اضافه نموده در سه چوب

و بگردند و شفا و شغال آب انار بکوبند تا به شغل خود صفت
 الکبیر و ضعف جگر عدت شش زردی و تب که رنگ و به و غنبت است
 بهتر است ضعف جگر انکه بر وجه جگرش از شربت زرد که در کون در مایش
 ترتیبی اگر خورد شربت را از مرغ مویز و از جهت زمان شربت
 زرد که جهت شربت انار در تب انار است که صفت هر یک در عطش
 مفرط نه کور شد میزند هم در عین ضعف جگر پیش هر کس که خورد
 برید ضعف جگرش از ضعف جگر کچهره بهتر است زیرا که خورد
 انار لیکن خورد نارنج که به شش برسد خورش سقوف الفینه که مقدم
 است شفاست علامت شش سفید رنگ تب نیز زردی و اسهال است ای
 و صدای سکیم بهتر هر کس که زردی و غنبت است شرب و نای رعایت
 بطریق سفوف چون مثلاً این عرض بود ضعف جگر باید که در مویز
 جگرش مقویات جگر از او زیاده بارده مثل کاسه است و از صاف
 مثل در اجزای شش که مودف و مشهور است علامت شش در مویز اناس
 جمیع اعضاء و در زرقه است که هم در مویز شکرش زنند آواز
 شک کند که بر آب بود در طبل آواز طبل کند نغمه مستسق
 از طب کند در مایش بر بوند و کچهره یا فاسق شش در اج

و کبوتر یک شل از غذا و زبده فراط به رمالش صفت
 کبوترین در درم اللدرند کورشد بسیارند و انت که شربت
 بزوری در استقامت کبر النفع است بعوض کفشد کبوتر در علا
 درم بزوری گرم دهند و کبوتر در علا حفظ کبوتر در سرد دهند
 و بعوض کفشد هر روز بزوری گرم و سرد در علا حفظ درم و ششک
 مزاج دهند صفت شربت بزوری گرم و بادیان سرد بادیان
 روی و تخم کرفس از هر یک مختلف است کرفس در پوست بیخ
 بادیان از هر یک در شغال هم در یک کاسه آب جوشانند
 تا نیمه ای صاف کنند و بهفت و شغال قند سفید کرده بقوام آورند
 در هر صبح یکقاشق در هفت قاشق عرق کاسه حل کرده میل
 کنند صفت شربت بزوری سرد تخم کاسه نیم کوفته و تخم خیار
 نیم کوفته و تخم در یک نیم کوفته و تخم خربزه مکانه نیم کوفته از
 هر یک پنج شقال بیخ کاسه و شغال قند سفید کنند و شغال
 بدستوری گرم سبزند و در هر صبح یکقاشق در هفت قاشق عرق بادیان
 حل کرده رغبت نمایند در مزاج خوانند نیم قاشق بزوری گرم و
 نیم قاشق بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق کاسه و سه قاشق تخم

عرق بادیان حل کرده اختیار نمایند در علاج استقامت کبوتر
 هر کس که بود علت استقامتش آتش مرده و بیشتر فرمایش از روی
 در اگر تیر کرد و دایم بمیان استراحت کنه جایش برفان یعنی
 زرد کسبش کثرت صفا یا امتناع استغراق صورت بنیر کس
 برفان بود صبر از جانش اسهال و عرق موافق درایش هر
 روز در لیل از آب انار لیسیده مرغ و کوزه و قشقه رمالش در علاج
 برفان صفای بنیر در علت زردی جو عوام و جو خوش جو سید
 باب کاسه راه خلاص و زرد کبوتر خلاصی بود صراحت نوشند
 کبوترها و دیگر خاص صفت کبوترها و دیگر زرد کبوتر کوی
 کوفته از هر یک شقال تخم کاسه نیم کوفته خردم پوست کبوتر و پوست
 تخم کبوتر و پوست بیخ کاسه و پوست تخم کرفس و پوست بیخ
 بادیان از هر یک سرد هم در در پوست است و شغال آب
 در شغال سر که کبوتر یک کاسه کبوتر کبوتر کبوتر کبوتر کبوتر
 کنند و بیضه شغال قند سفید صاف کرده امیزند و کبوتر کبوتر
 بقوام آید در هر صبح یکقاشق در هفت قاشق عرق کاسه حل کرده
 رغبت نمایند و غذا آب کبوتر نیم کوفته مرغ جوان و مالش مفر

نارदान صحت عظمیایا
مخفاشانی سفید
پوست خاشانی سفید
دو اهرت نام او توت
نارदान صفت جگر کثرت اما اسهال رموی غیر میباشد و آن قسم
می شود بر قسم اول کبیر که در دست طریای کبیری کونیند عدس
است که اکثر اوقات در شب واقع شود و مقدار بسیار بود دوم
مقوی که در دست طریای مقوی کونیند عدس است که بیشتر در روز واقع
شود و مقدارش اندک بود عدس منزلی در این هر دو قسم مذکور است
که صبح بمشغال تخم خرفه نفع دارد شیر که در شب مشغال شربت
صند شیر که در دهان که بمشغال انجیر نیم کوفته بمشغال حب
الاس در در جوش نیده باشند و صاف کرده اضافه نمایند و بخورند
و غذا ابرج داشته نفع دارد کبیر خشک نفع دارد قنق اب
زرک یا سماق یا مات جلیده کا در سحغ غیر زین اوده عدس
ظاهر شدن قحری طبیعت و در در حواله ناقصست بیشتر ای
در روده از ذات برده نفع دارد زشت از شرب مرض صبر زراع
تا شرب کاش مرض در رسود از شرب انجیر از در جراع صفت
شرب انجیر در نفع التزم از شرب انجیر از نفع جمیع است
شده هم در علاج سحغ بیشتر در قرصه روزه ای زود نس روزه لاف
خشکی شش چون و کونیند از صاف انکه شرب اب اس یا شرب سبب

کونین

کس میل کرد و صفتش شربت خلاف صفت شربت اس در قی
الدم مذکور شد صفت شربت سیب شرب شربت مشغال
قند سفید مشغال کجاست نند تا بقوام آید مضمض بغیر در روزه
و در نافع عدس در کجاست قرصه شکم و انتفاع بخروج رکت و در صغری
شکایت شدت درد در بغض مزاج بنفع و در رسود اظلمه رسود
لحمی باشد چتر ارباب و چیدن ناف به بود و شربت دینا رکفاف
در ماده نیم است یا خلط در از در ارباب شربت نوان شربت معاف
صفت شربت دینا در نفع الحلال کثرت فو لیج غیر در روزه
که قبض طبیعت بود بیشتر فو لیج تراخت الی در شیب باشد
که بود بولوه و فایند کف ظاهر شود جوار شیب علی خود
ز عمل عرقان شربت معاف ذکر علی که انواع فو لیج را نافع بود
سنا یک بمشغال بنول و با دینا و تخم زرشک شربت حیدر از هر یک
مشغال نفعه و کل خط از هر یک دو مشغال مغز کما جیر نیم کوفته ده
مشغال آب جعد نیم پیله هم را در یک پیله آب جوش نند تا بنیم
آید صاف کنند و شکر سحغ و مغز فلو س از هر یک در مشغال بوردار
منزله تک صفت درم در آب آن حل کرده و صاف کرده دروغ

با دام که صفتش در حقایق لادف تحریر یافت و در مقلات افشانه
مخوده تم کرم حفته کند و شور با می خردس نیز خورد و در مقلات
بکت یا پیشال باوه معجون خیار سبز کند صفت معجون مذکور تر
سفید چهل شقال یک چند در آب سوسن از هر یک صفت شقال با
جایا سر و بادیان در هر دو صطک از هر یک صفت شقال هم را بگویند
و بپزند و بکند شقال در غنچه بادام که صفتش در غنچه معلوم است
کند و بصدر شقال مغز خیار سبز سسته و صدف شقال عمل که غنچه
خم سزند و کند تا بهم سسته شود از مقلات صفت شقال
کلوا کرده فرو برند حمة الحیات که کرم معده را کوبند و عدس
نفور از طعام چرب و شور او چیدان ناف خشک بپاشد و بیداری
و آب فتن از دمان در خواب بپاشد از هر عدس کرم معده چوب صندل
قینیل از هر یک صفت شقال با تر بد قطره در خرس ترس شمشیر
میگوبد شیر کاذب و خور ز شغف صفت تربتیا و دینه مذکور قینیل
و هر یک در خرس ترس از هر یک در حبه انیسون و تر بر بد شمشیر از
هر یک بخیزم همرا کوفته و بکند با بلیبا که شیر کاذب و آینه کرم بیاض
مذکور حبه القح که کدو دانه خونند عدس ترس خورج با حاجت طبیعت

در غیر آنست

و غیر آنست بپاشد از هر کدو دانه بد سوسن سلف خرمه و بر یک تنوخ
از ار یکف معجون کرم و وقت خواب پیش فرما کاین را در آب سرد
نیت صفت او دینه مذکور بر یک و در شقال ترس خورد و شقال
خرا خسته بر دانه پخته شقال و زنجبیل صفت شقال ترس خورد که از او
خوردیده امنا و بنجام و نفع عظیم می یابند و هم را جدا جدا کوفته
و بچسبند هم از هر دو در وقت خواب میل کند الدود الذي شکر الحنظل
بغیر آنست که مانند بود و بکرم سرکه عدس خارید کشفه و ظهوری با
حاجت طبیعت است بپاشد در روده اگر دیدید کرم صغیر خا و هم
دم موضع مخصوص حریف خرس کز زهر و سوسن و می از کرم صغیر
جسم بپاشد زهر صادق بود کرم کز زهر عدس آن بود که از
این طبیعت عارض بود چون تخم ریون و کفیر و اسبغول و بکت
و امثال آن بکشد و کلار بپزند و در وقت خواب بپاشد از برای
اگر بود زهر صادق آب بی درخ باشد لایق باشد خورد و توان
منع شد کرم بر سر عصاره طبیعت حاوی صفت آب بی در
علیه ترس یافت صفت بر سر عصاره فلفل سفید و زهر البلیخ از
هر یک بر شقال ترس که در شقال زعفران پخته شقال عاقر قاصد و سبیل

و در وقتی که از هر یک یک مثقال هم را الجوبند و پسته و بادام و صندل و صندل
 مثل برشته در صبح و آنرا مخلوط کرده فرود برند و غدا برنج بپزند
 داده و در نزد نصف داده کنند زحیر کا و به عنده شکر که نموده اند
 طبیعت است بود جمع تخم ریاح و کدو و پسته و بادام و صندل
 اینها با سرکه قند و کلان هند در روغن زرد بود که آنها عارض شود
 زحیر بود صاف میدکند بنزد طبیعت صاف از خوردن محول
 بنفشه کرد و پاره مرض طبیعت صاف صفت سحر بنفشه
 بنفشه و مثقال تربت سحر مثقال رب سوس و مثقال محمود
 یکدرم بادیا و اینها از هر یک یک مثقال هم را الجوبند و پسته و بادام
 مثقال مثل و پسته مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آرد و پسته
 شکر شکر است مثقال کلون کرده فرود برند و آنرا آب گرم از غنچه
 آن بخورند و غذا مثل مغز و اگر اسهال صاف عسل و امراض لوی
 بخند و به عنده المعقد که از چند بود بر بشوید و پسته در روغن
 بود طبیعت صاف هم فرزند هم اند و انداختن فصد صاف کند
 نماید که نوزد محظوظ است مقل چندان کرد و کردید خال و لبر
 خود عاقل صفت جرب مقل پوست جلیل کباب و طبله سیاه از هر یک

دو درم سکنج سه درم صردن سفید دو درم هم را الوسته و کچک
 درم آب که پزود درم مقل ارزق در آن حل کرده باشند
 شسته جدا کند در صبح دو درم فرود غذا آب مرغ جوان
 و من مغز و اگر اسهال صاف کند آنا بید نیست که هم چنان مقل
 در بود پسته صاف است اطریفل مقل نیز صاف است و نفع تر از هر دو
 برغم سبیری مجربان خوردن ایتیمون با الجلبان است صفت
 خوردن ایتیمون با الجلبان است که مختلف ایتیمون را در روغن
 کرده در مقدار مثقال آب جبین گرم شسته چندان بمالد که قره
 خود را تمام باز در هر پس است مثقال شیر خشک در روغن کرده صاف
 کرده سه مثقال لوی بخور را اضافه کرده نیم گرم بیاض بند و
 الرقوی تر خواهد بود مختلف سنای علی چون نیند و صاف کرده اضافه
 نمایند ماء الجلبان چندان که یک کانه شیر برزد و ارزق چشم
 گرفته صفت شاق سر که تند آید نزلت کند تا زرد و پس از پسته جدا
 شود صاف تشفق المعقد نیز شاق شدن ششوه پسته در معقد
 اگر بدید شرج مثقال چهار ترا که نیند بصفت شفاق باید که در صفت
 بر پزود چون سبب بهی در زرد که لیمو و سماق بیان مرهم که شفاق

در وقت که پشمی هر که ششوه که در وقت که با شتر با بدیدک
ازرق هر روز بموم زدم هم کردن صحت پس از آن طلب نمودن
از حق صفت هم مذکور موم زرد یکفاله و نیم در روغن کوهان شتر
یا نروده شغال حل کرده بده شغال آید کند سه شغال ملک ازرق
در آن حل کرده باشد تا میخیزد باده کند تا هم شود و درم المقعد
بوعا اس ششوه عدس در دوی و در دراز مقعد و در صغری
خلید و دیگر که درون کتیر مقعد و درم کند سبک تحقیق رک
زن چرخون بود که میت طریق در خوردن سهل و صغری است
تقریر کند بقول بایران شقیق صفت سه ملی که سه مال صغری کند
که سه شغال شندی و ده شغال منفه و کل سرخ و تخم کاسه نیم گرفته
از هر یک دو شغال سه شالی سه عدد هم را در یک کاسه آب
چون نند تا بنیم آید بلکه کمتر صاف کرده بیاشامد و اگر بوی طعم بوی
ششوه درم کند قویخ و در در عظیم عارض شود در یک شالی بند و
بر در در سرخ جی است کند و شترت منفه در آب یا کلار حل کرده
و تخم ریوان ضم ساخته میل نمایند و غذا امس مقشره با کرای با ریک و
سرخ مرد و یا سفید مرد و یا شبت سبز یا خشک و سفید و اکلیل

اللله

الملك اینها همه با آنچه میسر شود بگوش نند و صاف کند و زمان
در آب نیم گرم آن شستند تا وقتی که ماده ورم تحلیل یابد یا بقی
تمام یافته بخورد سفید مکرر در شش نند عدس امض کرده و شسته
انافقه الکلی بویسک کرده عدس شش لیفاز زرد یا سبز در بول
کتیر هم چنگ سنگ درون کرده کرد مدرک از در زرد کرده چو باد
تیزک باید که نباشد خورد و حباب خاکستر جویبار در آب شکر
ریح الکلیه بویان کرده عدس شغال در دراز موضع موضعی موم
گرا نیت کتیر از کرده که چو باد کرد مدرک نافع بیگ کما دا
پسوس دلف هر روز نباشد خورد تا در اصول بیا در در مرض
چو فتد ریزک صفت تا در اصول در عیج فای که شت صغف
الکلیه بوی صغف کرد عدس شش نند که رنگ بول مشابه آید بود
که کوش تازه در در شسته بند کتیر هم چو باد موم و صغف هم
مکث در یک از هر شش فلوینیا آر جیک در سینه ارقیب
جمع موم بود از قوت موده سخت کرد چون سنگ صفت فلوینیا
فلن و نیز النج از هر یک سه درم ایفولاده درم زعفران کوه
یکدم بسن در در صا و ز فلوینا از هر یک در درم چند بید ستر

مکرم از زنب و در پنج عقده از هر یک یکم در مکتب و در ارب
نایقه از هر یک تخمقال هر را بوبند و بپزند و بنود متقال عمل
سرشته هر روز دایح خلوه کرده فرو برد و غذا از د و کرم مرغ نیم
بزی است بجمع عر ب سوخته خورند ورم الکلیه بغیر آن که کرده عدس
در موی تب تیز و در و پیر الیها و در جنض است و در صفای
تب تیز و فریاد و خواجه و زردی قاروره و در مغز اند و قلیت
در و در و سودای رقت بول کثیرا چوله کرده در مکتب با شکر عسل
کارت چوب و برسم اهل در آن کرده خون بود با خلط در از
تخویلی بایت کردن با ک قرصه الکلیه بغیر این کرده عدس
خروج ریم و خون فتور و فتور و در بول است بکثیرا ای آنکه در
کرده بام و لنگ در لال تو کشته بود و کرم تا چکند منت
کند بخت آنک بچند مده رسته و اگر از جنگ ورم الممانه یعنی
امس ممانه عدس در جمع اق م عسر بول است و در موی تب
دایمی و در دعانه و در صفای تب تیز و بیدان و در و ز با ربر
دیمی که کوی سوزن نیز نند بکثیرا از از ورم ممانه در عیال و بال
بر عارضه تو عسر بول آمد و ال کرمیت بغیر جمع و صفای سبیش

اصول

افراج مواد کنه بقصد سهال حصاه الممانه بغیر ممانه ممانه
ظهور یکبار سفید با کسره در بول است بکثیرا از ک ممانه است
چوبه در و حال مردم المکتب بکن کند استقبال از بوجده نیم
مرضی نزد حکیم بنو حجر الیه و در اسبه مثال طریق احتیاج حجر
الیه و دانت که تخم خط و تخم کرفس و بل از هر یک مثقال بچکند
وصاف کت ز نیم مثقال شکر الو با جمع عر و در آب آن حل کرده و بنید
سفید سیریز کرده و در مکتب حجر الیه و در اسبه اضافه نماید و نیم
کرم نبات خورند و غذا خود آب کند قرصه الممانه عدس
خروج ریم و سوزاک به بوی بول است بکثیرا از زین ممانه است
کرده و حل در دی که عدس آن نماید شکل چوله با ک سو ممانه از
ماده بده در سرت ربواج سفوف مد حل صفت سفوف مد حل
نوخم خیا نوخم با در کت نوخم خربزه از هر یک در مثقال کل
از نزد کسره و دانت شکر و کوه تخم طرفه و طب سیر از هر یک نیم
مثقال ریوند حتی کمثقال هر را کوفه و کشته هر روز در کمثقال
در و مثقال ربواج مد حل کرده و مسل کند سرت ربواج را و حل
کند سرت ربواج را مسل سرت انار که صفتش در علاج عطش خربزه

یافت سازند بک المنة یعنی دمانه عدتس در و عسر البول در
 نیت بپوش چون در دمانه شد رختت حاصل بدم شتوار
 طریق حکمت غافل بنا و اصول در و غنغ بید بخیر در کس خدا
 در شفا و عاجل صفت ما و اصول در علاج بک الکلیه کت
 صفت در و غنغ بید بخیر بید بخیر را کوفته در آت حوت شد
 تا در و غنغ خود باز پس دهد اندک اندک بقاشق از زرد آت خزان
 حرب المنة بکری مانه عدتس خارش مانه و بد بوی بول
 اسوز است بپوش ای از حرب مانه کرم و بد معلول باید سخن مرا
 بجان در قبول بخور این الامان و مادم که شود معلوم تو از
 علاج مقرون حصول طبع المنة بکری از جبار فتن مانه عدتس
 عسر بولست بعد از وقوع ضرب یا سقط بپوش بپوش باید
 چوشانه تو از خلع خلل نزول بک حرب که کند دفع عمل صکسته
 معلوم خردت بچهند واقع بود از راه مدام بول تقطیر البول
 چون از سرد مانه باشد عدتس بیاض بول استقر شده از حبه
 سردست و نفع یافتن از حبه یا کرم بپوش ای کشته کرفار
 بتقطیر البول زانند نیز بپوش دست اندر بول بخور ز و عدج

اطرفیل

اطرفیل را در شام و صبح باید در ایضقول مراد اطرفیل کبیر
 است کیفیت ساختن آن است بپوش مایله کانی و هلیله ساید
 و بپوش بید و امله و فلفل و دار فلفل از هر یک سردم زنجبیل
 و بوزیدان و باز باز و شیطاج هند و شقاق مهر و تو در زرد
 کلکون و همین سرخ و سفید و ک العصاره و تخم حشمتی از هر یک
 ده درم هم در کوفته و بچشمه بر و غنغ با دام که صفت مرم و بولنج کت
 چرک بید و بد و صندان عمل کف کوفته سر شده شرتی از کتفیل
 تا در شغال کلونها کرده فرود برنده و غذا بکشد جب البول چون
 اسوز مزاج بود علامت عدم تشنگی و جستن بیض و سفید بولست
 بپوش ای کرم که بول جرس کردید ذلیل هر سو مزاج سرد باید جو بول
 بولش کت و آید از زرد علاج کرموره از زرد بند در جلیل از کرموره
 از زرد بند و کت نش پور را بصورت تخم سحر تراشند در اصلیل
 نیز سو راخ زانند یا در دانه حلیت در نیم پیلر شیر خرد کرده نیم
 کرم رغبت نمایند و تاناف در آب نیم کرم نشینند یا زمان زمان آب
 بر زرد و سفید و سفید بپوش و غذا آب مرغ جوان باب بخور نیم کرم
 و شیر و مغز کاج بکند در کاه بول تفصا که بر یا خرد و تاناب

بپوش ای کرم

حرفه البول بجز سوزان خواه بیش کثرت صفرا بود و خواه غیر
آن بیشتر آنرا که رسد در مجرای سوزان الم بنیدل از سبب آن که
باید که خورد بنشیند و خورده هر روز قوی کالج بکند در دم صفت
قوی کالج موخیم خیار و غیره کج با در کف مغز نام مغز در رب
سوزان و شسته و صغیر و کثیر و جوی سبب و شانه و کندر در پای
و کالج از هر یک ده درم کج آنس در دم اینون بکند در هر کوفته
و خسته با بیابان بر سر سینه و قمرها کند و هر روز در دم در نیم
بیابان سره خورده که به مشقال قند سفید شیرین کرده بنشیند حل کرده
بسیل کتد و غذای مفسد را در او کثیر تر و شیر و خشی تر خورند
سلس البول بغیر اختیار آمدن بول چون از سرد شدن باشد بود و عدس
عدم تشنگی و خروج بول به سوزش است بیشتر چون در سلس البول
زکندر در دم و رسد بر این نه افزودن نه کم سالی و بقدر کوفه
این میل کنز آسوده نوی رسد نعت از غم البول نه الفواش نجی
به اختیار آمدن بول در فراش خواب صبح از سستی عضله شانه بود
و بواسطه غلبه رطوبت عدس سردن دارد در کف قاروره است بیشتر
در خواب کج بول آن بکلام بر این کثرت سلس طعام و زبرد

مداد خوری از بر شش عصا و کجا دم صبح و او کج و کج و نام صفت
برش عصا در علیج ز کثیر کثیر بافت ز با بیطش عبا رقت از
عقل مفرط و آب خورون دایره و در جوش در اندک زمانه بود که
متغیر کرد و بیشتر از بود و بی علیج مرض و امی کراوده بعلم حکمت
عالم فوار کصاحب با بیطش را با قلیه کرد و در اندک عود و حرم
صفت کج حرم غوره ترش و شیرین افشاده و صاف کرده بپوشند
تا غلیظ شود بول الدم بغیر آمدن خون جگر از ضعف جگر باشد عدس
مایل بود بول بر قست بیشتر باشد چو ضعف جگر بول الدم
ضعف تو از آن زیاد در دم کثرت زک در آب خورنده
خوری میدان که بزود انمض کرده کم صفت کثرت زک در
مرض سهال کثرت علیج موافق جهت قوت به بول نقصان قدرت
صحت هم از سردی آلات نر بود عدس و سوار خورده مرض است
بیشتر با شیر خور ضعف به و شسته مدام کارت نرسد بوق صحت
تمام هر گاه که ضطرت کند بوطعام مغز و عصفور خورده بیض
حمام عصفور کج کثرت و بیض حمام بیضه کبوتر کثرت از احتلام
نویسار از آنال در خواب توله انمض از اینجا و نرسد بیشتر

کد

از کثرت جلاخ و خونی و جلاخ باز برود و بخیل خورج جام در پس
جاری می کند مردم در باره و در طب معتدله با شام فرخ تمام
کبوتر بخت و با شام امثال زنجیل و باره و طب نظایر
حرفه آینه که از اعتدال می کشد گویند عدس حله در احتیاط
از او با جماعت است البته ای عدت البته از حضا صفت معلوم
شود بود عدس آخر مذکور که کیده به باره صبرت می کند موجود
شود عدت معلوم صفت جبهه بر سقوی می کشد نیز
دختر انیسون از هر یک یکدم تخم حفظ و عکس اندی و
مقل ازرق و کثیر از هر یک یکدم هم را بگویند و پخته و عدس
غاریغون بویزه پخته اضافی بند و آب کرفس با بادیان هم
کند و جبهه سازند و در خوردن غذا آب خود نیم کوفته و مرغ جوان
و ماس معطر در سفنج کند عایطه علی است که ختم صبرتی است
کند عایطه بوقت انزال دفع شود و صورت این عدت از سستی
عضلات مضعف است و کثرت تمدد به نسبت هر کسی که از عایطه کرده
مفهوم بر لوح بیان کنیم عدس مرقوم مکنو کبوتر جلاخ می کشد
مرفوع شود عدت صحت معلوم هم صفت شیان ماز در سینه که سفند

با شکر بود

باشد بقدر حاجت بگیرد کوفته و پخته شربت جلاخ را شکر سفند
در عین آن کثرت سبب شند و فواید صفت مبرور اند
غذا اشیای سماق خورند قنق که با روغن مشهور است البته در جبهه
تفوق و عقل است حرام اقبال بر حیات حتم الحام تا عدت مذکور
زیادت نشود باید بر فواید مستثنی وقت قیام بدانکه مرغی چیز را
گویند که عضو را بجزارت و رطوبت نرم کند چون آب کرم و دم
القیه عدس در دوسری اناس است و در صفای زردی البته شربت
در حقیقت ز صفا و جویا کثرت دم باید که جوزی منضجان مسهلیم
سبب از خون اگر بود موجب آن صفا و طلب کنگ که کند خونت کم قر
خدا القصب از قوه کبریه ز کردید الم کمرز آنکه بود صافی زنا
صافی دم و ناکه کند زمرکت کرم موم در روغن کل جبهه زمان
هر صفت مرم مذکور موم کا فور یکمقال نیم در وقت شغال
ادغ کل که صفت در قوه الخلق داشته شده و سه مثقال آب
که هر حل کند در همان مصلیغ روانه انار بر بیان کرده در وقت
نیز در اسف از هر یک چهار مثقال کوفته و پخته اضافی نمایند
و صلابه کرده تا مردم شود و ناز را که بفرج جنای که کز را انزرا که دانند

پیشتر جمع است نهی بر زکرا از بهر عظم کرده عظمش برید بر رخ الم
 در زفت میتر شود بهر طلا بجوی علف او خراطین را هم طریق
 طلا کردن زفت بر زکراست که زفت را بقدر حاجت بگیرند
 و بکار و درم کرده بر روی کباب آن را سیدتک اند و نیم گرم
 طلا کنند و بگذارند که سرد شود و بجسیدین بعنف بردارند و باز
 نیم گرم طلا کنند هم چنین هر روز ده نوبت طلا کنند و وقتی که عظم
 سید آن طریق طلا کردن علف که زو و شوک نیز گویند و خرا
 طین که گرم سرخ در از است در دکل میباشد آنکه آب بنوشند
 و در سایه خلسه سخته بگویند و بهر سوز و بر دفع کجند سرشته صبح
 و شب طلا کنند عظم سید آن علف امر است که خاصه زمان است
 بچند قسم است کثرت الدم بوی بسیار آمدن حیض چون از غلبه علف
 باشد عده شش سرعت فرج دم و مایل بودن در سوز و در سستی
 در کثرت طس چیز بود و حرکت عین چیزی بود و چیز فصد شده
 صلا شدین یا رقت دم مغنظش کردند ای بسیار شود
 سین دم کرد و شایان ندی است و مغنظه چیز که ماده در اعلیظ
 کرده اند چیز هر سیم و کورت کا و سبته شد خون حیض خجراز

افراط

افراط سمن بود عده شش وجود سبب است و حیض از شده شده باشد
 که سببش بلغم بود عده شش شسته اعضا و حبه بنض است
 و در ریختن قارور و بگشای چیز سببه بود حیض از افراط سمن باید
 که کثیر بجمع تمذیل بدن از سده اگر بود و بفتقش میزد
 مفتحت در سرد علی سمن فرسبی و تمذیل لاغر کرد و اندک
 و نفق ضرر را گویند که دفع کند ماده را که سبب آن شده باشد جمع
 کرفس کا سخته رقیق غیر برده که بر و نه فرج حادث شود و مع
 جاع شود و بپوشید هر که که رقیق تا توان کرد و زن مردش نتواند
 که کند قربت زن میدا که علاج آن بنزد یک حکیم ممکن نبود
 بهر عید از این مقدم رحم بوی سبب آمدن زهر ان عده شش در عظم
 در عینه و فصد و تنی کا و در است و از بدین علف خنوار الرحم
 هر زن که خنوار رحم است عیان باشد جو طوبی بود باشد
 آن از بد از اله پس بر از در و سه بار میکن قبش زغالبه
 دان صفت فایده و خفقان سرد و قوم شد رجا که صفتش
 مشابه زن حامل بود از بزرگ بکم و سبب حیض و غیر آن چون از
 با غلیظ بود عده شش انتفاع بفرودن و مالیدن بپوشید

او با غلظت کزین گشت عیان مستحسنم که سودی نیست نه زینان
گرفت و در کوشش و اصول بینی زوداره مرض ایامان صفت
ما در اصول در کج مانند گشت اختناق الرحم که جمع صرع به چند
وقت عارض شود و از وجودی دست در جمع از جنس منی باشد عتس
رحمت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت ظهور عتس است فرق
میان این عتس و صرع است که در بعضی عقل بجای زایل شود و در
زنا چون از جنس منی زوداره ان رکبی که زوداره در او به چند زان
او را زان جمع در یک کاه مردی با بد قوی بر زوداره جوان نفوس الرحم
نیفتد و زهدان عتس در زوداره ناقص تر شدن از جنس منی با
ایک نیت جمع با قلا و لوسیا دفع باقی از جنس منی با بسکن جمع با
دانشیون بگشتن از او دم چه مضطرب کرد زان زان سان
که زان با دلسر منی و منی با یک شکل غنچه ترتیب کند بزرگ بود
چو با دیان با بسکن صفت بزرگ با بسکن است با دیان و دیون و
نخ ارض در سداب صغیر با سوبه کوفته و غنچه بوسق سبند و بزرگ
ساخته یک یک را بردارند حکمت الرحم چون از صغیر باشد عتس
کردم با سایر عتس غلبه صفت بگشتن ^{مرد} که زان بسیار صغیر

در زان

در زان خادوم زان بگشتن زان افق بقدر تو نشسته
تا بزرگ دوش بگشت زان بوا سیر الرحم که در آن چند است بر
کن زان زان بگشتن کرد و چه بوسیر رحم عارض زان در دم به تصاد
طلب کن زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
مشمش روغن زان بفتح دل مملو با لیدن و لوبو جمع که عتس
خون شفا لوت و شمش زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
زهدان عتس در زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
صفت بگشتن زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
نیاید به بیان سووش دارد تلبان از راه و در لکن زان زان زان
بعضی غنچه زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
خیا زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
شاند بگشتن زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
کرم بیات ضد غذا و اگر از سفنج با بگشتن زان زان زان زان زان
قرصه الرحم زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
از زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان
چون یک شود زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان زان

بگشتن زان

عاریقون سفید و شور و اجزاء مذکور را بگویند که از اسید
و نیم گرم نیاساندر غذا آب خود نیم کوفه در مرغ جوان و سفید
و کشنیتر کند و جع لفاصل بچند قسم و جع الوری که نفوذ
کنند که در دید زبون که در برش خج بود از حد از خون از راه
دای تو صفت یابد که در ج بفسد صفتش امضون موصفا
در اس رجم و کشنیتر هم در وج الوری خج از نیم بود کشنیتر ای
کنند عیان ز صفت در سردن حالت شده از در سردن و کشنیتر
کون فقه بود از بهر نوا طریض خورد هر که در می تقویت از غار
بقیون صفت طریض خورد و در خیالات که در تقویت با
بقیون است که در شقال از آن بکثافت غار بقیون بگویند
گذرند امیزند و جها کرده فرور بند و غذا خود آب خورد عرق
الناس نفوذ در که که آنرا کول خوانند و قوی نیز گویند که کشنیتر
از عرق است که که در در مخزون تا دم برش الم که در از خون
حفظ که کشنیتر است این عارضه باید که از بدن آنرا بریدن نفس
که در در می بود در بند مکنات یا حدوت این عادت بیشتر از ما
غیر است کشنیتر مازم بعد از تقویت راه خون باشد که از

شاه محبوت از بر قوت باه ساختن لقا حکیم نیر اراحد شاه

چهارده سال با لطفش از شدت که بخدمت بود از زعیف نمیشد و اما در ده
از بهفت عادت حرکت نمیشد و در کتک کشید شو و زعیف شود از ترس و جوب
خون و جیره و سرنا و خوف ناک و از عتق و غم عتلت که او سرنا
هم رسد شریعت چون آب شود عتلت و از ترس بدید آید از حرکت باز ماند
و عتلت که از جوب زود بدید آید شریعت نیمه نماند بهفت عتلت که از جیره
بدید آید در کشنیتر زعیف و خشک شود و فوق باشد حرکت نباشد و عتلت که از
خون و از عتق و غم بدید آید این همه عتلت هم حرکت نمانند بهفت عتلت
چیز باشد و این محبوت لقا از این بهفت را درست کرد تا که چهل سال این عتلت
باشد و نیز از نفع دارد و از آنجمله اینست چون در ماه سهمنه سه یوم که در
اضطراب از جیره را شریعت و شور و خشک کردن حاصل دفع کند و خون
صاف گرداند و شره صفا و خشک سودا و سوزش زرداب و ناخوش دهن و
خارنت و ماغ و آواز گوش بر طرف شوند و کرده را مانده قولد کوشند و چهارده
بگویند شب بکار در دارد اگر چهل کشنیتر کشد و کشنیتر باشد را هر مرداند و چه
خواب طلبد و ماغ و جاز بهر قوت تمام دهن و شره فلیح و سرسام

اگر ترکی **مقاله** بویست نارنج زیره بزرگ کشتی
 ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳ ۱۳۳
 بویست نارنج داخل کرده برآم زنده در جاب گذاشته کرب
 از ابالده سینه وقت اعتیاج صبح ناشیاه بیستقال عطر
 و مقال میل نماید و غدا پیش خود آب کوشیدند و بویست
 و کبک و مرغ باشد در چینه زیره کرب زعفران اهل منجک
 برابر کوفته بقراریک مقال داخل نوشت کرده سر
 و یک را چینه گذاشته ارفش با خمیر کوفته تا کوشش
 درست بوفته شود با لوانر خشتک نان کندم باشد بخورد
 اما خود سفیدیک لا منت داخل کوشش کوفته وقت
 که غنا خوردن آن غدا را با فاشوق نرم کرده با نان خورد
 صبح ناشیاه و عطر سر جلو کوشش یا فیمم بر سرش گذاشته
 زعفران و ادویه بسیار بر نیمه در زشت گذاشته بخورد
 و از آب

و از آب پرهنر کوند به بسیار خوردند چنانکه ششک حلاک
 شود گاه گاه بخورد آب جو سینه باشد دستور خوردن
 آن آب چهار کاسه در قران کرده بپوشند تا یک
 بماند بعد از آن آب را در کوزه کرده در جاب گذاشته
 تا سرد شود هر وقت آب خواست کوند قدر از آن بخورد
 و عرق بونادران و کلاب و بیدمشک گاه گاه از ششک
 آب بخورد بهر باشد انت اوله کاشف است

به تنزه خطایر علم زرد علم سرخ
 ۱۱۰ ۱۱۰
 معطر صیوه
 عید ۱۱۶
 یاد بیان حکایت ۱۱۲
 ۱۱۲
 تخم کشف تریاشر انقدر رب ریوند
 خشک باشد که خمیر شود ۱۱۲
 ۱۱۳

علم زرد سرخ در کاشف است

ورس هندک اجزای کوفته و پیخته با زهرکاو و همق بلیق نموده
الواز بر ارض و خشن باشد خون خروش این قدر داخل گویند
بقر کف که رنگ دهند بهر باشد و از تراریات هر حیوان
باشد داخل گویند قوت زیاد شود شکر میگوید از جای چیره
شترخ و داخل گویند بهر باشد اگر خاص با دروده را بکشد
آهنگ در میان آب ریخته آبش بنشیند انتقال باشد و
۱۲۰ بشیر کوفته و خلعت در نه ماند و آن آب آهنگ را بچوشند
تا آب خشک شود چون غلغله در نه و یک ماند داخل اجزای
گند بقر انتقال باشد و تریاک و رس را با شکر در میان
زهر کشیده شود و در میان اجزا ریخته شود آنوقت درست
سلاخه کرده لوله را زود هر گاه خاصه باشد خاصیت آن بجا
در میان صبر زد کوفته باشد نهان کرده خاصیت است مانند

نایب اسفا

نایب مرض اسفا بنصر است هر کس که آزار اسفا
باشد صبح شغال کل کنند آفتاب میل نمایند و یک
ساعت نداشت در بیابان عرق کاشند بچوشند که یک
بیابان باشد نه سینه شغال نبات داخل عرق کاشی
کرده بعد از کل کنند میل نمایند و سینه ساعت صبر گویند
و غذا میل نمایند و غذا گوشت شکر با خود سفید
پیخته و یک شغال دار چینی کوفته داخل غذا
کرده بانان گندم خشک و بنیاد باشد بخورد و هر گاه
خاموش کرده باشد در میان گوشت آب برنج
پیخته با گوشتش بخورد روزی سه وقت و ضحای
پونند چمن را آب برک چقدر سایید که هر جا
آماس باشد صبح عصر بخورد از آب برنج گویند
هر گاه بهر بیماری شکر رود و در چهار آب یک عمل تربت کرده بخورد
انشاء الله تعالی

ضمای که اگر بر سعه نهند فی آورد و اگر زناف کنند شام
براند و اگر بر خانه نهند حیض براند بزنگ کابلی عطوره
فتاء الحما از هر یک به شقال خرفق سفید مردار نند
از هر یک چهار درم روغن زیت بحد کفایت زیت بیکدرند
بلق اذویه سوم سفید پیروز از هر یک پنج درم سوم و بیرو
در روغن زیت بکوازند و باقیه ادویه بکوفند و بخته مان
ببرند و بر روغن کافور پاره مالند نفع دیر ضحای که خون
بر لته مالند و بر سر سعه نهند اسهال سودا کنند و چون بر
زیر بغل نهند کونند اسهال صفرا کنند و اگر بر مابین الومین
ضماد نمایند بلغم براند و این ضماد اسهال را طفاست با طفال
و پیران و کسائی را که طقت اسهال نندارند بدین ضماد بکنند
سرمس مقشرد کف کوفیه در دیک کنند و آنخل را شیره بپازند
بر آن کنند که آن ضماد بپوشاند و بپوشاند تا شمس نیش را جریب
کوند نامند و مساوی آن روغن گاو اضافه نمایند و بپوشانند
تا بخواهم آید استعمال کنند چون خواهد
قطع اسهال

چون خامد قطع اسهال کوند و لذت بر آید در آن موضع با کلاب
شوند و قطع اسهال شود روغن کیم موراسیاه کوند تا شش ماه
سپاهی او بخاند صفت آن بسنند چون هندی و سر آن رو
بگیرند و مغز او را بیرون کوند و چند درم از مغز بکرده
لکان هندی باده درم آمله و درم براده آهن و نیم درم
پوره از مغز نیم خرد بپاشند و در میان آن پوست بکرده
سکاه هندی کوند و سر آن را بخیچر می کوند و تمام آن
جوزا در کله حکمت بپزند در میان آتش اندازند
چنانکه رگست بعد از یک ساعت نجوم بردن آوردند
و روغن که از آن پیدا شود در موبالند روغن حنا سوی
سیا کنند و عرف اشناد او جاع سفاح حلل مانافع نامند
صفت آن برک حنا یک در روغن آب بپوشانند تا نیم
آب بماند بعد از آن بیالایند تا نیم روغن بپوشانند
تا روغن بماند بپوشاند روغن آمله سیاه کوند هفت آن آمله مقش
برک صود پوست بیخ صوف بر مساوی کوفند و سبک نیز بپزند و
ضاف کوند و نیم چندان ادویه روغن کجی اضافه نموده بپوشانند
تا روغن بماند در موبالند سیاه شود

در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت
در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت
در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت

در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت
در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت
در حدیث و کتب معتبره
که در حدیث از حضرت امام موسی کاظم
عجل الله فرجه و معده و کرده را که میگوید حضرت

در کوفت
در میان سوزش و فصل
در چشم بزم از آن با زردی و سوزش
از آن زردی و سوزش با زردی و سوزش
بروز و زردی و سوزش با زردی و سوزش
کرده و این دو در روز یکشنبه
چهار روز و نیم در روز یکشنبه
و فرمود که نافه است بر این دفع
و کسی که سوزش از آن در خواب و زردی
اطفال و زردی از آن در خواب و زردی
و عصب و زردی از آن در خواب و زردی
بگذرد نافه است و زردی از آن در خواب
صفحه از آن در خواب و زردی از آن در خواب
تا یکی چشم و زردی از آن در خواب
در روز و سوزش از آن در خواب
مخرج کرد و زردی از آن در خواب
بر آن بگذرد و سوزش از آن در خواب
باشد

در چشم بزم از آن با زردی و سوزش
از آن زردی و سوزش با زردی و سوزش
بروز و زردی و سوزش با زردی و سوزش
کرده و این دو در روز یکشنبه
چهار روز و نیم در روز یکشنبه
و فرمود که نافه است بر این دفع
و کسی که سوزش از آن در خواب و زردی
اطفال و زردی از آن در خواب و زردی
و عصب و زردی از آن در خواب و زردی
بگذرد نافه است و زردی از آن در خواب
صفحه از آن در خواب و زردی از آن در خواب
تا یکی چشم و زردی از آن در خواب
در روز و سوزش از آن در خواب
مخرج کرد و زردی از آن در خواب
بر آن بگذرد و سوزش از آن در خواب
باشد

و آنچه فرموده درست آزموده است اول وقت را خوش
 کند و دل را قوت تمام دهد و هم معده را پاک گرداند
 از خلط که نه سیم کرده را قوت تمام دهد و قوی گرداند
 چهارم در رویت و کمر را فایده دهد و سیم آب از
 دهن رفتن باز دارد و سیم قوی را بنشانند و درد
 شکم منقطع کنند و سیم در دل و باد پاک در شکم
 بهم رسد فایده دهد و سیم فی کردن و خون شکم
 مفید بود سیم آب از سر فر فر سیرون میاید و ظاهر
 میگردد نافع باشد و هم در درد نافع سود دارد
 از دهم سلسل بول را بر طرف کوند و از سیم ابی
 بصورت از فر فر سیرون آید و زیر جام را نجس کوند
 نافع بود سیم دهم در در زیناف و قتل اهل نافع
 باشد چهار دهم در دغا نوا سود دارد و سیم دهم
 عقل

عقل زیاد کوند و دهن را سود دارد و فر فر سیرون
 زیاد کند سیم نهم قرب منطوحه را بر طرف
 کند و سیم نافع باشد و سیم نهم فاشت اعضا
 و جوشش بر طرف کند سیم دهم در معده را و سیر
 معده را بر طرف سازد تا دهم استسقا را
 فع باشد سیم تب ورف را سود دارد بلست سیم
 تب و لوز و تب سیم نافع بود بلست سیم خفقان
 بر طرف کند بلست سیم بدن را صحت تمام دهد بلست
 چهارم ذکوه قوی کوند و قوت تمام دهد و در کت
 شب ده دختره بکارت بیورد و لذت تمام دهد
 بلست سیم بوس را سود دارد و اگر خاصیت نوش
 شود ببول می انجامد چون ابلست فلفل
 زنجبیل دار چینس جوز بوا قیر نقل عود قناری
 ۱۰ ۱۰ ۱۱ ۱۰ ۱۲

در این کتاب در بیان بیماریها و در بیان علل آنها و در بیان احوال آنها و در بیان معالجات آنها و در بیان...

بسیار است زعفران خولجان انیسون فلفل
۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۰
شعلب سعد هندی کباب چینی عاقر قرحا
۱۱۰ ۱۱۰ ۱۰ ۱۰
لسان العضا فی بنک عنب کلب عام کوفه
۱۱۰ ۱۱۰ ۱۰
و بیخه ابرو غنچه بادام جرب نموده غسل درون
وقتی صید ده اشاره معجون کز دو عالم الحکم
در علاج درد معده که با وجود حیفه باشد که هر روز
در دو روز شست کوفتی کوفتی تلخ و سرد آب
کف باشد بعضی سرد و بعضی در که شکلی بگردد زنی
که سرد کوبیده پوستش را کوفتی در میان آب غوره
بنمک ریخته انگشته آب قوره از زنیان اضافه باشد
در سایه کز انتم خسته شود سه دفعه بدین دستور عمل نمایند
بنی شقال پوست شجاعت بقدر کفایت شیرین شود هر روز
کوبیده هر صبح در نگاه سه شقال یا آب گرم فرود آید تمام

احراق نقره باید نقره را بسوزانند و بزره که در آب کف در ظرف آهن
به شش سوزانند و اگر خوب خسته نشود قدر گوگرد براد بپسند و بسوزانند
و کوبند چون نقره را در بوطکه که با یک قلو داشته باشد مگر کنگارند کبدر می رسد
که ساینده شود و کفایت لیل بطریق کله هند است که چند بار صانع
در قیفه او را بکورد و کسر که الوده با کشتی بنا بند و سرد کنند و چند بار
دیگر در بوطه سفید اب قلو را کنگارند پس سوزان که در ظرف فلز است
با نمک بسیار بکوشند تا نمک بجمیع او پس قدر گوگرد
با ششیا بر هم زنند تا ماکس کردد کفکم
طریق حکما چندم بجهت تسکین کفکس کنند چند بار سرب که اخسته در آب تلخ در
رکبته صافند پس طلا سفید را چند دفعه که اخسته چند دفعه در آب تلخ کفکس کنند
که بزاج سیاه و سکه آغشته در کفکس که با نمک بسوزانند و باره آن کسر سفید زده در بوطه
مردار سنگ الوده بکورد و زنجبیل کوفتی در ظرف چرم یا مرنج بسیار بند و در روز کفکس کنند
بر هم زنند تا زنجبیل از او جدا وقت کند آنکه هر دو سخته سان کباب بند که کز آنکه از آن کرد
آب بسیار کفکس در زنده آب نوند و حدس بدن جمع اجی و فلزات بسته شاول کفکس همین مرتبه است
و کفکس از این مرتبه جایز نیست چه اگر مقصود کفکس بود و هر مضمون است

باغک در خیم حیون
 کند سفید علاج المکربین
 امکنند باد کند باقله و سنگین بر و مال اگر کین
 امسه کند باد کند با اسفند سفید کند در علاج کرم
 در سبب آب و او مال اگر کین کند با جیر کوب بر و مال در علاج کرم
 اگر کین کند در سبب با کلاب خورد با روغن کل و مال در علاج کرم
 سبب با کلاب خورد نیکو بود علاج کرم
 بر کند با چوب کزلباش بر و مال در کین مان و بر و مال در کین
 علاج کرم اگر کین افتاده بهد موس آدم بسوزان با کین
 بر و مال در کین با کین و اب

وضع نامش بنفشه
 بسوزان بر کند بنفشه علاج کرم
 مؤکده کان با لب نبات خورد با اسفند سفید
 با نیکو خورد بنفشه مال در کین کند در کین کند در کین
 علاج کرم در کین کین و با روغن بیامبت بر و مال در کین
 در کین در کین کین با روغن بیامبت خورد کین کین کین
 آب سفید کین خورد با روغن بیامبت خورد کین کین کین
 بزبان کند بر کین بندد با روغن بیامبت خورد کین کین کین
 مال در کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین
 مال در کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین
 علاج کرم در کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین

